

*** اندیشه‌ها**

- شرح و تفسیر مواد مرتبط با مجازات‌ها در قانون ... (حجت الاسلام والمسلمین محمد مصدق)..... ۳
 حکم قاطع جزئی از دعوی (رضا صفربور، معصومه خلعت آبادی فراهانی)..... ۱۳
 عضویت خرید خدمت در نیروهای مسلح (داوود دوستی)..... ۱۸
 قرار منع تعقیب در مقررات دادرسی کیفری ایران (امیر عمرانی، مجتبی نقدی نژاد)..... ۲۶
 گفت‌وگو با فقہ اسلامی بر مسأله برابری زن و مرد (ذبیح الله شمس، محمد علی شمس)..... ۳۳
 توهین و افتراء در نظم حقوقی کنونی (محسن سامری)..... ۴۲
 تأملی بر جرایم ثبتی در حکم کلاهبرداری (هانی محمودی)..... ۴۷
 رویکردی تطبیقی بر سقط جنین در حقوق ایران و انگلستان (شیدا بناساز، زینب علیزاده)..... ۵۱
 تابعیت زن ایرانی پس از طلاق از شوهر خارجی (الهام صدری)..... ۵۶
 گفت‌وگو با جرم شناسی پیش گیری (قاسم ولی پور)..... ۵۹
 آشنایی با اصطلاحات حقوقی با بازخوانی پرونده‌های واقعی (میترا اسماعیلی، حمید معظمی)..... ۶۱

*** رویه قضایی**

- آرای وحدت رویه دیوان عالی کشور ۶۵
 نظرات مشورتی اداره‌ی حقوقی قوه قضاییه ۶۷
 نظرات مشورتی سازمان قضایی نیروهای مسلح ۶۹
 از تجربیات دیگران استفاده کنیم، پیش از آن که تجربه‌ی دیگران شویم (حمید جوکار)..... ۷۱

*** حقوق برای همه**

- آشنایی با حقوق شهروندی..... ۷۴
 راهکارهای کنترل جرم از نگاه امیرالمؤمنین (ع)..... ۷۶
 اگر شما قاضی این پرونده بودید، چگونه رأی می‌دادید؟ ۷۸
 با داوطلبان آزمون‌های حقوقی - قضایی ۷۹
 جدول (اصغر فراهانی)..... ۸۲

*** فرهنگی**

- جملات قصار ۸۳
 داستان: «در دام اعتیاد» (قهرمان مرادی)..... ۸۶



سال هفدهم، فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۳

صاحب امتیاز:

سازمان قضایی نیروهای مسلح

مدیر مسؤول و سردبیر: محمد مصدق

مدیر اجرایی: مهدی کوکی

ویراستار علمی و ادبی: دکتر لیلا سادات اسدی

امور مشترکین و توزیع: فاطمه فرهی

امور رایانه: الهام امیرنیا

گرافیک: سید حشمت الله پناهی

حروف چینی: زهرا نصیری

توزیع، لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه اطلاعات

آراء نویسندگان الزاماً دیدگاه مجله نیست.

دادرسی مجاز به تلخیص مقالات است.

نقل و برداشت مطالب با ذکر منبع بلامانع است.

مقالات رسیده مسترد نمی‌شود.

مقالات ارسالی تایپ شده باشد.

آدرس: تهران، خیابان شریعتی، نرسیده به چهارراه

شهید قدوسی (قصر)، سازمان قضایی نیروهای مسلح

صندوق پستی ۱۳۱۵ - ۱۶۷۶۵

تلفن دفتر مرکزی: ۸۲۹۰۲۵۷۷ - ۸۸۴۷۲۳۸۰

دورنگار: ۸۲۹۰۲۵۷۸

WWW.IMJ.ir

E-mail:dadrasi2010@Yahoo.com

* آیت الله محمد یزدی * حجت الاسلام والمسلمین علی شوشتری * دکتر سام سوادکوهی فر

* حجت الاسلام والمسلمین محمد کاظم بهرامی * حجت الاسلام والمسلمین شکرالله بهرامی * سید لطف الله اتابکی

* حجت الاسلام والمسلمین محمد نیازی * دکتر حسین میر محمد صادقی * دکتر حمید دلیر

* حجت الاسلام والمسلمین محمد مصدق * دکتر سید محمد حسینی * دکتر جعفر صادق منش

* حجت الاسلام والمسلمین احمد شفیعی * دکتر محمد جواد صفار * محمد رضا یزدانپان

اعضای هیات تحریر

عدالتی موجود و اعتمادی مفقود



امنیت قضایی را به احساس امنیت متصل می‌کند؛ من و تو می‌خواهیم به عدالت قضاوت کنیم و چنین نیز می‌کنیم، اما عملکرد ما به گونه‌ای نیست که این خواست را به اصحاب دعوا و فراتر از آن، جامعه‌القاء نماید و بیاوراند؛

سعی در کشف حقیقت می‌کنیم و مطابق قانون رأی می‌دهیم، اما مراجعان بی‌خبر از مواد قانون رادر رأی سراسر حقوقی خود، توجیه نمی‌کنیم که چرا چنین رأی داده‌ام؛ به عدالت عمل می‌کنیم، اما انگاره‌های عدالت را در دادرسی خود به اصحاب دعوا نمی‌شناسانیم؛

قلم را راست نگه می‌داریم و محکم تا حین انشاء به تحسینی نلرزد و با تهدیدی متزلزل نشود، اما این راستی و متانت قلم را به طرف دعوا نمی‌نمایانیم تا اعتماد کند و...

این چنین است که امنیت قضایی موجود است، اما احساس نمی‌شود. این چنین است که اگر یک نفر به ظاهر قاضی، در میان یکصد قاضی سوگند به حق خورده، قلمش به عمد رو به سوی ناحق کند، گناه او را بر تمام قضات و فراتر از آن بر دستگاه قضا می‌نویسند. این چنین است که جرم یک به ظاهر قاضی، کوس رسوایی می‌شود برای تمام قضات؛ این نوع بینش به دستگاه قضا چندان هم بیراه نیست؛ چرا که از قاضی چنین انتظار نمی‌رود، اما ما نیز مقصریم. قضات عادل که بحمدالله شمارشان بسیار بیش از متخلفان است، اما آن چنان به خود فرو رفته‌اند که تنها وظیفه‌ی خود را قضاوت به حق می‌دانند و از توجیه اصحاب دعوا که ایجاد حس اعتماد در آن‌ها را به دنبال دارد، غافل‌اند؛

بیا باید در هفته‌ی بزرگداشت قوه‌ی قضاییه، همان اندازه که برای خوب قضاوت کردن ارزش قائلیم، نمایاندن خوبی‌ها را نیز پاس بداریم؛ نمایاندن که نتیجه‌ی آن، افزایش حس امنیت قضایی است؛ احساسی که اعتماد می‌آفریند و اعتمادی که وجاهت است برای دستگاه قضا.

هفت تیر یادآور فاجعه‌ای است برای انقلاب پویای ایران؛ و یادآوری حماسه‌ای ماندگار در تاریخ روشن انقلاب؛ شهادت بر مظلومیت، شهادت بر حقانیت و شهادت بر بودن، بودنی استوار، هر سال در این روز حس افتخار وجودم را فرا می‌گیرد. افتخار به آن که در جرگه‌ی قضاوت‌م و در سازمان قضا؛

کسوتی که برای دوختنش و برای پوشاندنش، هزینه‌ها داده شد؛ بزرگ مردی که بر فضای اسلامی پای فشرده، به گونه‌ای که الحاح بر اجرای قوانین اسلامی بهانه‌ای بود برای زدودن وی از صحنه. تلاشی که به سرانجام نرسید، چرا که بهشتی حذف نشد بلکه ماندگار شد همانند لوح افتخار برای سازمان قضا.

افتخار از فخر، مفهومی دو سویه است انسان تنها فخر نمی‌فروشد، بلکه اعلام فخر مخاطبی می‌خواهد تا حس غرور بر انسان چیره شود؛ غروری نه از روی تکبر و خودخواهی، بلکه متکی بر دیگرخواهی و راضی بودن از خود به لحاظ جلب رضایت دیگران.

من قاضی آن گاه به کسوت قضاوت‌م مفتخرم که دیگران نیز بر این کسوت احترام گذارند یا رشک برند.

من قاضی آن گاه می‌توانم کسوت قضاوت را به رخ بکشم، که از نظر مراجعانم، حق آن را ادا کرده باشم.

من قاضی آن گاه به افتخار اعلام می‌دارم قاضی‌ام، که مراجعانم باور کنند که حرمت امیرالمومنین را پاس داشته‌ام.

راستی چگونه است که من قاضی سعی بر قضاوت عادلانه دارم؛ سعی بر نگاه مساوی به اصحاب دعوا دارم، تلاش دارم که حقیقت را اگر چه مانند موری بر سنگ سیاه در شب تاریک باشد، بیابم و بر مینای آن حکم کنم؛ اول صبح قلم را با نیت قربت الی‌الله به دست می‌گیرم، بر مسند قضاوت وضویم را تجدید می‌کنم تا از پاکی روح بهره برم و از غفلت‌ها، اشتباهات و سهوها در امان باشم... و همه‌ی آن چه را که دستور داده‌اند، پشتوانه‌ی قضاوت‌م می‌کنم، اما این همه مانع از آن نیست که دیگران تصور کنند که بی‌طرف نیستم، نفعی برای خود در دعوا قائلم، از گرفتن منفعتی از اصحاب دعوا ابا ندارم و...

کم نشنیده‌ایم از اصحاب دعوا، که شائبه‌ی جانبداری از طرف دیگر را طرح می‌کنند؛

کم ندیده‌ایم مراجعانی که از رشوه گرفتن قاضی دیگر می‌گویند؛ همکار قضایی که یقین داریم از چنین شائبه‌ای مبری است؛

کم نیست آثار رسانه‌ای که چهره‌ای ناحق از قاضی روایت می‌کنند و به تصویر می‌کشند؛

چگونه است که من و اکثریت همکاران قضایی بر مسیر عدالت عمل می‌کنیم و دیگران فارغ از ما، خلاف آن می‌گویند و فکر می‌کنند؟

پاسخ را در یک عبارت خلاصه می‌کنم؛ اعتماد به دستگاه؛ اعتمادی که



شرح و تفسیر مواد مرتبط با مجازات‌ها در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ با رویکرد کاربردی

قسمت هفتم

حجت الاسلام والمسلمین محمد مصدق، مدرس دانشگاه و معاون حقوقی و قضایی سازمان قضایی نیروهای مسلح



فصل نهم: مجازات‌های جایگزین حبس

چهارمین قسم از مجازات‌ها که در این قانون پیش‌بینی شده، مجازات‌های جایگزین حبس است که به شرح مواد آتی به دو صورت اختیاری و اجباری تعیین می‌شود.

در سال ۱۳۸۵ لایحه‌ی مستقلی با عنوان «لایحه‌ی مجازات‌های اجتماعی» که سپس در هیات دولت به «لایحه‌ی مجازات‌های اجتماعی جایگزین حبس» تغییر نام یافت، از سوی قوه‌ی قضاییه تهیه و از طریق دولت به مجلس شورای اسلامی ارسال شد که سرانجام

پس از حذف قسمت‌هایی از آن، بخشی از مقررات آن در فصل نهم از بخش سوم کتاب اول این قانون به شرح زیر پیش‌بینی شده است. **ماده‌ی ۶۴:** «مجازات‌های جایگزین حبس عبارت از دوره مراقبت، خدمات عمومی رایگان، جزای نقدی،



جزای نقدی روزانه و محرومیت از حقوق اجتماعی است که در صورت گذشت شاکی و وجود جهات تخفیف با ملاحظه نوع جرم و کیفیت ارتکاب آن، آثار ناشی از جرم، سن، مهارت، وضعیت، شخصیت و سابقه مجرم، وضعیت بزه دیده و سایر اوضاع و احوال تعیین و اجرا می شود. تبصره- دادگاه در ضمن حکم به سنخیت و تناسب مجازات مورد حکم با شرایط و کیفیات مقرر در این ماده تصریح می کند. دادگاه نمی تواند به بیش از دو نوع از مجازات های جایگزین حکم دهد.»

پیشینه ی تقنینی:

این ماده جدید است و در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ پیشینه ی تقنینی ندارد.

نکات مربوط به این ماده:

۱- انواع مجازات های جایگزین حبس عبارتند از دوره ی مراقبت، خدمات عمومی رایگان، جزای نقدی، جزای نقدی روزانه و محرومیت از حقوق اجتماعی که هر یک از این مجازات ها به جز محرومیت از حقوق اجتماعی در مواد بعدی تعریف شده اند ولیکن در مواد بعدی به محرومیت از حقوق اجتماعی اشاره ای نشده است. اگر بپذیریم که منظور از حقوق اجتماعی در این فصل همان است که در ماده ی ۲۶ این قانون بیان شده، در عین حال لازم بود که مدت محرومیت از حقوق اجتماعی در این ماده مشخص می شد.

۲- شرایط عمومی بهره مندی از مجازات های جایگزین حبس به موجب ماده ی ۶۴ عبارتند از تعزیری بودن جرم ارتکابی، گذشت شاکی خصوصی در جرایم غیر قابل گذشت و وجود حداقل یکی از جهات تخفیف مجازات به شرح ماده ی ۳۸ این قانون.

۳- با توجه به عبارت «و سایر اوضاع و احوال» در این ماده، در صورت گذشت شاکی خصوصی و وجود حداقل یکی از جهات تخفیف، سایر

چنان چه دادگاه در جرایم عمدی، مجازات درجه ی پنج را به مجازات درجه ی هشت تخفیف دهد، مجازات حبس درجه ی هشت در حق او اعمال می شود، اما در جرایم غیر عمدی گرچه قانون گذار به صراحت حکم خاصی ندارد اما به نظر می رسد در فرض سؤال الزام منتفی است؛ زیرا الزام تبدیل حبس به مجازات های جایگزین در ماده ی ۶۵ مربوط به مجازات های تخفیف یافته.

شرایط حصری نیست.

۴- در صورت وجود شرایط، دادگاه می تواند حداکثر به دو نوع از مجازات های جایگزین حکم دهد.

۵- مجازات های جایگزین حبس مخصوص جرایم غیر قابل گذشت است. چون با گذشت شاکی در جرایم قابل گذشت قرار موقوفی تعقیب صادر می شود و نیازی به مجازات های جایگزین حبس وجود ندارد.

ماده ی ۶۵: «مرتکبان جرایم عمدی که حداکثر مجازات قانونی آن ها سه ماه حبس است، به جای حبس به مجازات جایگزین حبس محکوم می گردند.»

پیشینه ی تقنینی:

این ماده جایگزین ماده ی ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین مصوب ۱۳۷۳ شده است.^(۱)

نکات مربوط به این ماده:

۱- دادگاه، مکلف است مرتکبین جرایم عمدی و غیر عمدی را که حداکثر مجازات قانونی آن ها تا سه ماه حبس است، به جای حبس به مجازات جایگزین محکوم کند. یعنی مجازات

حبس درجه ی هشت همیشه به مجازات جایگزین تبدیل خواهد شد (مواد ۶۵ و ۶۸).

۲- منظور از مجازات های جایگزین حبس موضوع این ماده، بند «الف» مواد ۸۳، ۸۴، ۸۵ و ۸۶ و محرومیت های حقوق اجتماعی موضوع ماده ی ۲۶ این قانون است.

۳- سؤال: چنان چه مجازات حبس درجه ی پنج به استناد بند اول ماده ی ۳۷ به مجازات حبس درجه ی هشت تقلیل یافت، آیا حبس درجه ی هشت در اجرای ماده ی ۶۵ همین قانون الزاماً باید به مجازات جایگزین حبس تبدیل شود یا محکوم کردن متهم در فرض سؤال به حبس درجه ی هشت منع قانونی ندارد؟

پاسخ: عده ای معتقدند با توجه به ماده ی ۶۵ قانون مجازات اسلامی و فلسفه ی مجازات حبس و اینکه مجازات حبس کمتر از سه ماه اثر بازدارندگی ندارد، دادگاه در هیچ صورتی نمی تواند متهم را به مجازات حبس کمتر از سه ماه محکوم کند و در فرض سؤال که مجازات اصلی پس از تخفیف کمتر از سه ماه می شود، دادگاه مکلف است برابر ماده ی ۶۵ به جای حبس از مجازات جایگزین حبس استفاده نماید.

عده ای دیگر معتقدند که ماده ی ۶۵ قانون مجازات اسلامی ناظر به مجازات قانونی جرم است نه مجازات تبدیلی. بنابراین در فرض سؤال، امکان تعیین مجازات حبس کمتر از سه ماه وجود دارد. مضاف بر این که در موارد متعدد از جمله موضوع مواد ۲۴^(۲)، ۸۱^(۳) و ۸۲^(۴) این قانون، تعیین حبس کمتر از سه ماه را تجویز کرده است.

به نظر می رسد با در نظر گرفتن ماده ی ۷۳ این قانون که مقرر می دارد: «در جرایم عمدی که مجازات قانونی آن ها بیش از یک سال حبس است در صورت تخفیف مجازات به کمتر از یک سال، دادگاه نمی تواند به مجازات جایگزین حبس حکم نماید.» پاسخ این سؤال در جرایم عمدی که مجازات آن ها درجه ی شش به بالا است، روشن است و دادگاه نمی تواند در این

جرایم از مجازات‌های جایگزین استفاده کند؛ زیرا بر اساس مواد ۸۳ به بعد که مجازات‌های جایگزین هر کدام از درجات مشخص شده، برای این جرایم مجازات جایگزین پیش‌بینی نشده است. بنابر این چنان‌چه دادگاه در جرایم عمدی، مجازات درجه‌ی پنج را به مجازات درجه‌ی هشت تخفیف دهد، مجازات حبس درجه‌ی هشت در حق او اعمال می‌شود، اما در جرایم غیر عمدی گرچه قانون‌گذار به صراحت حکم خاصی ندارد اما به نظر می‌رسد در فرض سؤال الزام منتفی است؛ زیرا الزام تبدیل حبس به مجازات‌های جایگزین در ماده‌ی ۶۵ مربوط به مجازات‌های قانونی است نه مجازات‌های تخفیف یافته.

۴- مجازات‌های جایگزین حبس در جرایم عمدی، فقط مخصوص جرایم تعزیری درجات شش تا هشت است و در سایر جرایم جایز نمی‌باشد (مواد ۶۵ تا ۶۷).

۵- سؤال: آیا با وجود مواد ۶۵ و ۶۶ قانون مجازات جدید که در خصوص مجازات‌های جایگزین حبس می‌باشد، می‌توان به بندهای ۱ و ۲ ماده‌ی ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت نیز استناد نمود؟

پاسخ: تا حدی که موضوع با مواد مربوط به جایگزین‌های حبس، تطبیق دارد قانون وصول منسوخ است، اما در مواردی که این دو قانون با هم تعارض ندارند، قانون وصول هم به قوت خود باقی است.

ماده‌ی ۶۶: «مرتکبان جرایم عمدی که حداکثر مجازات قانونی آن‌ها نود و یک روز تا شش ماه حبس است به جای حبس به مجازات جایگزین حبس محکوم می‌گردند مگر این که به دلیل ارتکاب جرم عمدی دارای سابقه‌ی محکومیت کیفری به شرح زیر باشند و از اجرای آن پنج سال نگذشته باشد: الف- بیش از یک فقره سابقه محکومیت قطعی به حبس تا شش ماه یا جزای نقدی بیش از ده میلیون (۱۰/۰۰۰/۰۰۰)

ریال یا شلاق تعزیری

ب- یک فقره سابقه محکومیت قطعی به حبس بیش از شش ماه یا حد یا قصاص یا پرداخت بیش از یک پنجم دیه»
پیشینه‌ی تقنینی:

این ماده جدید است و پیشینه‌ای در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ ندارد.

نکات مربوط به این ماده:

۱- منظور از مجازات‌های جایگزین حبس موضوع این ماده، بندهای «ب» در مواد ۸۳ تا ۸۶ و محرومیت‌های از حقوق اجتماعی موضوع ماده‌ی ۲۶ این قانون است.

با توجه به عبارت «یک فقره سابقه محکومیت قطعی» در ماده‌ی ۶۶ به نظر می‌رسد که محکومیت به بیش از یک پنجم دیه باید در یک دادنامه و به صورت یکجا باشد. گرچه نظریه مخالفی نیز وجود دارد دائر بر این که مهم سابقه‌ی محکومیت به بیش از یک پنجم دیه است چه در یک دادنامه و چه در دادنامه‌های متعدد.

مجازات حبس جرایم عمدی درجه‌ی هفت نیز باید به مجازات‌های جایگزین تبدیل شود به جز دو مورد به شرح زیر:

الف) مرتکب بیش از یک فقره سابقه‌ی محکومیت قطعی به حبس تا شش ماه یا جزای نقدی بیش از یک میلیون تومان یا شلاق تعزیری داشته باشد.

ب) مرتکب یک فقره سابقه‌ی محکومیت قطعی به حبس بیش از شش ماه یا حد یا قصاص یا پرداخت بیش از یک پنجم دیه

داشته باشد.

۳- منظور از عبارت «پرداخت بیش از یک پنجم دیه» در بند ۲ این ماده، محکومیت به پرداخت بیش از یک پنجم دیه‌ی کامل است، خواه در مقام اجرا پرداخت شده باشد خواه به عللی از قبیل گذشت شاکی پرداخت نشده باشد.

۴- سؤال: اگر محکوم دارای دو فقره سابقه‌ی محکومیت به پرداخت دیه باشد که هر یک از آن‌ها کمتر از یک پنجم دیه‌ی کامل، ولی مجموع آن‌ها بیش از یک پنجم دیه‌ی کامل باشد، آیا می‌تواند از مجازات‌های جایگزین حبس استفاده کند؟

پاسخ: با توجه به عبارت «یک فقره سابقه محکومیت قطعی» در ماده‌ی ۶۶ به نظر می‌رسد که محکومیت به بیش از یک پنجم دیه باید در یک دادنامه و به صورت یکجا باشد. گرچه نظریه مخالفی نیز وجود دارد دائر بر این که مهم سابقه‌ی محکومیت به بیش از یک پنجم دیه است چه در یک دادنامه و چه در دادنامه‌های متعدد.

۵- سؤال: آیا بر اساس ماده‌ی ۶۶ قانون مجازات اسلامی، تعیین مجازات جایگزین حبس برای نظامیان مرتکب جرایم عمدی با مجازات قانونی نود و یک روز تا شش ماه حبس مانند فرار از خدمت موضوع بند «ب» ماده‌ی ۶۰ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح الزامی است؟

پاسخ: تعیین مجازات جایگزین حبس از تأسیسات حقوقی جدید است و در قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح پیشینه‌ی تقنینی ندارد. بنابر این تعیین مجازات جایگزین حبس در کلیه‌ی موارد مشمول ماده‌ی ۶۶ قانون مجازات اسلامی الزامی است.

ماده‌ی ۶۷: «دادگاه می‌تواند مرتکبان جرایم عمدی را که حداکثر مجازات قانونی آن‌ها بیش از شش ماه تا یک سال حبس است به مجازات جایگزین حبس محکوم کند، در

صورت وجود شرایط ماده ۶۶ این قانون اعمال مجازات‌های جایگزین حبس ممنوع است.»

پیشینه‌ی تقنینی:

این ماده جدید است و پیشینه‌ی تقنینی ندارد. نکات مربوط به این ماده:

۱- منظور از مجازات‌های جایگزین حبس موضوع این ماده، بندهای «پ» مواد ۸۳ تا ۸۶ و محرومیت‌های از حقوق اجتماعی موضوع ماده‌ی ۲۶ این قانون است.

۲- دادگاه می‌تواند مرتکبین جرایم عمدی را که حداکثر مجازات قانونی آن‌ها بیش از شش ماه تا یک سال حبس است (درجه‌ی شش) به جز در دو مورد زیر، به مجازات جایگزین حبس محکوم کند:

الف) مرتکب بیش از یک فقره سابقه‌ی محکومیت قطعی به حبس تا شش ماه یا جزای نقدی بیش از یک میلیون تومان یا شلاق تعزیری داشته باشد.

ب) مرتکب یک فقره سابقه‌ی محکومیت قطعی به حبس بیش از شش ماه یا حد یا قصاص یا پرداخت بیش از یک پنجم دیه داشته باشد.

۳- تفاوت مواد ۶۶ و ۶۷ با یکدیگر این است که استفاده از مجازات‌های جایگزین حبس در ماده‌ی ۶۶ در صورت وجود شرایط قانونی الزامی است، اما استفاده از مجازات‌های جایگزین حبس در خصوص ماده‌ی ۶۷ اختیاری است.

ماده‌ی ۶۸: «مرتکبان جرایم غیر عمدی به مجازات جایگزین حبس محکوم می‌گردند، مگر این که مجازات قانونی جرم ارتكابی بیش از دو سال حبس باشد که در این صورت حکم به مجازات جایگزین حبس اختیاری است.»

پیشینه‌ی تقنینی:

این ماده جدید است و پیشینه‌ی تقنینی ندارد. نکات مربوط به این ماده:

۱- منظور از عبارت «مجازات قانونی جرم

ارتكابی بیش از دو سال حبس باشد»، این است که حداکثر مجازات یاد شده بیش از دو سال حبس باشد (مجازات‌های تعزیری درجه‌ی پنج و بالاتر).

۲- منظور از مجازات‌های جایگزین حبس موضوع این ماده، در جرایم تعزیری درجه‌ی هشت بندهای «الف» از مواد ۸۳ تا ۸۶ و محرومیت‌ها از حقوق اجتماعی موضوع

ماده‌ی ۲۶ این قانون و در جرایم تعزیری درجه‌ی هفت بندهای «ب» از مواد ۸۳ تا ۸۶ محرومیت‌ها از حقوق اجتماعی موضوع

ماده‌ی ۲۶ و در جرایم تعزیری درجه‌ی شش بندهای «پ» از مواد ۸۳ تا ۸۶ و محرومیت‌ها از حقوق اجتماعی موضوع ماده‌ی ۲۶ و در جرایم تعزیری درجه‌ی پنج و بالاتر بندهای

با توجه به اطلاق ماده‌ی

۷۱ به نظر می‌رسد بین

جرایم غیر عمدی و عمدی

علیه امنیت کشور از حیث

ممنوعیت اعمال مقررات

جایگزین حبس تفاوتی

وجود نداشته باشد و دلیلی

بر منحصر کردن ماده‌ی ۷۱

به جرایم عمدی وجود ندارد.

«ت» از مواد ۸۳ تا ۸۶ و محرومیت‌های حقوق اجتماعی موضوع ماده‌ی ۲۶ است.

۳- بر اساس این ماده، دادگاه مکلف است کلیه مرتکبین جرایم غیر عمدی را به مجازات جایگزین حبس محکوم کند. مگر این که مجازات قانونی جرم ارتكابی بیش از دو سال حبس (درجه‌ی پنج و بالاتر) باشد که در این صورت حکم به مجازات جایگزین اختیاری

است. نتیجه این که کلیه مجازات‌های درجات شش تا هشت در جرایم غیر عمدی بدون هیچ قید و شرطی باید به مجازات‌های جایگزین

حبس تبدیل شوند.

ماده‌ی ۶۹: «مرتکبان جرایمی که نوع یا میزان تعزیر آن‌ها در قوانین موضوعه تعیین نشده است به مجازات جایگزین حبس محکوم می‌گردند.»

پیشینه‌ی تقنینی:

این ماده جدید است و پیشینه‌ی تقنینی ندارد.

نکات مربوط به این ماده:

۱- این ماده ناظر به مواردی است که در قانون صرفاً به ذکر این عبارت اکتفا شده که «مرتکب تعزیر می‌شود» و نوع و میزان مجازات تعزیری مشخص نشده است. از جمله مواد (۵) ۱۰۶، (۶) ۱۱۵ و (۷) قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ که هر سه ماده نسخ شده است.

۲- با توجه به این که به موجب ماده‌ی ۱۸ این قانون تنها اعمالی مشمول تعزیر می‌شوند که در قانون برای آن مجازات تعیین شده باشد. لذا موجبی برای اعمال این ماده وجود ندارد و در این قانون نیز هیچ موردی به شکل قانون سابق پیش بینی نشده است.

ماده‌ی ۷۰: «دادگاه ضمن تعیین مجازات جایگزین، مدت مجازات حبس را نیز تعیین می‌کند تا در صورت تعذر اجرای مجازات جایگزین، تخلف از دستورها یا عجز از پرداخت جزای نقدی، مجازات حبس اجراء شود.»

پیشینه‌ی تقنینی:

این ماده جدید است و پیشینه‌ی تقنینی ندارد.

نکات مربوط به این ماده:

۱- مطابق این ماده، دادگاه باید مجازات حبس را دقیقاً تعیین کند. سپس به مجازات جایگزین رأی دهد تا در صورت اجرا نشدن مجازات جایگزین، مجازات اصلی اجرا شود. بنابر این اگر دادگاه به جای مجازات حبس، از مجازات جایگزین مثلاً از نوع جزای نقدی استفاده کند و این مجازات بنا به دلایلی که در قانون ذکر شده است اجرا نشود، مجازات حبس مندرج در حکم اجرا می‌گردد. این تدبیر قانون گذار

از تشکیل جلسه‌ی مجدد دادگاه برای تعیین مجازات حبس جلوگیری می‌نماید و مانع از اطاله‌ی دادرسی است.

۲- از پیام‌های این ماده آن است که اجرای حبس کمتر از سه ماه در این قانون پیش‌بینی شده است.

۳- منظور از دستوهای مقرر در این ماده، دستورهای مندرج در ماده‌ی ۴۳^(۸) این قانون است.

ماده‌ی ۷۱: «اعمال مجازات‌های جایگزین حبس در مورد جرایم علیه امنیت داخلی یا خارجی کشور ممنوع است.»

پیشینه‌ی تقنینی:

این ماده جدید است و پیشینه‌ی تقنینی ندارد.

نکات مربوط به این ماده:

۱- مواد ۷۱ تا ۷۳ این قانون در مقام بیان موارد ممنوعیت مجازات‌های جایگزین حبس هستند.

۲- مرتکبین جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی کشور به طور کلی از مزایای نهادهای ارفاقی از جمله تعویق، تعلیق مجازات و مجازات‌های جایگزین محروم هستند.

۳- منظور از جرایم علیه امنیت داخلی یا خارجی کشور جرایمی است که در مواد ۴۹۸ الی ۵۱۲ قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۵ و مواد ۱۷ الی ۲۸ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح پیش‌بینی شده است. با توجه به این که مرتکب این جرایم به طور آشکارا دشمنی خود را با جامعه اعلام می‌کند، استحقاق برخورداری از مجازات‌های جایگزین زندان را ندارد.

۴- سؤال: آیا مقررات این ماده شامل جرایم غیر عمدی علیه امنیت داخلی یا خارجی کشور نیز می‌شود؟ و آیا بین ماده‌ی ۶۸ این قانون که مرتکبین جرایم غیر عمدی را مشمول مجازات جایگزین حبس دانسته و ماده‌ی ۷۱ که مجازات‌های جایگزین حبس در مورد جرایم علیه امنیت داخلی یا خارجی کشور را ممنوع کرده است، تعارضی وجود دارد؟

پاسخ: با توجه به اطلاق ماده‌ی ۷۱ به نظر

می‌رسد بین جرایم غیر عمدی و عمدی علیه امنیت کشور از حیث ممنوعیت اعمال مقررات جایگزین حبس تفاوتی وجود نداشته باشد و دلیلی بر منحصر کردن ماده‌ی ۷۱ به جرایم عمدی و یا خارج نمودن جرایم غیر عمدی علیه امنیت از اطلاق این ماده هم‌چنین بین مواد ۶۸ و ۷۱ تعارضی مشاهده نمی‌شود؛ زیرا ماده‌ی ۷۱ مقررات ماده‌ی ۶۸ را تخصیص زده و جرایم غیر عمدی «علیه امنیت کشور» را از اطلاق «جرایم غیر عمدی» موضوع ماده‌ی ۶۷ خارج نموده است.

برخی از قضات اعتقاد دارند که دادگاه با استناد به اطلاق ماده‌ی ۶۸ می‌تواند مرتکب جرم غیر عمدی علیه امنیت کشور را در صورت وجود شرایط قانونی دیگر، به مجازات جایگزین حبس محکوم نماید،

ملاک جهت تعیین مجازات جایگزین حبس، مجازات قانونی جرم است. بنابراین چنانچه حداکثر مجازات قانونی جرم، بیش از یک سال حبس باشد و دادگاه با لحاظ قرار دادن کیفیات مخففه، آن را به کمتر از یک سال تخفیف دهد، نمی‌تواند به جای حبس، حکم به مجازات جایگزین حبس بدهد.

ماده‌ی ۷۲: «تعدد جرایم عمدی که مجازات قانونی حداقل یکی از آن‌ها بیش از شش ماه حبس باشد مانع از صدور حکم به مجازات جایگزین حبس است.»

پیشینه‌ی تقنینی:

این ماده جدید است و پیشینه‌ی تقنینی ندارد.

نکات مربوط به این ماده:

۱- دومین مورد از موارد ممنوعیت اعمال

مجازات‌های جایگزین، تعدد جرایم عمدی است که مجازات قانونی یکی از آن‌ها بیش از شش ماه حبس باشد (درجات یک تا شش).
۲- در صورت جمع مجازات‌های درجات هفت و هشت با یکدیگر، مفاد این ماده مانع از تبدیل مجازات‌های مورد نظر به مجازات جایگزین حبس نیست، ولی در صورت جمع مجازات‌های درجه‌ی شش و بالاتر با سایر مجازات‌ها از هر درجه‌ای که باشد، امکان اعمال مجازات جایگزین حبس وجود ندارد.
۳- منظور از تعدد جرم در این ماده، تعدد مادی است نه تعدد معنوی.

۴- سؤال: چنانچه فرد نظامی یک مرحله فرار مراجعتی و یک مرحله فرار منجر به دستگیری و یا دو مرحله فرار منجر به دستگیری داشته باشد و یا یک جرم عمومی در حین خدمت و یک جرم خاص نظامی مرتکب شده باشد، آیا دادگاه می‌تواند صرف نظر از ماده‌ی ۷۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ که مجازات جایگزین حبس را در تعدد جرایم عمدی منع نموده، با توجه به ماده‌ی ۲ و مواد ۳ و ۹ و دیگر مواد مربوط به تبدیل و تخفیف قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح و با رعایت تبصره‌ی ۳ ماده‌ی ۱۳۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، مجازاتی غیر از حبس تعیین نماید؟

پاسخ: مقررات تعدد جرم موضوع این ماده در محاکم نظامی نیز لازم‌الرعایه است. بنابر این چنانچه شرایط ماده‌ی ۷۲ فراهم باشد، استفاده از مجازات جایگزین ممنوع خواهد بود.
ماده‌ی ۷۳: «در جرایم عمدی که مجازات قانونی آن‌ها بیش از یک سال حبس است در صورت تخفیف مجازات به کمتر از یک سال، دادگاه نمی‌تواند به مجازات جایگزین حبس حکم نماید.»

پیشینه‌ی تقنینی:

این ماده جدید است و پیشینه‌ی تقنینی ندارد.

نکات مربوط به این ماده:

۱- سومین مورد از موارد ممنوعیت اعمال

مجازات‌های جایگزین، آن دسته از جرایم عمدی است که حداکثر مجازات قانونی آن‌ها بیش از یک سال حبس باشد. یعنی مجازات‌های درجات یک تا پنج، گرچه دادگاه در مقام رأی دادن، مجازات مرتکب را به کمتر از یک سال تخفیف دهد.

۲- بر اساس مقررات این ماده، ملاک جهت تعیین مجازات جایگزین حبس، مجازات قانونی جرم است. بنابراین چنانچه حداکثر مجازات قانونی جرم، بیش از یک سال حبس باشد و دادگاه با لحاظ قرار دادن کیفیت مخففه، آن را به کمتر از یک سال تخفیف دهد، نمی‌تواند به جای حبس، حکم به مجازات جایگزین حبس بدهد.

ماده ۷۴: «مقررات این فصل در مورد احکام قطعی که پیش از لازم‌الاجراء شدن این قانون صادر شده اجراء نمی‌شود.»

پیشینه‌ی تقنینی:

این ماده جدید است و پیشینه‌ی تقنینی ندارد. **نکته:** مجازات‌های جایگزین حبس نسبت به مجازات مقرر قانونی حبس، اخف محسوب می‌شوند. اگر ماده‌ی ۷۳ نبود به تجویز بند ۲ ماده‌ی ۱۰ این قانون، زمینه‌ی تجدیدنظر و بررسی مجدد در میزان مجازات تعیین شده برای پرونده‌های پیش از تصویب این قانون فراهم می‌شد، اما ماده‌ی ۷۳ مانعی برای اعمال این ماده محسوب می‌شود و امکان تجدیدنظر در احکام قطعی سابق بر لازم‌الاجراء شدن این قانون را از بین برده است و لذا این ماده برخلاف اصل عطف به ماسبق نشدن قوانین کیفری موضوع ماده‌ی ۱۱ این قانون، مقرر می‌دارد که احکام قطعی سابق‌الصدور اعتبار امر مختومه داشته و بازنگری مجدد در آن‌ها ممنوع است، ولو این که قانون جدید مساعد به حال مرتکبین باشد.

ماده ۷۵: «همراه بودن سایر مجازات‌ها با مجازات حبس، مانع از صدور حکم به مجازات جایگزین حبس نیست. در این صورت دادگاه می‌تواند به مجازات‌های مذکور

توأم بودن حبس با سایر مجازات‌ها اعم از این که انتخاب آن‌ها اختیاری باشد یا این که جمع مجازات‌های متعدد الزامی باشد، تأثیری در اجرای مقررات مربوط به جایگزین زندان ندارد. مجازات‌های جایگزین با دیگر مجازات‌های مقرر قانونی اعم از اختیاری یا اجباری قابل جمع و اجرا هستند.

همزمان با مجازات جایگزین حبس حکم دهد.»

پیشینه‌ی تقنینی:

این ماده جدید است و پیشینه‌ی تقنینی ندارد. **نکته:** ملاک امکان یا عدم امکان اعمال مقررات جایگزین‌های حبس، میزان حبس مقرر در قانون برای هر جرم است. توأم بودن حبس با سایر مجازات‌ها اعم از این که انتخاب آن‌ها اختیاری باشد یا این که جمع مجازات‌های متعدد الزامی باشد، تأثیری در اجرای مقررات مربوط به جایگزین زندان ندارد. مجازات‌های جایگزین با دیگر مجازات‌های مقرر قانونی اعم از اختیاری یا اجباری قابل جمع و اجرا هستند.

ماده ۷۶: «ملاک تعیین صلاحیت دادگاه و تجدیدنظرخواهی از حکم محکومیت به مجازات جایگزین حبس، مجازات قانونی جرم ارتكابی است.»

پیشینه‌ی تقنینی:

این ماده جدید است و پیشینه‌ی تقنینی ندارد. **نکته:** مفاد این ماده، تأکیدی بر مقررات ماده‌ی ۲۳۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری است که ملاک تجدیدنظرخواهی از حکم را مجازات

مقرر قانونی برای هر جرم می‌داند.

ماده ۷۷: «قاضی اجرای احکام می‌تواند با توجه به وضعیت محکوم و شرایط و آثار اجرای حکم، تشدید، تخفیف، تبدیل یا توقف موقت مجازات مورد حکم را به دادگاه صادرکننده رأی پیشنهاد کند. قاضی مذکور به تعداد لازم مددکار اجتماعی و مأمور مراقبت در اختیار دارد.»

پیشینه‌ی تقنینی:

این ماده جدید است و پیشینه‌ی تقنینی ندارد.

نکات مربوط به این ماده:

۱- قاضی اجرای احکام در مدت زمان اجرای مجازات جایگزین حبس می‌تواند تخفیف^(۹)، تشدید^(۱۰)، تبدیل و توقف موقت مجازات را به دادگاه صادرکننده رأی پیشنهاد کند.

۲- منظور از توقف موقت در این ماده، مواردی از جمله بیماری محکوم علیه است که اجرای حکم، جهت مداوا، متوقف می‌شود. افزون بر این به موجب تبصره‌ی ۴ ماده‌ی ۸۳ این قانون، قاضی اجرای احکام می‌تواند بنا به وضع جسمانی و نیاز به خدمات پزشکی یا معذوریت‌های خانوادگی و مانند آن، انجام خدمات عمومی را به طور موقت و حداکثر تا سه ماه در طول دوره تعلیق کند.

۳- به نظر می‌رسد مقررات مربوط به ماده‌ی ۷۷ صرفاً ناظر بر مجازات‌های جایگزین حبس است که با رعایت مواد ۸۰ الی ۸۲ این قانون قابل اعمال خواهد بود و نسبت به سایر مجازات‌ها اطلاق ندارد؛ زیرا عنوان این فصل «مجازات‌های جایگزین حبس» است و مقررات ماده‌ی ۷۷ نیز فقط در همین راستا وضع شده است و نمی‌تواند به سایر مجازات‌ها تسری داشته باشد؛ گرچه برخی از قضات معتقدند که مقررات ماده‌ی ۷۷ اطلاق دارد و صرفاً ناظر بر مجازات‌های جایگزین حبس نیست. لذا قاضی اجرای احکام در تمامی محکومیت‌ها با توجه به وضعیت محکوم و شرایط و آثار اجرای حکم می‌تواند تشدید، تخفیف، تبدیل یا توقف موقت

اجرای مجازات را از دادگاه صادر کننده حکم بخواهد.

۴- کیفیت تبدیل و جهات توقف موقت اجرای مجازات، روشن نیست و صرفاً در ماده ۷۷ به صورت کلی به امکان تبدیل و توقف اشاره شده است که این روش ممکن است در عمل مشکلاتی را به دنبال داشته باشد.

۵- منظور از دادگاه صادر کننده رأی، دادگاه صادر کننده حکم قطعی است.

ماده ۷۸: «محکوم در طول دوره محکومیت باید تغییراتی نظیر تغییر شغل و محل اقامت را که مانع یا مخل اجرای حکم باشد به قاضی اجرای احکام اطلاع دهد.»

پیشینه‌ی تقنینی:

این ماده جدید است و پیشینه‌ی تقنینی ندارد. **نکته:** تخلف از مقررات این ماده مشمول ضمانت اجرای مقرر در ماده ۸۰ و تبصره‌ی آن نیست؛ زیرا موضوع این ماده در حکم دادگاه قید نمی‌شود، اما ممکن است حسب مورد مشمول ماده ۸۲ این قانون شود.

ماده ۷۹: «تعیین انواع خدمات عمومی و دستگاه‌ها و مؤسسات دولتی و عمومی پذیرنده محکومان و نحوه همکاری آنان با قاضی اجرای احکام و محکوم به موجب آیین‌نامه‌ای است که ظرف سه ماه از تاریخ لازم‌الاجراء شدن این قانون به وسیله وزارتخانه‌های کشور و دادگستری تهیه می‌شود و با تأیید رئیس قوه قضائیه به تصویب هیأت وزیران می‌رسد. مقررات این فصل پس از تصویب آیین‌نامه موضوع این ماده لازم‌الاجراء می‌شود.»

نکات مربوط به این ماده:

۱- صدر این ماده مقرر می‌دارد «تعیین انواع خدمات عمومی و دستگاه‌ها و مؤسسات دولتی و عمومی پذیرنده محکومان و نحوه‌ی همکاری آنان با قاضی اجرای احکام و

محکوم، به موجب آیین‌نامه‌ای است که ظرف سه ماه»، یعنی آیین‌نامه فقط مربوط به یکی از مجازات‌های جایگزین (خدمات عمومی) است؛ در حالی که ذیل ماده مقرر می‌دارد: «مقررات این فصل پس از تصویب آیین‌نامه‌ی موضوع این ماده لازم‌الاجراء می‌شود.» و مقررات این فصل مربوط به همه‌ی مجازات‌های جایگزین است

منظور از کار عام‌المنفعه

انجام رایگان کار به میزان

و کیفیت مشخص در قانون

است که برای یک مؤسسه یا

نهاد عمومی یا دولتی صورت

می‌گیرد. جزئیات این مساله

باید در آیین‌نامه‌ی اجرایی

مشخص شود.

نه فقط خدمات عمومی. در نتیجه تا زمانی که آیین‌نامه‌ی مربوط تدوین نشده باشد مقررات این فصل لازم‌الاجراء نخواهد بود.

ماده ۸۰: «چنان‌چه رعایت مفاد حکم دادگاه از سوی محکوم حاکی از اصلاح رفتار وی باشد دادگاه می‌تواند به پیشنهاد قاضی اجرای احکام برای یک بار بقیه مدت مجازات را تا نصف آن تقلیل دهد.»

پیشینه‌ی تقنینی:

این ماده جدید است و پیشینه‌ی تقنینی ندارد.

نکات مربوط به این ماده:

۱- در نظام حقوق کیفری ایران تغییر مجازات در فرایند اجرای حکم تنها محدود به موارد خاصی از جمله آزادی مشروط و یا مقرراتی نظیر تصویب قانون اخف لاحق (بند ۲ ماده ۱۰ این قانون) و یا وقوع وقایعی مهم از جمله اعلام رضایت شاکی خصوصی در جرایم غیر

قابل گذشت (موضوع ماده ۲۷۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری)^(۱) است. اما با توجه به ماهیت و هدف مجازات‌های جایگزین زندان، قانون‌گذار در مواد مختلفی از جمله ماده ۷۷، تبصره‌ی ۴ ماده ۸۴ و ماده ۸۰ به شرح فوق اجازه‌ی بازنگری یا تجدیدنظر در احکام صادره را داده است. این موارد ساز و کارهایی برای متناسب نمودن مجازات‌های جایگزین با شخصیت و جنسیت مرتکب است تا امکان تحقیق اهداف مورد نظر فراهم شود.

۲- سؤال: ماده ۸۰ این قانون ناظر به بخش مجازات‌های جایگزین است یا کلیه‌ی مجازات‌ها را در برمی‌گیرد؟

پاسخ: موضوع ماده‌ی فقط ناظر بر فصل مربوط به مجازات‌های جایگزین است.

ماده ۸۱: «چنان‌چه محکوم از اجرای مفاد حکم یا دستورهای دادگاه تخلف نماید، به پیشنهاد قاضی اجرای احکام و رأی دادگاه برای بار نخست یک چهارم تا یک دوم به مجازات مورد حکم افزوده می‌شود و در صورت تکرار، مجازات حبس اجراء می‌گردد. تبصره- دادگاه در متن حکم آثار تبعیت و تخلف از مفاد حکم را به طور صریح قید و به محکوم تفهیم می‌کند. قاضی اجرای احکام نیز در ضمن اجراء بار رعایت مفاد حکم دادگاه و مقررات مربوط، نحوه نظارت و مراقبت بر محکوم را مشخص می‌نماید.»

پیشینه‌ی تقنینی:

این ماده جدید است و پیشینه‌ی تقنینی ندارد.

نکات مربوط به این ماده:

۱- این ماده، ضمانت اجرای مجازات‌های جایگزین حبس محسوب می‌شود؛ به این نحو که تخلف از حکم یا دستورهای دادگاه برای بار اول سبب افزایش مجازات مورد حکم می‌شود و برای مرتبه‌ی دوم مجازات‌های جایگزین لغو و حبس مقرر در حکم دادگاه به موقع اجرا گذاشته می‌شود.

۲- در این ماده مشخص نشده است که آیا اجرای بخشی از مجازات جایگزین محاسبه می شود یا خیر؟

۳- تقلیل مجازات‌های جایگزین حبس فقط برای یک بار، آن هم تا نصف مجازات امکان پذیر است.

ماده ۸۲: «چنان چه اجرای تمام یا بخشی از مجازات‌های جایگزین حبس با مانعی مواجه گردد، مجازات مورد حکم یا بخش اجرای آن بعد از رفع مانع اجرا می گردد. چنان چه مانع مذکور به واسطه رفتار عمدی محکوم و برای متوقف کردن مجازات ایجاد گردد مجازات اصلی اجرا می شود.»

پیشینه‌ی تقنینی:

این ماده جدید است و پیشینه‌ی تقنینی ندارد.

نکات مربوط به این ماده:

۱- در این ماده نوعی دیگر از توقف موقت اجرای مجازات‌های جایگزین زندان مورد توجه قرار گرفته است. این مانع اگر مستند به رفتار خود مرتکب باشد و به قصد متوقف کردن اجرای مجازات انجام شده باشد، سبب می شود مجازات جایگزین حبس لغو و مجازات حبس اصلی مقرر در حکم به موقع اجرا گذاشته شود. اما چنان چه این قصد در مرتکب نباشد یا توقف اجرای مجازات به عللی خارج از رفتار و خواست او باشد، اجرای مجازات جایگزین حبس پس از رفع مانع ادامه می یابد. بدیهی است در زمان توقف موقت، مرتکب باید با اخذ تأمین متناسب آزاد باشد.

۲- این ماده گزینه‌ای برای امکان اجرای مجازات حبس کمتر از سه ماه می باشد.

ماده ۸۳: «دوره مراقبت دوره‌ای است که طی آن محکوم به حکم دادگاه و تحت نظارت قاضی اجرای احکام به انجام یک یا چند مورد از دستورهای مندرج در تعویق مراقبتی به شرح ذیل محکوم می گردد:

الف- در جرایمی که مجازات قانونی آن‌ها

منظور از جزای نقدی روزانه این است که محکوم، مبلغی از درآمد روزانه‌ی خود را به صندوق دولت واریز می کند. میزان جزای نقدی روزانه، یک هشتم تا یک چهارم در آمد روزانه‌ی محکوم علیه است. این نوع از مجازات‌های جایگزین در مورد افرادی قابل اعمال است که شغل معینی دارند.

حداکثر سه ماه حبس است، تا شش ماه ب- در جرایمی که مجازات قانونی آن‌ها نود و یک روز تا شش ماه حبس است و جرایمی که نوع و میزان تعزیر آن‌ها در قوانین موضوعه تعیین نشده است، شش ماه تا یک سال

پ- در جرایمی که مجازات قانونی آن‌ها بیش از شش ماه تا یک سال است، یک تا دو سال

ت- در جرایم غیر عمدی که مجازات قانونی آن‌ها بیش از یک سال است، دو تا چهار سال.»

پیشینه‌ی تقنینی:

این ماده جدید است و پیشینه‌ی تقنینی ندارد.

نکته: منظور از دستورات مندرج در تعویق مراقبتی، همان است که در فصل پنجم از بخش دوم این قانون به شرح مقرر در ماده‌ی ۴۳ بیان شده است.

ماده ۸۴: «خدمات عمومی رایگان، خدماتی است که با رضایت محکوم برای مدت معین به شرح ذیل مورد حکم واقع می شود و تحت نظارت قاضی اجرای احکام اجرا می گردد:

الف- جرایم موضوع بند (الف) ماده (۸۳) تا دو بیست و هفتاد ساعت

ب- جرایم موضوع بند (ب) ماده (۸۳) دو بیست و هفتاد تا پانصد و چهل ساعت

پ- جرایم موضوع بند (پ) ماده (۸۳) پانصد و چهل تا هزار و هشتاد ساعت

ت- جرایم موضوع بند (ت) ماده (۸۳) هزار و هشتاد تا دو هزار و صد و شصت ساعت

تبصره ۱- ساعات ارائه خدمت عمومی برای افراد شاغل بیش از چهار ساعت و برای افراد غیر شاغل بیش از هشت ساعت در روز نیست. در هر حال ساعات ارائه خدمت در روز نباید مانع امرار معاش متعارف محکوم شود.

تبصره ۲- حکم به ارائه خدمت عمومی مشروط به رعایت همه ضوابط و مقررات قانونی مربوط به آن خدمت از جمله شرایط کار زنان و نوجوانان، محافظت‌های فنی و بهداشتی و ضوابط خاص کارهای سخت و زیان آور است.

تبصره ۳- دادگاه نمی تواند به بیش از یک خدمت عمومی مقرر در آیین نامه موضوع این فصل حکم دهد. در هر حال در صورت عدم رضایت محکوم به انجام خدمات عمومی، مجازات اصلی مورد حکم واقع می شود.

تبصره ۴- قاضی اجرای احکام می تواند بنا به وضع جسمانی و نیاز به خدمات پزشکی یا معذوریت‌های خانوادگی و مانند آن‌ها، انجام خدمات عمومی را به طور موقت و حداکثر تا سه ماه در طول دوره، تعلیق نماید یا تبدیل آن را به مجازات جایگزین دیگر به دادگاه صادر کننده حکم پیشنهاد دهد.»

پیشینه‌ی تقنینی:

این ماده جدید است و پیشینه‌ی تقنینی ندارد.

نکات مربوط به این ماده:

۱- منظور از خدمات عمومی رایگان همان کار عام المنفعه است که در حقوق فرانسه از سال ۱۹۸۳ به بعد به منظور جلوگیری از تورم جمعیت کیفری مورد توجه قرار گرفته است. منظور از کار عام المنفعه انجام رایگان کار به میزان و کیفیت مشخص در قانون است که برای یک مؤسسه یا نهاد عمومی یا دولتی صورت می گیرد. جزئیات این مساله باید در آیین نامه‌ی اجرایی مشخص شود.

۲- برای نخستین بار قانون گذار به قاضی اجرای احکام اجازه داده است که بدون دخالت دادگاه، اجرای مجازات محکوم را به طور موقت به حالت تعلیق در آورد. آیا منظور از تعلیق، تاخیر در اجرای مجازات جایگزین است یا مدتی که محکوم از انجام خدمات عمومی تعلیق شده، جزء مدت محکومیت به خدمات عمومی وی محسوب می شود؟ به نظر می رسد برداشت اول صحیح تر است یعنی تعلیق در اینجا به معنای تاخیر در اجرای مجازات جایگزین حبس است.

۳- قانون گذار به ازای هر روز حبس سه ساعت خدمات عمومی رایگان منظور کرده است.

ماده ۸۵: «جزای نقدی روزانه عبارت است از یک هشتم تا یک چهارم درآمد روزانه محکوم که به شرح زیر مورد حکم واقع می شود و با نظارت اجرای احکام وصول می گردد:

الف- جرایم موضوع بند (الف) ماده (۸۳) تا یکصد و هشتاد روز

ب- جرایم موضوع بند (ب) ماده (۸۳)

یکصد و هشتاد تا سیصد و شصت روز

پ- جرایم موضوع بند (پ) ماده (۸۳)

سیصد و شصت تا هفتصد و بیست روز

ت- جرایم موضوع بند (ت) ماده (۸۳)

هفتصد و بیست تا هزار و چهارصد و

چهل روز

تبصره- محکوم موظف است در پایان هر ماه ظرف ده روز مجموع جزای

نقدی روزانه آن ماه را پرداخت نماید.

پیشینه‌ی تقنینی:

این ماده جدید است و سابقه ای در قانون سال ۱۳۷۰ ندارد.

نکات مربوط به این ماده:

۱- منظور از جزای نقدی روزانه این است که محکوم، مبلغی از درآمد روزانه‌ی خود را به صندوق دولت واریز می کند. میزان جزای نقدی روزانه، یک هشتم تا یک چهارم در آمد روزانه‌ی محکوم علیه است. این نوع از مجازات‌های جایگزین در مورد افرادی قابل اعمال است که شغل معینی دارند.

۲- در این ماده روشن نیست که آیا معیار احتساب جزای نقدی روزانه، درآمد محکوم علیه در زمان صدور حکم است یا میانگین درآمد وی در طول مدت محکومیت مبنای قرار می گیرد. هم چنین مشخص نیست که آیا کاهش یا افزایش درآمد محکوم علیه در طول مدت اجرای حکم، تأثیری در حکم دادگاه دارد یا خیر.

ماده ۸۶: «میزان جزای نقدی

جایگزین حبس به شرح زیر است:

الف- جرایم موضوع بند (الف) ماده

(۸۳) تا نه میلیون (۹/۰۰۰.۰۰۰) ریال

ب- جرایم موضوع بند (ب) ماده (۸۳)

از نه میلیون (۹/۰۰۰/۰۰۰) ریال تا

هجده میلیون (۱۸/۰۰۰/۰۰۰) ریال

ممنوعیتی که برای صدور حکم به

مجازات تکمیلی در مورد جرایم

درجات هفت و هشت وجود دارد،

مخصوص مواردی است که

دادگاه مرتکب را به اصل مجازات

مندرج در درجات هفت و هشت

محکوم می کند، اما در صورتی

که به مجازات‌های جایگزین

محکوم نماید، منعی وجود ندارد

گرچه نظر مخالفی نیز وجود دارد.

پ- جرایم موضوع بند (پ) ماده (۸۳)

از هجده میلیون (۱۸/۰۰۰/۰۰۰)

ریال تا سی و شش میلیون

(۳۶/۰۰۰/۰۰۰) ریال

ت- جرایم موضوع بند (ت)

ماده (۸۳) از سی و شش میلیون

(۳۶/۰۰۰/۰۰۰) ریال تا هفتاد و دو

میلیون (۷۲/۰۰۰/۰۰۰) ریال

پیشینه‌ی تقنینی:

این ماده جدید است و پیشینه‌ی تقنینی ندارد.

نکات مربوط به این ماده:

۱- مبالغ مندرج در این ماده و سایر مواد این فصل، به موجب تبصره‌ی ماده‌ی ۲۷ این قانون به تناسب نرخ تورم اعلام شده به وسیله‌ی بانک مرکزی هر سه سال یک بار به پیشنهاد وزیر دادگستری و تصویب هیات دولت تعدیل و در خصوص احکامی که پس از آن صادر می شود لازم الاجرا خواهد بود.

۲- سؤال: در صورتی که محکوم جزای نقدی موضوع این ماده را نپردازد، آیا مشمول قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۷۷ خواهد بود؟

پاسخ: به نظر می رسد پاسخ سؤال منفی است و در فرض سؤال باید برابر ماده‌ی ۸۱ این قانون رفتار کرد.

ماده ۸۷: «دادگاه می تواند ضمن حکم

به مجازات جایگزین حبس، با توجه به

جرم ارتكابی و وضعیت محکوم، وی

را به یک یا چند مورد از مجازات‌های

تبعی و یا تکمیلی نیز محکوم نماید. در

این صورت مدت مجازات مذکور نباید

بیش از دو سال شود.»

پیشینه‌ی تقنینی:

این ماده جدید است و پیشینه‌ی تقنینی ندارد.

نکات مربوط به این ماده:

۱- دادگاه می تواند ضمن حکم به مجازات

جایگزین حبس، مرتکب را به مجازات‌های

تبعی یا تکمیلی نیز محکوم کند. به عبارت دیگر

دادگاه می تواند برخی از مصادیق مجازات تبعی

را مورد حکم قرار دهد گرچه روشن است که مجازات‌های تبعی اصولاً در حکم دادگاه قید نمی‌شوند.

۲- سؤال: به موجب ماده‌ی ۲۳ این قانون، صدور حکم به مجازات‌های تکمیلی فقط در مجازات‌های تعزیری درجه‌ی شش و بالاتر امکان‌پذیر است. بنابراین اگر در مورد جرایم درجات هفت و هشتم شرایط تبدیل مجازات حبس به مجازات‌های جایگزین حبس وجود

داشته باشد، آیا صدور حکم به مجازات‌های تکمیلی مجاز است؟

پاسخ: به نظر می‌رسد ممنوعیتی که برای صدور حکم به مجازات تکمیلی در مورد جرایم درجات هفت و هشتم وجود دارد، مخصوص مواردی است که دادگاه مرتکب را به اصل مجازات مندرج در درجات هفت و هشتم محکوم می‌کند، اما در صورتی که به مجازات‌های جایگزین محکوم نماید، منعی

وجود ندارد گرچه نظر مخالفی نیز وجود دارد.

۳- از آن‌جا که مجازات‌های تبعی در دادنامه قید نمی‌شود، استفاده از واژه‌ی مجازات تبعی در این ماده ناشی از مسامحه‌ی قانون‌گذار است و منظور از عبارت «دادگاه می‌تواند ضمن حکم به مجازات جایگزین حبس، مرتکب را به مجازات‌های تبعی یا تکمیلی نیز محکوم کند»، این است که دادگاه می‌تواند مرتکب را به موارد مندرج در ماده‌ی ۲۶ محکوم کند.

پی‌نوشت‌ها:

۱- ماده‌ی ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین مصوب ۱۳۷۳: «قوه قضاییه موظف است کلیه درآمدهای خدمات قضایی از جمله خدمات مشروح زیر را دریافت و به حساب درآمد عمومی کشور واریز نماید:

۱) در هر مورد که در قوانین حداکثر مجازات کمتر از نود و یک روز حبس و یا مجازات تعزیری موضوع تخلفات رانندگی می‌باشد از این پس به جای حبس یا مجازات تعزیری حکم به جزای نقدی از هفتاد هزار و یک (۷۰۰۱) ریال تا یک میلیون (۱/۰۰۰/۰۰۰) ریال صادر می‌شود.

۲) هرگاه حداکثر مجازات بیش از نود و یک روز حبس و حداقل آن کمتر از این باشد، دادگاه مخیر است که حکم به بیش از سه ماه حبس یا جزای نقدی از هفتاد هزار و یک (۷۰۰۱) ریال تا سه میلیون (۳/۰۰۰/۰۰۰) ریال بدهد.»

۳) «در صورتی که مجازات حبس با جزای نقدی توأم باشد و به جای حبس و مجازات تعزیری جزای نقدی مورد حکم واقع شود هر دو مجازات نقدی جمع خواهد شد.»

۲- «چنان‌چه محکوم طی مدت اجرای مجازات تکمیلی مفاد حکم را رعایت ننماید، دادگاه صادرکننده حکم به پیشنهاد قاضی اجرای احکام برای بار اول مدت مجازات تکمیلی مندرج در حکم را تا یک سوم افزایش می‌دهد و در صورت تکرار بقیه مدت محکومیت را به حبس یا جزای نقدی درجه هفت یا هشتم تبدیل می‌کند. هم‌چنین بعد از گذشتن نیمی از مدت مجازات تکمیلی، دادگاه می‌تواند با پیشنهاد قاضی اجرای حکم در صورت اطمینان به عدم تکرار جرم و اصلاح مجرم، نسبت به لغو یا کاهش مدت مجازات تکمیلی وی اقدام کند.»

۳- «چنان‌چه محکوم از اجرای مفاد حکم یا دستورهای دادگاه تخلف نماید، به پیشنهاد قاضی اجرای احکام و رأی دادگاه برای بار نخست یک چهارم تا یک دوم به مجازات مورد حکم افزوده می‌شود و در صورت تکرار، مجازات حبس اجراء می‌گردد.»

تبصره- دادگاه در متن حکم آثار تبعیت و تخلف از مفاد حکم را به طور صریح قید و به محکوم تفهیم می‌کند. قاضی اجرای احکام نیز در ضمن اجراء با رعایت مفاد حکم دادگاه و مقررات مربوط، نحوه نظارت و مراقبت بر محکوم را مشخص می‌نماید.»

۴- «چنان‌چه اجرای تمام یا بخشی از مجازات‌های جایگزین حبس با منعی مواجه گردد، مجازات مورد حکم یا بخش اجراء نشده آن بعد از رفع مانع اجراء می‌گردد. چنان‌چه مانع مذکور به واسطه رفتار عمدی محکوم و برای متوقف کردن مجازات ایجاد گردد مجازات اصلی اجراء می‌شود.

۵- ماده‌ی ۶۸: «هرگاه مرد یا زنی در چهار بار نزد حاکم اقرار به زنا کند، محکوم به حد زنا خواهد شد، و اگر کمتر از چهار بار اقرار نماید، تعزیر می‌شود.»

۶- ماده‌ی ۱۰۶: «زنا در زمان‌های متبرکه که چون اعیاد مذهبی و رمضان و جمعه و مکان‌های شریف چون مساجد علاوه بر حد موجب تعزیر است.»

۷- ماده‌ی ۱۱۵: «اقرار کمتر از چهار بار موجب حد نیست و اقرار کننده تعزیر می‌شود.»

۸- ماده‌ی ۴۳: «در تعویق مراقبتی، دادگاه صادرکننده قرار می‌تواند با توجه به جرم ارتكابی و خصوصیات مرتکب و شرایط زندگی او به نحوی که در زندگی وی یا خانواده‌اش اختلال اساسی و عمده ایجاد نکند مرتکب را به اجرای یک یا چند مورد از دستورهای زیر در مدت تعویق ملزم نماید:

الف- حرفه‌آموزی یا اشتغال به حرفه‌ای خاص

ب- اقامت یا عدم اقامت در مکان معین

پ- درمان بیماری یا ترک اعتیاد

ت- پرداخت نفقه افراد واجب‌النفقة

ث- خودداری از تصدی کلیه یا برخی از وسایل نقلیه موتوری

ج- خودداری از فعالیت حرفه‌ای مرتبط با جرم ارتكابی یا استفاده از وسایل مؤثر در آن

چ- خودداری از ارتباط و معاشرت با شرکا یا معاونان جرم یا دیگر اشخاص از قبیل بزهدیده به تشخیص دادگاه

ح- گذراندن دوره یا دوره‌های خاص آموزش و یادگیری مهارت‌های اساسی زندگی یا شرکت در دوره‌های تربیتی، اخلاقی، مذهبی، تحصیلی یا ورزشی

۹- ماده‌ی ۸۰: «چنان‌چه رعایت مفاد حکم دادگاه از سوی محکوم حاکی از اصلاح رفتار وی باشد دادگاه می‌تواند به پیشنهاد قاضی اجرای احکام برای یک بار بقیه مدت مجازات را تا نصف آن تقلیل دهد.»

۱۰- ماده‌ی ۸۱: «چنان‌چه محکوم از اجرای مفاد حکم یا دستورهای دادگاه تخلف نماید، به پیشنهاد قاضی اجرای احکام و رأی دادگاه برای بار نخست یک چهارم تا یک دوم به مجازات مورد حکم افزوده می‌شود و در صورت تکرار، مجازات حبس اجراء می‌گردد.»

تبصره- دادگاه در متن حکم آثار تبعیت و تخلف از مفاد حکم را به طور صریح قید و به محکوم تفهیم می‌کند. قاضی اجرای احکام نیز در ضمن اجراء با رعایت مفاد حکم دادگاه و مقررات مربوط، نحوه نظارت و مراقبت بر محکوم را مشخص می‌نماید.»

۱۱- ماده‌ی ۲۷۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری: «هرگاه شکای یا مدعی خصوصی در جرایم غیر قابل گذشت بعد از قطعی شدن حکم از شکایت خود صرف نظر نماید محکوم علیه می‌تواند با استناد به استرداد شکایت از دادگاه صادر کننده حکم قطعی، درخواست کند که در میزان مجازات تجدیدنظر نماید، در این مورد دادگاه به درخواست محکوم علیه در وقت فوق‌العاده رسیدگی نموده و مجازات را در صورت اقتضاء در حدود قانون تخفیف خواهد داد. این رأی قطعی است.»

حکم قاطع جزئی از دعوی

(تحلیل اختصاری قسمت آخر ماده‌ی ۲۹۹ ق.آ.د.م.)

رضاصفر پور، عضو معاون دیوان عالی کشور و استادیار دانشگاه
معصومه خلعت آبادی فراهنائی، دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق خصوصی

چکیده

ماده‌ی ۲۹۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی به تمایز حکم و قرار پرداخته است. اصطلاح «حکم جزئاً قاطع دعوی» از جمله مواردی است که در میان نویسندگان حقوقی مورد توجه قرار نگرفته و مفهوم این اصطلاح چندان روشن نیست. نوشتار حاضر با بررسی این اصطلاح سعی در رفع ابهامات موجود دارد. واژگان کلیدی: رای دادگاه، حکم، قرار، حکم جزئاً قاطع دعوی.



درآمد

تصمیم دادگاه در وهله‌ی نخست به دو نوع اداری و قضایی تقسیم می‌شود و تصمیم قضایی دادگاه، یعنی رای را به دو نوع تقسیم نموده‌اند: این تعریف از ماده‌ی ۲۹۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ قابل استنباط است. در این ماده برای حکم دادگاه نیز دو حالت در نظر گرفته شده است: حالت نخست، حکم دادگاه در حالتی که جزئاً قاطع دعوی باشد؛ و دوم، حکم دادگاه در مواردی که کلاً قاطع دعوی باشد.

حالت دوم کاملاً مشخص بوده و اختلافی در آن نیست؛ اما حالت اول با ابهام مواجه است و لذا نیازمند بررسی است. این مقاله با بررسی ماده‌ی ۲۹۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی به رفع ابهامات موضوع می‌پردازد.

۱. مفاهیم

رای یک تصمیم قضایی مکتوب است که در آن سرنوشت دعوی مشخص می‌گردد (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۹، ج ۳: ۲۲۴؛ همو، ۱۳۷۸، ج ۱: ۶۷؛ صدرزاده افشار، ۱۳۸۰: ۱۱۷). رای اعم از قرار و حکم است. اگر رای اصداری در خصوص ماهیت دعوی بوده و جزئاً یا کلاً قاطع دعوی باشد، حکم نامیده می‌شود. هم چنین تصمیم دادگاه را در امر ترافیکی که قاطع خصوصیت نباشد و به ماهیت دعوی نیز مرتبط نگردد، قرار می‌گویند. در تفاوت حکم و قرار آمده است:

۱- حکم همواره از جانب دادگاه (قاضی) صادر می‌شود، ولی قرار ممکن است از جانب دادگاه، دادستان، بازپرس، دادیار و یا مدیر دفتر شعبه صادر گردد؛

۲- مستند به ماده‌ی ۳۳۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، اصل بر قطعیت احکام است، مگر احکام مندرج در ماده‌ی ۳۳۱ همان قانون؛ اما در قرار، اصل بر

سیاق عبارت ماده‌ی ۲۹۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مبین این امر است که معیار ارائه شده و تفکیک انجام شده در این ماده، مختص امور ترافیکی است و شامل امور حسبی نمی‌شود. در حقیقت رای دادگاه در صورتی حکم تلقی می‌شود که راجع به ماهیت دعوی و قاطع آن باشد.

وجود دارد، ولی در خصوص احکام و قرارهای نهایی^(۲) امکان عدول پیش‌بینی نشده است (بنگرید به: مدنی، ۱۳۸۹: ۲۲۱؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۷۹: ۵۷۸)

در حقوق ایران رای دادگاه، تصمیم دادگاه است که برای حل امر ترافیکی گرفته می‌شود و هر گاه راجع به ماهیت دعوی باشد و آن را به طور کلی یا جزئی قطع نماید، «حکم» است و گرنه «قرار» است. نتیجه این که پس از صدور حکم یا قرار، دستورات دادگاه برای اجرای حکم یا قرار به منظور حل امر ترافیکی اتخاذ نمی‌شود، لذا این دستورات عنوان رای ندارد و تصمیم نامیده می‌شود.

۲. ویژگی‌های حکم

قسمت عمده‌ی تصمیمات دادگاه‌ها از نوع حکم است. در امور ترافیکی، تحصیل حکم مطلوب هدف اصلی خواهان از اقامه‌ی دعوی و هدف اصلی خوانده از پاسخ به دعوی است و علی القاعده با صدور حکم است که دعوی فصل شده و وظیفه‌ی دادگاه در رسیدگی به آن پایان می‌پذیرد.

در بیان مختصات «حکم» موارد زیر قابل توجه است.

۱-۲. در امور ترافیکی است

سیاق عبارت ماده‌ی ۲۹۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مبین این امر است که معیار ارائه شده و تفکیک انجام شده در این ماده، مختص امور ترافیکی است و شامل امور حسبی نمی‌شود. در حقیقت رای دادگاه در صورتی حکم تلقی می‌شود که راجع به ماهیت دعوی و قاطع آن باشد. بنابر این از جمله عناصر حکم، وجود اختلافی است که به موجب آن حل و فصل می‌گردد. امور حسبی اموری است که طرح در دادگاه و رسیدگی به آن مستلزم وقوع اختلاف و منازعه بین اشخاص و اقامه‌ی دعوی از طرف آن‌ها نباشد. قانون‌گذار در مواردی تصمیم دادگاه در امور حسبی را حکم تلقی نموده است.

قابلیت تجدید نظر است، مگر در مواردی که قانون تجویز نموده باشد؛

۳- اعاده‌ی دادرسی از احکام ممکن است، ولی مجاز به اعاده‌ی دادرسی از قرار نیستیم؛

۴- احکام ممکن است حضوری و غیابی باشند؛ ولی قرار غیابی نداریم؛

۵- حکم، قاطع دعوی و در ماهیت آن است، اما قرار در ماهیت دعوی نیست هر چند ممکن است به طور جزئی قاطع دعوی باشد؛

۶- هیچ قراری به تنهایی قابل رسیدگی فرجامی نیست، مگر آن چه قانون اجازه داده باشد. قرارها مشروط به این که اصل حکم راجع به آن‌ها قابل رسیدگی فرجامی باشد، قابل فرجام‌خواهی است. ولی حکم قابل رسیدگی فرجامی است؛

۷- قاعده‌ی اعتبار امر مختومه ناظر به احکام است و رسیدگی مجدد به قرار منعی ندارد؛

۸- اگر رای دادگاه به صورت قرار باشد و نقض شود، پرونده برای رسیدگی ماهوی به دادگاه صادر کننده‌ی قرار ارجاع شود، اما در مورد حکم، مرجع تجدید نظر، پس از نقض آن، خود مبادرت به رسیدگی و انشای رای می‌نماید؛

۹- در قرارهای اعدادی^(۱) امکان عدول از قرار

۲-۲. صدور از ناحیه دادگاه

رای را در صورتی می‌توان حکم تلقی نمود که از دادگاه صادر شده باشد. بنابر این مرجع داور از شمول تعریف مزبور خارج است و بر تصمیم داور که رای خوانده می‌شود، حکم اطلاق نمی‌شود. در عین حال دیوان عدالت اداری اگر چه دادگاه محسوب نمی‌شود، اما مشمول تعریف مذکور قرار گرفته است و بنابر این رای دیوان عدالت اداری چنانچه دارای سایر عناصر مورد بررسی باشد، حکم تلقی شده است. در مقابل می‌توان گفت که، دیوان عالی کشور دادگاه اطلاق نمی‌شود و افزون بر این، شأن و وظیفه‌ی آن، حکومت کردن به معنی دقیق کلمه نمی‌باشد. تصمیم این مرجع را با مسامحه، رای به معنی لغوی آن دانسته‌اند.

۳-۲. مرتبط با ماهیت دعوی

ماهیت دعوی به مسائلی اطلاق می‌شود که مربوط به امور حکمی و قانونی نبوده و در ارتباط با امور موضوعی است. لذا نه تنها موضوع دعوی که مورد اختلاف طرفین است، بلکه اموری که در جهت روشن شدن و یافتن راه حل آن مورد رسیدگی، قرار می‌گیرد و در باره‌ی آن دستور صادر می‌گردد نیز از جمله امور راجع به ماهیت محسوب می‌شود.

۴-۲. قاطع دعوی بود

رای دادگاه باید به طور کلی یا جزئی قاطع دعوی باشد تا حکم تلقی شود. منظور از رای قاطع، رای است که با صدور آن، تکلیف دعوی تعیین شود و پرونده از آن مرجع خارج گردد. اعم از این که اختلاف را فصل نماید یا واجد چنین اثری نباشد (زراعت، ۱۳۸۹: ۱۹۸).

۳. نظرات پیرامون موارد صدور حکم

جزئاً قاطع دعوی

۱-۳. تعدد خوانده

برخی معتقدند «حکم در مواردی جزئاً قاطع دعوی است که خوانندگان دو نفر یا بیشتر باشند و در مورد یکی از خوانندگان حکم صادر شود و در مورد خوانده یا خوانندگان دیگر به استناد بند

۴ ماده‌ی ۸۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، به این دلیل که ادعا متوجه شخص خوانده نیست، قرار رد دعوی صادر شود (شمس، ۱۳۸۹، ج ۱: ۱۱۷). بنابر این نظر، شرط اساسی تحقق حکم جزئاً قاطع دعوی، «خوانندگان» متعدد است. در این موارد تعدد خواسته و یا تعدد خواهان‌ها ملاک نبوده و صرفاً با تعدد خوانندگان است که «حکم جزئاً قاطع دعوی» محقق می‌شود. این نظر با اصول حقوقی منطبق است؛ زیرا تعدد خواسته را نمی‌توان شرط تحقق حکم جزئاً قاطع دعوی دانست و تا زمانی که تحقق این نوع حکم با یک خواسته محقق شود، شرط تعدد خواسته جاری نمی‌باشد. تعدد خواهان‌ها نیز در این امر، شرط تحقق حکم جزئاً قاطع دعوی نیست؛ زیرا با تعدد خواهان‌ها، فرض تحقق حکم جزئاً قاطع دعوی اساساً محال است. اگر دعوی نسبت به تعدد خواهان‌ها پذیرفته شود، ممکن است نسبت به جمیع آن‌ها یا بعضی آن‌ها باشد. در صورتی که نسبت به بعضی پذیرفته شود، رای

اگر رای دادگاه راجع به ماهیت دعوی و قاطع آن باشد، به صورت جزئی یا کلی، «حکم» است و اگر درباره‌ی ماهیت دعوی و یا قاطع آن نباشد، «قرار» است.

در ماهیت صادر شده و در صورتی که نسبت به بعضی پذیرفته نشود، دادگاه قرار رد آن را صادر خواهد نمود. این قرار رد ارتباطی با حکم جزئاً قاطع دعوی ندارد. البته در بیان مصداق حکم جزئاً قاطع دعوی بین حقوق دانان اختلاف نظر است، اما این حقوق دان در بیان نظر خود، به قابلیت تجزیه‌ی حکم یا عدم قابلیت تجزیه‌ی آن اشاره نکرده است و لذا امر را با ابهام مواجه ساخته است.

۲-۳. تعدد خواسته یا قابلیت تجزیه پذیری آن

به نظر برخی از قضات، در رای قاطع دعوا به طور کلی، آن چه از سوی خواهان مطرح می‌شود، در ارتباط با خواسته به طور کلی است؛ بدون این که نسبت به قسمتی از خواسته یا بعضی از اصحاب دعوی استثناء کند، اما اگر نسبت به قسمتی از خواسته یا بعضی از اصحاب دعوی، رای در ماهیت و به نحو قاطع صادر گردد، حکم جزئی خواهد بود. مانند دعوی خلع ید و مطالبه‌ی اجرت المثل، که دادگاه در رابطه با خلع ید دعوی را ثابت می‌داند و حکم به خلع ید صادر می‌کند، ولی نسبت به اجرت المثل، دعوی را غیر ثابت تشخیص می‌دهد. در این مثال، خواسته تحت دو عنوان خلع ید و اجرت المثل مطرح شده و دادگاه در مورد یک جزء از خواسته، حکم بر محکومیت خوانده به خلع ید صادر می‌نماید و در مورد جزء دیگر، قرار یا حکم بر بی حقی صادر می‌نماید که در این مورد رای دادگاه جزئی خواهد بود.

طبق یک نظر قضایی در خصوص حکم جزئاً قاطع دعوی: «حکم در مواردی به طور جزئی قاطع دعوی است که نسبت به جزئی از دعوی پذیرفته و صادر شود و نسبت به بعضی دیگر به هر علتی رد شود و در آن قسمت که حکم بر حقانیت خواهان و محکومیت خوانده صادر می‌شود، جزئاً قاطع دعوی است؛ طبق این نظر نیز، شرط تحقق حکم جزئاً قاطع دعوی، تعدد خواسته است، اما اشاره‌ای به تعدد خوانندگان یا خواهان‌ها نشده است.

بیان شد که تعدد خواسته نمی‌تواند موجب تحقق حکم جزئاً قاطع دعوی باشد؛ زیرا وارد بودن خواسته‌ی خواهان نسبت به بعضی، منجر به صدور ماهیتی آن و قاطع دعوی می‌گردد، اما نسبت به بعضی دیگر خواسته که وارد نبوده است، قرار رد دعوی صادر می‌گردد که این قرار، حکم جزئاً قاطع دعوی نخواهد بود؛ زیرا ارکان تحقق حکم که همان ارتباط با ماهیت دعوا و



قاطع بودن است را فاقد است.

۳-۳. تعدد خواهان

گاه اصحاب دعوی؛ خواهان یا خواننده متعدد باشند و دادگاه دعوی را نسبت به بعضی از خواهان‌ها یا خوانندگان وارد تشخیص داده و نسبت به بعض دیگر موجه نداند و یا واجد نقص تشخیص دهد و یا این که به اعتبار رسیدگی قبلی و شمول اعتبار امر مختوم، در ماهیت رای صادر نکند. در نهایت نسبت به قسمتی که در ماهیت حکم بوده، حکم کلی است و در قسمتی که رای با جنبه‌ی ماهیتی صادر نشده است، «حکم» تلقی نخواهد شد و این قسمت تحت عنوان «قرار» است.

البته رای دادگاه راجع به ماهیت، حکم محسوب می‌شود و عنوان قاطع بودن را نمی‌توان ملاک و وجه تمایز حکم و قرار دانست. لذا جزء به قسمتی از دعوی یا قسمتی از اصحاب دعوی اشاره دارد و در صورتی که رای دادگاه ناظر به قسمتی از دعوی و راجع به ماهیت و قاطع آن باشد و یا ناظر به قسمتی از اصحاب دعوی باشد، جزئی خواهد بود و در صورتی که رای دادگاه ناظر به کل اصحاب دعوی و یا کل موضوع دعوی باشد و ماهیتاً رسیدگی شود و قاطع دعوی نیز باشد، حکم کلی خواهد بود و عنوان کل و جزء به تعدد اصحاب دعوی و یا موضوع خواسته برمی‌گردد.

بنابر این نظر، برای تحقق حکم جزئاً قاطع دعوی، فروض متعددی قابل تصور است: خواسته‌ی متعدد، خوانندگان متعدد، خواهان‌های متعدد. در هر یک از این سه حالت، حکم جزئاً قاطع دعوی محقق است؛ در حالی که، حکم جزئاً قاطع دعوی به هیچ عنوان در راستای تعدد خواهان‌ها و خواسته محقق نخواهد شد. در هر دوی این موارد از تعدد، اگر نسبت به جزئی از خواسته رای صادر شود، نسبت به بعض دیگر خواسته، قرار رد دعوی صادر خواهد شد. هم چنین اگر نسبت به بعض خواهان‌ها دعوی وارد نباشد، قرار رد

ماهیت دعوی به مسائلی اطلاق می‌شود که مربوط به امور حکمی و قانونی نبوده و در ارتباط با امور موضوعی است. لذا نه تنها موضوع دعوی که مورد اختلاف طرفین است، بلکه اموری که در جهت روشن شدن و یافتن راه حل آن مورد رسیدگی، قرار می‌گیرد و در باره‌ی آن دستور صادر می‌گردد نیز از جمله امور راجع به ماهیت محسوب می‌شود.

دعوی صادر می‌گردد. در هر دوی این موارد نمی‌توان موضوع حکم جزئاً قاطع دعوی را محقق دانست. البته این نظر کلی است و به فروض مختلف توجه نشده است.

۳-۴. تعدد خواننده و خواسته

«حکم در موردی جزئاً قاطع دعوی است که دعوی دارای چندین خواننده باشد و یا دارای یک خواننده باشد، ولی کل دعوی متوجه خواننده‌ی واحد نباشد و خواننده ایراد نماید و دلایل ارائه کند که فقط نسبت به قسمتی از خواسته‌ی خواهان، دعوی متوجه اوست. در این فرض، نسبت به قسمتی از دعوی، حکم یا قراری صادر می‌شود که قاطع دعوی باشد و نسبت به قسمت دیگر، باید قرار غیر قاطع دعوی صادر شود تا حکم جزئاً قاطع دعوی محسوب شود».

در این نظر برای تمییز حکم جزئاً قاطع دعوی دو شرط مستقل پیش‌بینی شده است: تعدد خوانندگان و تعدد خواسته. این نظر در مورد تعدد خواننده صحیح است، اما در مورد تعدد خواسته با ایراد مواجه است. البته در خصوص تعدد خواننده نیز مصادیق را تعیین ننموده و به طور کلی بیان شده است.

۳-۵. فوت یا زائل شدن سمت یک یا چند خواننده

نظر دیگر بر این امر است که: «حکم جزئاً

قاطع دعوی در حالتی محقق می‌شود که یک دعوی با یک خواسته و با تعدد خوانندگان وجود داشته باشد، اما جین دادرسی، یکی از خوانندگان فوت کند یا محجور شود و یا سمت وی زایل می‌گردد و تحقق هر یک از وقایع پیش گفته موجب توقف دادرسی نمی‌گردد و تأثیری در استمرار دادرسی وجود ندارد. تنها در این حالت است که دادگاه می‌تواند به دادرسی ادامه دهد و دعوی را تجزیه نموده، نسبت به جزئی از آن حکم قاطع صادر نماید.

بر اساس این دیدگاه، شروط متعددی در زمینه‌ی تحقق حکم جزئاً قاطع دعوی بیان شده است: نخست، تعدد خوانندگان نه تعدد خواهان و نه تعدد خواسته؛ دوم، دعوی باید قابل تجزیه بین خوانندگان باشد؛ سوم، با وجود تحقق وقایعی از جمله فوت، حجر و زایل شدن سمت یکی از خوانندگان، دادرسی قابلیت ادامه یافتن را داشته باشد.

این دیدگاه برگرفته از ماده‌ی ۱۰۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی است. تعدد خواننده در این نظر مورد توجه قرار گرفته است، اما با شرایطی خاص که به نظر می‌رسد به طور تکمیلی و دقیق نسبت به سایر نظرات به تبیین امر پرداخته است. بدین بیان که به اصحاب دعوی اشاره شده است که در این زمینه باید تعدد خواننده وجود داشته باشد. از سوی دیگر، به خواسته اشاره شده است؛ از این حیث که قابلیت تجزیه را داشته باشد. در نهایت این که، بر اساس قانون و منطبق با موارد قانونی مصادیقی را تعیین نموده است. این تحلیل و نظر، جامع و مانع است و با توجه به موارد پیش گفته، معایب دیگر نظریات را ندارد.

برآمد

با در نظر گرفتن مباحث مطرح شده و تعریفی که از حکم و قرار ارائه شد و نیز با عنایت به رویه‌ی قضایی موجود، در مورد «حکم جزئاً قاطع دعوی موارد زیر قابل توجه است:

۱- ماده‌ی ۲۹۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های

عمومی و انقلاب در امور مدنی به طور مبهم به تعاریف دو اصطلاح کاملاً کاربردی اقدام نموده و حکم و قرار را به گونه‌ای تعریف کرده است که مستلزم شناخت اصطلاحاتی دیگر است. از جمله‌ی این اصطلاحات، «حکم جزئاً قاطع دعوی» است.

۲- بنا به نظر حقوق دانان و قضات، برای تحقق احکام دادگاه‌ها در اموری که حکم دادگاه جزئاً قاطع دعوی است، شرایط خاصی نیاز است. شرایط شکلی شامل حکم بودن، جزئی بودن و قاطع دعوی بودن است بدین بیان که تصمیم قضایی در این موارد باید به صورت ماهیتی و قاطع دعوی باشد. از سوی دیگر این تصمیم قضایی باید به طور جزئی موجب قاطع شدن دعوی گردد، نه به طور کلی.

شرایط ماهوی در زمینه‌ی صدور احکام جزئاً قاطع دعوی، به چند دسته تقسیم می‌شود: نخست خوانندگان متعدد باشند: از میان ارکان یک دعوی، شرط اساسی برای تحقق حکم جزئاً قاطع دعوی، تعدد خواننده است. لذا تعدد خواهان یا تعدد خواسته در این زمینه موثر نخواهد بود؛ زیرا با وجود هر یک از این موارد و نبودن تعدد خواننده، تصمیم دادگاه اگر در قالب حکم باشد، به طور جزئی نمی‌باشد؛ و اگر به صورت قرار باشد، نه تنها حکم محسوب نمی‌شود بلکه در ماهیت هم صادر نشده است. دوم، دعوی قابل تجزیه در میان خوانندگان باشد. دعوی قابل تجزیه، آن دسته از دعاوی هستند که در زمینه فصل خصومت برای برخی خوانندگان یا خواهان‌ها قابلیت تفکیک داشته

باشد. قابلیت تجزیه‌ی دعوی برای خواسته‌ی متعدد نیز ممکن است و این فرض در ماده‌ی ۲۹۹ مقرر شده است، اما منظور از قابلیت تجزیه در خصوص حکم جزئاً قاطع دعوی، آن است که تعدد خوانندگان وجود داشته و با وجود آن که برخی از خوانندگان فوت نموده یا محجور شده و یا سمت‌شان زایل گردیده است، امکان ادامه‌ی دادرسی و صدور حکم باشد. لذا تجزیه‌ی این

از دیگر شروط اساسی تحقق حکم جزئاً قاطع دعوی، آن است که دادرسی به رغم فوت یا حجر و یا زایل شدن سمت یک یا چند تن از خوانندگان متوقف نشود و ادامه یابد. این امر در ماده‌ی ۱۰۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی پیش‌بینی شده است.

نوع دعوی برای خوانندگان و با وجود شرایط بیان شده محقق خواهد شد. سوم، فوت یا حجر یا زایل شدن سمت برای برخی از خوانندگان محقق شود؛ شرط دیگر تحقق حکم جزئاً قاطع دعوی، آن است که یکی از اسباب فوت، حجر و زایل شدن سمت برای برخی از خوانندگان حادث شود. تحقق این اسباب نباید موجب توقیف دادرسی گردد و نوع دعوی و تعدد خوانندگان و سایر شروط باید به نحوی باشد که دادرسی ادامه یابد و منجر به

صدور رای گردد. در این حالت حکم ماهیتی صادر شده و به دلیل آن که خوانندگان متعدد بوده و برخی از آن‌ها به دلیل فوت یا حجر و یا زایل شدن سمت، در دادرسی دخالتی ندارند، حکم به صورت جزئی صادر خواهد شد.

چهارم، ادامه‌ی دادرسی به رغم فوت یا حجر و یا زایل شدن سمت یکی از خوانندگان: از دیگر شروط اساسی تحقق حکم جزئاً قاطع دعوی، آن است که دادرسی به رغم فوت یا حجر و یا زایل شدن سمت یک یا چند تن از خوانندگان متوقف نشود و ادامه یابد. این امر در ماده‌ی ۱۰۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی پیش‌بینی شده و در دو فرض بیان شده است؛ نخست، حالتی که با تحقق فوت، حجر یا زوال سمت ادامه دادرسی ممکن است؛ و دوم حالتی فرضی که با تحقق این موارد، ادامه دادرسی متوقف بر معرفی ورثه، قیم یا ارائه‌ی سند دال بر سمت است.

در نهایت می‌توان بیان داشت که با تحقق چهار شرط مذکور، حکم جزئاً قاطع دعوی محقق خواهد شد. به عبارت دیگر، در دعاوی که تعدد خواننده وجود دارد، و خواسته‌ی دعوی قابلیت تجزیه در میان خوانندگان را داشته باشد، اگر یکی از وقایع فوت، حجر یا زوال سمتی برای یک یا برخی از خوانندگان رخ دهد و بر اساس نوع دعوی و دادخواست تقدیمی، دادرسی قابلیت ادامه یافتن را داشته باشد، دادگاه اقدام به صدور حکمی خواهد نمود که ماهیتی است، جزئی است و در خصوص خوانندگان دعوی قاطع دعوی محسوب شود.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱_ قرارایی که برای آماده کردن مقدمات صدور حکم صادر می‌شوند، مانند قرار رجوع به کارشناسی و قرار رسیدگی به اصالت سند.
- ۲_ قراری که کار را در حدود موضوع خود خاتمه می‌دهد مانند قرار رد دعوی.

فهرست منابع:

۱. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، جلد سوم، تهران: گنج دانش، چاپ نخست، ۱۳۷۹.
۲. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، دانشنامه حقوقی، جلد نخست، تهران:

گنج دانش، چاپ دوم، ۱۳۷۸.

۳. صدرزاده افشار...، آیین دادرسی مدنی، تهران: دادگستر، چاپ نخست، ۱۳۸۰.
۴. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، جلد نخست، تهران: مجد، چاپ چهارم، ۱۳۸۹.
۵. مدنی، سید جلال‌الدین، آیین دادرسی مدنی، تهران: میزان، چاپ سوم، ۱۳۸۹.
۶. زراعت، عباس، شرح قانون آیین دادرسی مدنی، تهران: گنج دانش، چاپ نخست، ۱۳۸۹.



عضویت خرید خدمت در نیروهای مسلح

داوود دوستی - کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی



چکیده

هر حاکمیتی به منظور اعمال اداری یا اجرایی نیاز به سازمان و تشکیلاتی دارد که عده‌ای رابه کار گمارد. ماهیت این به کارگیری یا به عبارتی استخدام دولتی، از ماهیت قرارداد اجاره‌ی خدمه‌ی در حقوق مدنی که بر اصل تساوی اراده‌ی طرفین استوار است، متمایز می‌باشد. سازمان‌های نظامی نیز از جمله سازمان‌هایی هستند که برابر قانون استخدامی مجاز هستند افراد را به کار گیرند. این روابط، متفاوت از رابطه‌ی خصوصی حاکم بر قرارداد است و از قواعد ویژه‌ای تحت عنوان امتیازات قدرت عمومی و یا اختیارات ناشی از حاکمیت که در اکثر موارد منصرف از اصول و قواعد حقوق خصوصی است، تبعیت می‌کند. در نیروهای مسلح، افزون بر استخدام افراد به معنای خاص و در قالب‌های کادر ثابت نظامی، پیمانی و کارمندی، اجازه‌ی به کارگیری افراد به صورت خرید خدمت هم داده شده است. به کارگیری این دسته از افراد در نیروهای مسلح، به دلیل شباهت با مشاغل کارگری، تبعاتی در پی دارد؛ از جمله آن که افراد مذکور خود را با پرسنل رسمی یا با افراد مشمول قانون کار مقایسه می‌کنند و گاه سازمان در تشخیص عنوان کارگر و خرید خدمت و اعمال قانون کار یا قانون خاص دیگر دچار اشتباه می‌شود که موجبات تضییع حقوق سازمان یا افراد را به دنبال دارد. موضوع این مقاله، عضویت خرید خدمت در نیروهای مسلح می‌باشد. **واژگان کلیدی:** خرید خدمت، کارگر، کادر ثابت، کارمند، حق الزحمه.

درآمد

لازمه‌ی نظم‌دهی به روابط کاری افراد با دولت و یکدیگر، تصویب قانون می‌باشد. چنانچه برای این روابط قانون خاصی مقرر شده باشد، باید مطابق آن عمل نمود و اگر قانون خاصی موجود نباشد، رابطه‌ی کاری تابع قانون کار می‌باشد.

در جمهوری اسلامی ایران، نیروهای مسلح تابع قانون خاص استخدامی بوده و در قوانین استخدامی نیروهای نظامی و انتظامی، افزون بر کادر ثابت و پیمانی، در مواردی هم جذب و به کارگیری افراد تحت عنوان خرید خدمت برای خدمت مشخص، معین و محدود، متناسب با تخصص شخص و در شرایطی که استفاده از خدمات مشمولان قانون استخدامی امکان‌پذیر نباشند مجاز شناخته شده است. آیین‌نامه‌ی اجرایی مربوط به این قانون در سال ۱۳۶۹ به تصویب هیأت وزیران رسیده است. جذب و به کارگیری خرید خدمت در نیروهای مسلح در سال‌های اخیر رو به فزونی داشته و در مورد نحوه‌ی جذب و به کارگیری، پرداخت حقوق و مزایا، تمدید قرارداد، پرداخت اضافه کار و برخورد با تخلفات آنان رویه‌های مختلفی اعمال می‌شود که بعضاً برخلاف قانون و آیین‌نامه‌ی مربوطه می‌باشد.

در این مقاله برآنیم تا ضمن بررسی نحوه به کارگیری اعضای خرید خدمت در نیروهای مسلح، حقوق قانونی این مستخدمان و نحوه‌ی رسیدگی به تخلفات و جرایم آنان را مورد بررسی قرار دهیم.

۱. تعاریف

۱-۱. نیروهای مسلح

مستند به ماده‌ی ۲ قانون مقررات استخدامی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مصوب ۱۳۷۰، نیروهای مسلح عبارتند از: سپاه، ارتش، نیروهای انتظامی جمهوری اسلامی ایران.

۲-۱. استخدام

ماده‌ی ۱۸ قانون مقررات استخدامی ارتش جمهوری اسلامی ایران در تعریف استخدام اشعار می‌دارد: «استخدام در ارتش عبارت است از پذیرفته شدن شخص برای انجام خدمت موظف در یکی از مشاغل پیش‌بینی شده در این قانون». در ماده‌ی ۴ قانون استخدامی سپاه نیز آمده است: «استخدام در سپاه عبارت است از گزینش افراد واجد صلاحیت برای انجام خدمت موظف در یکی از مشاغل پیش‌بینی شده در این قانون».

۳-۱. کارگر

قانون کار در ماده‌ی ۲ کارگر را کسی می‌داند که به هر عنوان در مقابل دریافت حق‌السعی اعم از مزد، حقوق، سهم و سایر مزایا به درخواست کارفرما کار می‌کند.

۴-۱. مستخدم خرید خدمتی

گونه‌ای از استخدام که در دستگاه‌های دولتی رایج است، استخدام خرید خدمتی است؛ یعنی همان‌طور که سازمان‌ها برای انجام وظایف خود وسایل و ملزومات مورد نیاز را خریداری می‌کنند، خدمت این عده را نیز در برابر پرداخت بها، اکتساب می‌نمایند. استخدام خرید خدمتی جنبه‌ی استخدامی ندارد و هیچ‌یک از مزایای استخدام رسمی به آن تعلق نمی‌گیرد (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۷۶: ۱۶۱). خرید خدمت در نیروهای مسلح به کسی اطلاق می‌شود که طبق قوانین استخدامی نیروهای مسلح و آیین‌نامه‌ی اجرایی ماده‌ی ۳۷ قانون ارتش، در مواردی که امکان استفاده از پرسنل کادر امکان‌پذیر نیست، برای خدمت مشخص و معین، محدود و متناسب با تخصص فرد به کارگیری می‌شود.

۵-۱. مرخصی

مرخصی وضعیت پرسنلی است که برابر مقررات مربوطه، در حال استفاده از مرخصی استحقاقی، استعلاجی، اضطراری، بدون

حقوق، تشویقی یا مأموریت باشد.

۲. شرایط کارکنان خرید خدمت

ماده‌ی ۲ آیین‌نامه‌ی اجرایی موضوع ماده‌ی ۳۷ قانون ارتش، برای اشخاص خرید خدمتی شرایطی را در نظر گرفته که در این جا به تفکیک مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۲. تابعیت جمهوری اسلامی ایران

منظور از تابعیت در اینجا، تابعیت اصلی و تابعیت اکتسابی است. بنابر این منع قانونی برای به کارگیری افراد خارجی که تحصیل تابعیت نموده‌اند، وجود ندارد. به عبارتی «کسی که با گرفتن سند تابعیت ایران به تحصیل تابعیت ایران نائل می‌گردد، از محدودیت‌هایی که در حقوق وی پیش از آن، به لحاظ بیگانه بودن وجود داشته، رها می‌گردد و به عنوان ایرانی، از حقوقی که دیگر ایرانیان از آن‌ها بهره‌مند می‌باشند، برخوردار می‌شود مگر در باره‌ی برخی از انواع حقوق سیاسی یا اجتماعی که حقوق او به میزان حقوق ایرانیانی که دارای تابعیت اصلی ایران می‌باشند، نمی‌رسد» (سلجوقی، ۱۳۸۰: ۸۹). ماده‌ی ۹۸۲ قانون مدنی اصلاحی ۱۳۷۰ استثنائات مذکور را به قید حصر آورده است.^(۱) با عنایت به اصل یکصد و چهل و پنجم قانون اساسی و مفهوم مخالف بند ۸ ماده‌ی مذکور، به کارگیری کسانی که تابعیت ایرانی تحصیل نموده‌اند، منع قانونی ندارد مگر در عالی‌ترین رده‌ی فرماندهی در ارتش، سپاه و نیروی انتظامی.

اطلاق بند ۱ ماده‌ی ۲ آیین‌نامه‌ی اجرایی ماده‌ی ۳۷ قانون استخدامی ارتش هر دو نوع تابعیت اصلی و اکتسابی را شامل می‌شود. افزون بر مواردی که در قانون مدنی برای تحصیل تابعیت پیش‌بینی شده و بنا به درخواست فرد و طی مراحل قانونی، تابعیت ایران به افراد اعطا می‌گردد، موردی وجود دارد که تابعیت تحمیل می‌گردد. ماده‌ی ۹۷۶ قانون

مدنی به این عبارت تصریح کرده است: «هر زن تبعه‌ی خارجی که شوهر ایرانی اختیار کند» تبعه‌ی ایران محسوب می‌شود و به کارگیری چنین شخصی به عنوان خرید خدمت فاقد منع قانونی خواهد بود.

۲-۲. اعتقاد به نظام جمهوری اسلامی ایران

اعتقاد یک امر درونی است و احراز آن بسیار مشکل و شاید محال باشد. در هر حال، اصل بر این است کسی که خود را برای خدمت در سازمان و یا نهاد انقلابی مهیا کرده، به قانون اساسی که شناسنامه و معرف نظام است اعتقاد دارد و تا زمانی که خلاف آن اثبات نشود، این اصل حاکم است.

۲-۳. عدم عضویت یا وابستگی به احزاب و گروه‌های سیاسی غیر قانونی یا الحادی

در بند سوم آیین‌نامه‌ی مورد بحث، شرط عدم عضویت یا وابستگی به احزاب و گروه‌های سیاسی غیر قانونی یا الحادی ذکر شده و مفهوم مخالف آن این است که عضویت در احزاب و گروه‌های سیاسی قانونی پیش از استخدام این افراد منع قانونی ندارد، ولی سوال اینجاست که آیا ادامه‌ی فعالیت و عضویت و وابستگی به احزاب قانونی پس از استخدام ایشان امکان‌پذیر است یا خیر. در پاسخ باید گفت مستند به ماده‌ی ۴۰ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲ «عضویت کارکنان نیروهای مسلح در سازمان‌ها، احزاب و جمعیت‌های سیاسی و مداخله یا شرکت و یا فعالیت آنان در دسته‌بندی‌ها و مناقشه‌های سیاسی و تبلیغات انتخاباتی ممنوع است و مرتکبان به شش ماه تا سه سال حبس محکوم می‌شوند. در هر حال ادامه خدمت یا رهایی این گونه افراد از خدمت به عهده هیأت‌های رسیدگی به تخلفات نیروهای مسلح می‌باشد». رویه در این خصوص مشخص نیست، لیکن با

عنایت به بند «ج» ماده‌ی ۱ این قانون، کسانی هم که به طور موقت در خدمت نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران هستند، طبق قوانین استخدامی نیروهای مسلح در مدت مزبور از اعضای نیروهای مسلح محسوب شده و به جرایم آنان در دستگاه‌های نظامی رسیدگی می‌شود. این افراد عضو نیروهای مسلح هستند، لذا نمی‌توانند در گروه‌های سیاسی ولو موافق نظام، عضویت، فعالیت و شرکت داشته باشند؛ همچنین، در صورت ارتباط با گروه‌های سیاسی، به مجازات مندرج در ماده‌ی ۴۰ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح محکوم

خرید خدمت در نیروهای مسلح به کسی اطلاق می‌شود که طبق قوانین استخدامی نیروهای مسلح و آیین‌نامه‌ی اجرایی ماده‌ی ۳۷ قانون ارتش، در مواردی که امکان استفاده از پرسنل کادر امکان‌پذیر نیست، برای خدمت مشخص و معین، محدود و متناسب با تخصص فرد به کارگیری می‌شود.

می‌شوند و رهایی یا ادامه‌ی خدمت آنان منوط به تصمیم‌گیری است. البته هیأت‌های رسیدگی به تخلفات موضوع مواد ۱۱۴ و ۱۱۵ قانون مقررات استخدامی سپاه و موارد مشابه در ارتش و ناجا، صلاحیت رسیدگی به اقدامات غیرمجاز این افراد را ندارند و مورد باید از جهات فسخ قرارداد پیش‌بینی و در قرارداد ذکر گردد. تشخیص رهایی یا ادامه‌ی خدمت با مقامات ذی‌صلاح (عقیدتی، حفاظت اطلاعات، نیروی انسانی، بازرسی و قضایی و نمایندگی ولی فقیه) باشد و رأی اکثریت اعضا قطعی و غیر قابل اعتراض می‌باشد.

۲-۴. نداشتن محکومیت کیفری مؤثر
قانون مجازات اسلامی حقوق اجتماعی را که

برخی از محکومان به مناسبت محکومیت قطعی از آن محروم هستند، احصاء می‌نماید و اعمال محرومیتی بیش از آن چه در قانون ذکر شده است، فاقد وجهت قانونی است. لذا استفاده از خدمات اشخاص به صورت خرید خدمت به این جهت که استخدام خرید خدمت جنبه‌ی استخدامی ندارد، فاقد منع قانونی است (طباطبائی مؤتمنی، ۱۳۷۶: ۱۶۱).

۲-۵. دارا بودن برگ خاتمه‌ی خدمت نظام وظیفه یا معافیت از خدمت وظیفه‌ی عمومی

انجام خدمت وظیفه‌ی عمومی یا معافیت‌های قانونی، از دیگر شرایط به کارگیری افراد خرید خدمت بر شمرده شده است، لیکن چنانچه معافیت فرد به جهت عدم سلامت جسمی و عدم توانایی فرد در انجام کاری است که قرار است به وی محول گردد، به دلیل فقد شرط سلامت جسمی متناسب با خدمت مورد نظر، روند گزینش در هر مرحله‌ای که باشد متوقف خواهد شد.

۲-۶. دارا بودن سلامت جسمی متناسب با خدمت مورد نظر

احراز این بند از طریق معاینه و آزمایش توسط پزشک معتمد امکان‌پذیر است و حسب نیاز رده‌ی متفاوتی و نوع خدمت می‌باشد. همچنین نیاز است این افراد افزون بر معاینات و آزمایشات عمومی، آزمایش‌هایی که برای انجام کار مشخص لازم است را نیز انجام دهند؛ چرا که منظور از سلامت جسمی، سلامت و توانایی انجام کار مورد نظر می‌باشد، نه صرف سلامت عمومی.

۲-۷. عدم اشتغال به فساد اخلاقی و عدم اعتیاد به مواد مخدر

آنچه در این بند مورد اشاره قرار گرفته است، عدم معروفیت یا مشهور بودن به فساد اخلاقی است، نه داشتن فساد اخلاقی. دایره‌ی شمول فساد اخلاقی بسیار گسترده است و ممکن

است فردی شوون اخلاقی را رعایت نکند، لیکن به فساد اخلاقی هم مشهور نباشد. موضوع سوء شهرت به فساد اخلاقی باید اثبات شود. عدم اعتیاد به مواد مخدر از طریق آزمایش‌های مختلف مشخص می‌شود و فرد الزامی به انجام آزمایش‌هایی که با وارد نمودن سرنگ به بدن و گرفتن خون انجام می‌شود، ندارد. لذا در صورت استتکاف، گزینش وی در هر مرحله‌ای که باشد، متوقف خواهد ماند و سازمان نمی‌تواند او را مجبور به آزمایش نماید یا بدون احراز عدم اعتیاد، نسبت به جذب وی اقدام کند.

۳-۸ سایر شرایط

از دیگر خصوصیات و شرایط لازم برای انعقاد قرارداد خرید خدمت، داشتن تخصص و مهارت فنی فرد در شغلی است که به او ارجاع خواهد شد. هم‌چنین شغل ارجاعی بایستی از جمله مشاغلی باشد که برای یک فرد نظامی در چارت تشکیلاتی تعریف نشده باشد. به عبارت دیگر، امکان استخدام و به کارگیری کادر ثابت برای این منظور وجود نداشته باشد. در غیر این صورت و در صورت تخصصی و فنی نبودن کار ارجاعی، قرارداد ماهیتاً از شمول قانون خاص خارج و مشمول قانون کار می‌باشد؛ چرا که آیین‌نامه‌ی موضوع ماده‌ی ۳۷ ارتش مکرراً به داشتن تخصص تأکید نموده است.

معمولاً در قراردادهای کار یا استخدام، شرایط دیگری نیز لحاظ می‌گردد که در اینجا به آن‌ها اشاره نشده است. از جمله شرط سنی. با توجه به عدم تصریح به شرط سنی، به نظر می‌رسد از این جهت محدودیتی برای به کارگیری با عضویت خرید خدمت وجود ندارد، لیکن به کارگیری افراد بازنشسته ممنوع است، مگر با احراز شرایط قانونی پیش‌بینی شده در آیین‌نامه‌ی اجرایی خرید خدمت کارکنان بازنشسته، به عنوان مثال موضوع آیین‌نامه‌ی تبصره‌ی ماده‌ی ۱۲۷ قانون مقررات

استخدامی سپاه مصوب ۱۳۷۰ ابلاغی طی شماره‌ی ۱۰۸۷/۲۴۵/ط/ع/ن مورخ ۹۱/۲/۲۵ ستاد کل نیروهای مسلح) قه، وزن، چابکی، روحیه‌ی نظامی‌گری که برای استخدام افراد نظامی لازم است، در مورد خرید خدمت‌ها هر چند در سازمان نظامی مشغول به خدمت شوند، ضروری نمی‌باشد و آنچه مهم شناخته است، سلامت جسمی متناسب با شغل ارجاعی است.

۳. تشخیص خرید خدمت از کارگر

از عنوان آیین‌نامه می‌توان نظر واضعان آن را به این شرح استنتاج نمود:

۱- در مشاغل خرید خدمت، نوع کار باید مشخص باشد و از آن دسته خدماتی نباشد که به عنوان شغل ثابت در نیروهای مسلح تلقی می‌گردد. هم‌چنین لازم است سازمان هم برای این کار جایگاه شغلی منظور ننموده باشد. به عبارت دیگر، در چارت سازمانی چنین خدمتی به عنوان شغل و یا خدمت برای کادر ثابت و وظیفه پیش‌بینی نشده باشد. مؤید این

**در مشاغل خرید خدمت،
نوع کار باید مشخص باشد
و از آن دسته خدماتی نباشد
که به عنوان شغل ثابت
در نیروهای مسلح تلقی
می‌گردد. هم‌چنین لازم
است سازمان هم برای این
کار جایگاه شغلی منظور
ننموده باشد.**

مطلب جملات بعدی به کار گرفته شده در عنوان آیین‌نامه است مبنی بر این که: «... در شرایطی که استفاده از خدمات مشمولان قانون ارتش جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۶۶ امکان‌پذیر نباشد».

۲- از دیگر خصوصیات قرارداد میان نیروهای مسلح با افراد خرید خدمت، مدت معین و

محدود است که در متن ماده‌ی ۱ آیین‌نامه‌ی مذکور به آن تصریح شده است. سقف اولیه برای انعقاد قرارداد، با احراز ویژگی‌ها و شرایطی که ذکر شد، یک سال است و تمدید آن حداکثر تا دو مرتبه و هر مرتبه حداکثر یک سال مجاز خواهد بود. برخی معتقدند تمدید قرارداد بیش از سه سال (تجاوز از حداکثر پیش‌بینی شده در آیین‌نامه) مجاز می‌باشد، ولی این ادعا با مفهوم و منطق و روح قانون و آیین‌نامه و ماهیت عضویت خرید خدمتی با توجه به جهات زیر پذیرفته نیست:

الف) در مقابل نص، اجتهاد محلی از اعراب ندارد و واضعان آیین‌نامه‌ی اجرایی موضوع ماده‌ی ۳۷ قانون ارتش در مقام بیان بوده و با علم و آگاهی و رعایت اصول حقوق اداری، حداکثر مدت مجاز به کارگیری خرید خدمتی را تا سه سال اعلام نموده‌اند؛

ب) عنوان انتخابی برای آیین‌نامه مؤید این است که استفاده از عضویت خرید خدمت برای مدت معین و محدود است؛

ج) تأکید دوباره‌ی قانون‌گذار بر محدودیت زمانی در ماده‌ی ۱ آیین‌نامه، به مفهوم اراده‌ی قانون‌گذار بر جذب حداقلی و قراردادی موقت است و در کارهای با مدت زمان بیش از سه سال، نظر به استخدام افراد به عنوان کادر ثابت یا پیمانی و یا بسیجی ویژه دارد و این موضوع از مفهوم مخالف «در شرایطی که استفاده از خدمات مشمولان قانون ارتش جمهوری اسلامی ایران امکان‌پذیر نباشد» قابل استنباط است؛ چرا که برای خدمات بیش از سه سال می‌توان از عضویت‌های پیمانی، کارمند فنی و... استفاده نمود؛

د) قید این جمله که «تمدید قرارداد در هر صورت حداکثر تا دو مرتبه (هر مرتبه یک سال) مجاز خواهد بود»، حاکی از تأکید چند باره‌ی قانون‌گذار است و ذکر جمله‌ی «در هر صورت»، راه را برای هر گونه تفسیر مسدود



ساخته است؛

هم) معاونت حقوقی و امور مجلس نیز طی شماره‌ی ۱۱۳۳۱/۸۳/۱۰۲/۱۰۱۰۵-۲۴ مورخ ۱۳۸۳/۱۰/۱۶ در پاسخ به این سوال که: «آیا امکان تجدید قرارداد با کارکنان خرید خدمت موضوع ماده‌ی ۳۷ قانون آجا و ماده‌ی ۲۴ قانون مقررات استخدامی سپاه پس از سه سال وجود دارد، اظهار نموده است: «نظر به این که تجدید قرارداد افراد خرید خدمت موضوع مواد ۳۷ قانون آجا و ۲۴ قانون مقررات استخدامی سپاه پس از انقضای یک سال قرارداد اولیه و دو نوبت تمدید آن، با موقتی بودن این نوع قراردادها (به معنای وجود محدودیت زمانی برای به کارگیری افراد) که مورد نظر قانون گذار است منافات دارد و از طرفی مستنداً به ماده‌ی یک آیین نامه‌ی اجرایی ماده‌ی ۳۷ نیز در مواردی که مدتی بیش از یک سال به خدمت شخص نیاز باشد، صرفاً تا دو مرتبه تمدید آن اجازه داده شده، بنابر این انعقاد قرارداد مجدد با افرادی که قبلاً با آنان قرارداد منعقد شده و دو بار نیز تمدید شده است، امکان پذیر نمی باشد». در این جا ذکر این مطلب خالی از فایده نیست که در بند ۵ دستورالعمل شماره‌ی ۸ روابط کار، به منظور ایجاد وحدت رویه در تمامی استان ها اعلام شده است: «عدم رعایت قیود و شروط مندرج در آیین نامه‌ی مذکور (ماده‌ی ۳۷ قانون ارتش) نظیر قید مدت یک سال در ماده‌ی ۱ آن آیین نامه یا شرایط تمدید قرارداد در فراز آخر ماده یاد شده، موجب خروج از شمول آیین نامه و شمولیت قانون کار بر رابطه کارکنان خرید خدمت ارتش جمهوری اسلامی ایران یا سپاه پاسداران انقلاب اسلامی نخواهد بود». لیکن با توضیحاتی که داده شد: اولاً، نظر مذکور فاقد وجاهت قانونی است؛ ثانیاً، آن چه مورد توجه ایشان قرار گرفته و ظاهراً بر اساس آن دستورالعمل مذکور را تهیه و تنظیم و ابلاغ نموده اند، شکل قرارداد بوده است، نه ماهیت

هر یک از نیروهای مسلح بر اساس نیازمندی خود آیین نامه‌ای مستقل به تصویب برسانند تا ضمن رفع نیازمندی سازمان متبوع خود، مأموریت‌ها را نیز به نحو احسن و با سرعت مناسب اجرا نمایند.

آن. در صورتی که ماهیت و نوع کار و ضرورت به کارگیری و مدت محدود، از شرایط لازم و ضروری در شناخت خرید خدمت می باشد و می بایست احراز گردد و عنوان خرید خدمت در قرارداد، تأثیری در ماهیت قضیه ندارد.

۴. حقوق و مزایا ۴-۱. حق الزحمه

ماده‌ی ۴ آیین نامه، حق الزحمه‌ی پرسنل خرید خدمت را با حداقل حقوق پرسنل کادر ثابت هم تراز (از نظر تحصیل، تخصص و تجربه) برابر اعلام نموده است. کادر ثابت به پرسنلی اطلاق می شود که برای انجام خدمت مستمر در نیروهای مسلح استخدام می شوند و عبارتند از: نظامیان، کارمندان و محصلین. مشاغل موجود در سپاه، ستاد کل و وزارت نیز از نظر ماهیت به سه گروه تقسیم شده اند: شغل نظامی، شغل کارمندی و شغل مشترک که مشاغل فرماندهی، مدیریت های سطوح بالا و سایر مشاغلی که نیاز به دانش و مهارت نظامی داشته و یا در ارتباط مستقیم با مأموریت های نظامی است را در بر می گیرد و غیر از مشاغل فوق، مدیریت سایر رده ها و سایر مشاغلی که با پشتیبانی مستقیم و غیر مستقیم مأموریت های نظامی ارتباط دارند نیز از مشاغل مشترک است. با توجه به تعریف ارائه شده برای کارمند در قوانین استخدامی که

بیان می دارد: «پرسنلی هستند که بر اساس مدارج تحصیلی و یا مهارت تجربی و تخصصی استخدام می شوند»، به نظر می رسد افراد خرید خدمت از نظر حداقل حقوق با پرسنل هم تراز یعنی کادر ثابت کارمند بایستی مقایسه شوند و از حداقل حقوقی که برای یک کارمند با توجه به تحصیل، تخصص و تجربه اعمال می شود، برخوردار گردند. این برداشت به منظور قانون گذار نزدیک تر است. به عبارت دیگر، خرید خدمت ها از نظر تحصیل، تخصص و تجربه با کارمندان قابل مقایسه اند؛ چرا که در هر دو، عضویت مورد توجه قرار گرفته است. البته مبلغ پرداختی به افراد خرید خدمت بابت حق الزحمه با توجه به شرایط بازار کار، اهمیت وظائف و مسؤولیت های شغل ارجاعی و بنا به پیشنهاد کمیته‌ی موضوع ماده‌ی ۳ آیین نامه و مشروط به تأمین اعتبار مورد نیاز بودجه‌ی مصوب نیرو و یا سازمان مربوطه، تا دو برابر قابل افزایش است؛ اعطای این امتیاز مشروط به رعایت قانون مربوط به حداکثر و حداقل حقوق مستخدمان شاغل، بازنشسته و آماده به خدمت مصوب ۱۳۵۸ شورای انقلاب است، لیکن چنان چه افزایش حقوق بیش از رقم حداکثر موضوع قانون مذکور باشد، حسب مورد و در موارد بسیار استثنایی، موکول به پیشنهاد وزارت دفاع یا وزارت کشور و تأیید سازمان امور اداری و استخدامی کشور و تصویب هیأت وزیران خواهد بود.

۴-۲. حق مأموریت

ماده‌ی ۶ آیین نامه‌ی مذکور درباره‌ی نحوه‌ی پرداخت اضافه کار به کارکنان خرید خدمت مقرر داشته است: «در صورت اعزام پرسنل خرید خدمت به مناطق داخل یا خارج از کشور جهت اجرای وظایف محوله، مبلغی معادل فوق العاده مأموریت و هزینه سفر پرسنل کادر ثابت هم تراز، به حق الزحمه ماهانه اضافه خواهد شد». همان طور که قبلاً ذکر

شد، مقایسه‌ی مشمولان خرید خدمت در نحوه‌ی دریافت حقوق با کادر ثابت هم‌تراز (کارمندان) صورت خواهد گرفت، نه نظامیان. لذا حق مأموریت آنان هم‌چون حق مأموریت کارمندان قابل محاسبه و پرداخت است. در مورد مأموریت‌های خارجی، ضوابط مسافرت ایشان تابع ضوابط و تشریفات نیروهای مسلح است.

۴-۳. مرخصی‌ها

در نیروهای مسلح مرخصی شامل استحقاقی، استعلاجی، اضطراری، بدون حقوق، تشویقی یا مأموریت است که در این قسمت، هر یک از انواع مرخصی‌ها را در مورد کارکنان خرید خدمت مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱-۴-۳. مرخصی استحقاقی

مرخصی افراد خرید خدمت تابع قانون مقررات استخدامی می‌باشد، نه قانون کار، لیکن هر گاه در قرارداد مربوط به اقتضای نوع کار به ترتیب دیگری توافق شده باشد، مطابق توافق به عمل آمده اقدام خواهد شد (ماده‌ی ۸ آیین‌نامه‌ی اجرایی موضوع ماده‌ی ۳۷ قانون ارتش).

در خصوص نحوه‌ی ذخیره‌سازی مرخصی استحقاقی، تبصره‌ی ۱ ماده‌ی ۸ آیین‌نامه‌ی موضوع ماده‌ی ۳۷ اشعار می‌دارد: «حق استفاده از مرخصی مربوط به هر ماه برای ماه‌های بعدی محفوظ است و پرسنل خرید خدمت می‌توانند قبل از انقضای مدت قرارداد با موافقت قبلی نیرو یا سازمان، از مرخصی استحقاقی ذخیره شده خود استفاده نمایند و در صورتی که از مرخصی مذکور به اختیار استفاده نکنند و قرارداد آن‌ها نیز تمدید نشود، حق مذکور ساقط خواهد شد». تبصره‌ی ۲ همین ماده نیز مقرر می‌دارد: «در مورد آن دسته از پرسنل خرید خدمت که کتباً درخواست استفاده از مرخصی استحقاقی خود را ارائه می‌نمایند، ولی به لحاظ نیاز نیرو یا سازمان مربوط امکان استفاده از مرخصی تا پایان قرارداد برای آنان

فراهم نمی‌گردد، حق الزحمه ایام مرخصی درخواستی استفاده نشده در خاتمه مدت قرارداد به آنان پرداخت خواهد شد». لذا در خصوص مرخصی استحقاقی به لحاظ وجود مقرره‌ی خاص، آیین‌نامه‌ی اجرایی موضوع ماده‌ی ۳۷ قانون ارتش ملاک عمل خواهد بود. به عبارت دیگر از شمول فصل مربوط به مرخصی‌ها در نیروهای مسلح مستثنی است.

۲-۴-۳. مرخصی استعلاجی

با عنایت به حکم ماده‌ی ۱۱ آیین‌نامه‌ی مذکور و با توجه به این که کارکنان خرید خدمت از بدو اشتغال تحت مقررات تأمین اجتماعی قرار می‌گیرند، مرخصی استعلاجی آنان نیز مشمول مقررات تأمین اجتماعی است. لذا مرخصی استعلاجی آنان تابع آیین‌نامه‌ی اجرایی موضوع ماده‌ی ۳۷ قانون ارتش خواهد بود و بر این اساس قانون تأمین اجتماعی حکم فرماست.

۳-۴-۳. مرخصی زایمان

کارکنان خرید خدمت اناث نیز، در دوران بارداری از حمایت‌های مقرر در قانون تأمین اجتماعی برخوردار می‌شوند (نظر شماره‌ی ۱۱۹۸-۱۰۱/۰۲-۱۶/۱ مورخ ۱۳۷۹/۵/۳۰ معاونت حقوقی و امور مجلس وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح) بنابراین می‌توانند از مرخصی زایمان بهره‌مند گردند.

۴-۴-۳. مرخصی بدون حقوق

مرخصی بدون حقوق مخصوص پرسنل کادر ثابت می‌باشد و شامل حال پرسنل خرید خدمت نمی‌گردد.

۵-۴-۳. مرخصی مأموریت

افراد خرید خدمت که به منظور انجام مأموریت‌های محوله حداقل به مدت سه ماه به خارج از محل خدمت و سکونت خود اعزام می‌شوند، افزون بر دریافت حق مأموریت، می‌بایست هم‌چون کارمندان و کادر ثابت به ازای هر ماه، حداکثر از پنج روز مرخصی

مأموریت بهره‌مند شوند و این موضوع از بند «و» ماده‌ی ۱۰۳ قانون مقررات استخدامی سپاه و موارد مشابه در نیروهای مسلح مستفاد می‌گردد. لذا سکوت واضعان آیین‌نامه، نافی حق مزبور نمی‌باشد و فلسفه‌ی ایجاد چنین حقی، موید این تفسیر است.

۶-۴-۳. مرخصی تشویقی

مرخصی تشویقی عضویت خرید خدمت به لحاظ فقد قانون و مقررات خاص در این زمینه امکان‌پذیر نمی‌باشد و بر خلاف عقیده‌ی برخی، نمی‌توان آنان را به استناد آیین‌نامه‌ی انضباطی مورد تشویق قرار داد.

۴-۴-۴. بیمه

۱-۴-۴. خدمات درمانی

به استناد ماده‌ی ۱۱ آیین‌نامه‌ی موضوع ماده‌ی ۳۷ ارتش و ماده‌ی ۲۴ سپاه، کارکنان خرید خدمت از بدو اشتغال به کار، مشمول مقررات تأمین اجتماعی خواهند بود و حق بیمه‌ی ایشان هر ماه برابر مقررات تأمین اجتماعی به صندوق ذی‌ربط واریز خواهد شد. بنابراین خدمات درمانی، بیمه‌ی مکمل درمان، بیمه‌ی عمر، بیمه‌ی صعب‌العلاج و سایر بیمه‌ها مشمول قانون تأمین اجتماعی است و حوادث ناشی از کار نیز تحت پوشش بیمه‌ی تأمین اجتماعی قرار خواهد گرفت. از این رو افراد خرید خدمت از شمول بیمه و خدمات درمانی نیروهای مسلح و کمیسیون‌های پزشکی مربوط به پرسنل نیروهای مسلح خارج می‌باشند و در صورتی که یک یا چند عضو خود یا بخشی از آن را برای همیشه از دست داده یا به علت فقدان سلامتی تمام یا بخشی از توان خود را از دست بدهند، باید وفق مقررات تأمین اجتماعی رفتار شود.

۲-۴-۴. بیمه‌ی بیکاری

بنا بر صراحت ماده‌ی یک قانون بیمه‌ی بیکاری، کلیه‌ی مشمولان قانون تأمین اجتماعی که تابع قانون کار و کار کشاورزی



هستند، مشمول قانون بیمه‌ی بیکاری بوده و سایر مشمولان قانون تأمین اجتماعی از شمول قانون بیمه بیکاری خارج می‌باشند. بر این مبنا، کارکنان خرید خدمت مشمول مقررات قانون بیمه‌ی بیکاری قرار نمی‌گیرند (نظرات حقوقی شماره‌ی ۱۳۹۷-۸۳۹۷-۱۰/۱۰۲-۲۴۱۰۵ مورخ ۱۳۸۲/۱۱/۱۹ و ۱۳۶-۱۰/۱۰۲/۱۳۶-۲۴۱۰۵/۱۰/۱۰۲ مورخ ۱۳۸۵/۶/۷ معاونت حقوقی و امور مجلس وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح).

۵-۴. سایر حقوق

همان‌طور که قبلاً هم گفته شد، استخدام خرید خدمتی جنبه‌ی استخدامی ندارد و مزایای استخدام رسمی به آن تعلق نمی‌گیرد (مؤتمنی، ۱۳۷۶: ۱۶۱). لذا تسری امتیازات پرسنل استخدامی سپاه بدون تصریح قانونی امکان‌پذیر نمی‌باشد و افزایش سنواتی و پرداخت فوق‌العاده‌ی خاص همانند کارکنان رسمی منظور نشده و پرداخت نمی‌گردد (نظر حقوقی شماره‌ی ۱۹۷۳-۱۰/۱۰۲-۱۶/۱ مورخ ۱۳۷۸/۷/۵ معاونت حقوقی و امور مجلس وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح) و از فوق‌العاده‌های سه‌گانه (بدی آب و هوا، محرومیت از تسهیلات زندگی و دوری از مرکز) بهره‌مند نمی‌شوند (نظر حقوقی شماره‌ی ۱۰۰۳-۱۰/۱۰۲-۱۶/۱-۱۳۷۹/۵/۱۲ مورخ ۱۳۷۹/۵/۱۲ معاونت حقوقی و امور مجلس وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح). معاونت مذکور در نظر دیگری، بدون استدلال به عکس نظر فوق، افراد خرید خدمت را مشمول مزایای سه‌گانه موضوع ماده‌ی ۱۴۹ قانون آجا دانسته است (نظر حقوقی شماره‌ی ۱۹۷۳-۱۰/۱۰۲-۱۶/۱ مورخ ۱۳۷۸/۷/۵ معاونت حقوقی و امور مجلس وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح). هم‌چنین پرداخت پاداش پایان خدمت در مورد کارکنان خرید خدمت موضوعاً منتفی است (نظر حقوقی شماره‌ی ۸۳۹۷-۱۰/۱۰۲-۲۴۱۰۵ مورخ ۱۳۸۲/۱۱/۱۹ معاونت حقوقی

و امور مجلس وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح).

۵-۵. رسیدگی به تخلفات و جرایم و شکایات

۱-۵. رسیدگی به تخلفات

ماده‌ی ۱۰ آیین‌نامه‌ی اجرایی موضوع ماده‌ی ۳۷ قانون ارتش و ماده‌ی ۲۴ سپاه، خرید خدمت‌ها را از نظر مقررات انضباطی در غیر از مواردی که در آیین‌نامه پیش‌بینی شده، مشمول قوانین و مقررات نیرو یا سازمانی که در آن انجام وظیفه می‌نمایند اعلام نموده است. در این خصوص باید گفت:

برای نیروهای مسلح افزون بر جرایم خاص نظامی، آیین‌نامه‌ی انضباطی پیش‌بینی و به تخلفات انضباطی نظامیان اشاره و ضمانت‌اجراهای خاصی نیز منظور شده است و این آیین‌نامه صرفاً به موارد انضباطی افراد نظامی با ذکر درجه و اختیارات پرداخته است

اولاً، مقررات انضباطی در آیین‌نامه پیش‌بینی نشده است، مگر این‌که قائل به این نظر باشیم که بندهای ۴ و ۵ ماده‌ی ۱۲ از جمله موارد انضباطی است که فسخ قرارداد جنبه‌ی تنبیهی به خود گرفته است. در صورت پذیرش این نظر، موارد مصرح در بندهای فوق از شمول مقررات تنبیهی دیگر خارج است؛ ثانیاً، با عنایت به این‌که برای نیروهای مسلح افزون بر جرایم خاص نظامی، آیین‌نامه‌ی انضباطی پیش‌بینی و به تخلفات انضباطی نظامیان اشاره و ضمانت‌اجراهای خاصی نیز منظور شده است و این آیین‌نامه صرفاً به موارد انضباطی افراد نظامی با ذکر درجه و اختیارات

پرداخته است، گسترش و اعمال تنبیهات مذکور به افراد خرید خدمت، فاقد وجهت قانونی است؛

ثالثاً، با توجه به این‌که این افراد به استناد ماده‌ی ۱۸۸ و به موجب قانون خاص از شمول قانون کار خارج شده‌اند، اعمال فصل مربوط به نحوه‌ی برخورد با کارگر متخلف نیز در باره‌ی ایشان وجهت قانونی ندارد. در نتیجه باید گفت در خصوص نحوه‌ی برخورد با تخلفات ایشان، دچار خلأ قانونی می‌باشیم.

۲-۵. رسیدگی به جرایم

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برای رسیدگی به اتهامات برخی افراد، گروه‌ها و طبقات خاص دادگاه اختصاصی پیش‌بینی نکرده است، اصولاً رسیدگی به جرایم حتی جرایم مربوط به رئیس‌جمهور و وزرا در دادگاه‌های عمومی دادگستری انجام می‌شود (اصل ۱۴۰). جرایم سیاسی و مطبوعاتی نیز طبق اصل ۱۶۸ قانون اساسی در دادگاه‌های عمومی دادگستری و با حضور هیأت منصفه مورد رسیدگی قرار می‌گیرد. فقط برای مأموران نظامی و انتظامی، آن‌هم در ارتباط با جرایم خاص، تشکیل دادگاه‌های اختصاصی پیش‌بینی شده است (حسین‌پور، ۱۳۸۹: ۳۳۱). اصل ۱۷۰ قانون اساسی مقرر می‌دارد: «برای رسیدگی به جرایم مربوط به وظایف خاص نظامی یا انتظامی اعضای ارتش، ژاندارمری، شهربانی و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، محاکم نظامی، مطابق قانون تشکیل می‌گردد، ولی به جرایم عمومی آنان یا جرایمی که در مقام ضابط دادگستری مرتکب شوند، در محاکم عمومی رسیدگی می‌شود. دادستانی و دادگاه‌های نظامی، بخشی از قوه قضاییه کشور و مشمول اصول مربوط به این قوه هستند». به استناد بند «ح» ماده‌ی ۱ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲، خرید خدمت‌ها نیز جزو نیروهای مسلح و نظامی

محسوب می‌شوند، لذا به جرایم خاص نظامی و انتظامی آنان در دادسرا و دادگاه‌های نظامی رسیدگی می‌شود^(۲) مگر آن که ارتکاب جرم خاص نظامی توسط آنان امکان‌پذیر نباشد. درباره‌ی ماهیت جرایم نظامی باید گفت تمیز جرم نظامی از جرایم عمومی در مورد جرایمی است که فقط نظامیان قادر به ارتکاب آن هستند، دشوار نیست (اردبیلی، ۱۳۸۲: ۲۷۲). مانند خوابیدن حین نگهبانی و فرار از خدمت. از نظر شورای نگهبان، جرایم خاص نظامی جرایمی است که افراد غیر نظامی قادر به ارتکاب آن نیستند، لیکن به موجب قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح، جرایم نظامی به همان جرایم ماهیتاً نظامی منحصر نمی‌گردد. در هر صورت هر چند وضع قانون حاضر به شکل فعلی خالی از ایراد نیست و به نوعی نادیده گرفتن اصل قانون اساسی حین وضع قانون عادی است، لیکن به استناد ماده‌ی یک قانون مجازات نیروهای مسلح، رسیدگی به جرایم خاص نظامی و انتظامی عضو خرید خدمت در صلاحیت دادگاه نظامی است؛ هر چند که ارتکاب برخی از جرایم خاص از سوی خرید خدمت‌ها متصور نیست و اعمال برخی مجازات‌ها نیز در مورد آنان میسر نمی‌باشد.

۳-۵. رسیدگی به شکایات

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

برای رسیدگی به دعاوی و شکایات اداری، دیوان عدالت اداری را پیش‌بینی کرده است که عهده‌دار نظارت بر مطابقت آیین‌نامه‌ها و تصمیمات و اقدامات اداری قوه‌ی مجریه با قوانین و حل اختلافات بین افراد و دولت است. اصل یکصد و هفتاد و سوم قانون اساسی در این باره چنین می‌گوید: «به منظور رسیدگی به شکایات و تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به مأموران یا واحدها یا آیین‌نامه‌های دولتی و احقاق حقوق آن‌ها، دیوانی به نام دیوان عدالت اداری زیر نظر رئیس قوه قضاییه تأسیس می‌شود...». برابر قوانین استخدامی نیروهای مسلح و ماده‌ی ۱۸۸ قانون کار، افراد خرید خدمت مشمول قانون خاص استخدامی بوده و به شکایات ایشان در دیوان عدالت اداری رسیدگی می‌شود، ولی سوال این جاست که آیا دیوان می‌بایست ضمن رسیدگی به شکایت، به ماهیت قرارداد نیز رسیدگی نموده و پس از احراز و تشخیص رابطه‌ی خاص، رسیدگی را شروع کند یا این که صرف عنوان خرید خدمت در قرارداد، آن را از شمول قانون کار خارج و برای دیوان ایجاد صلاحیت می‌نماید. به عنوان مثال در مورد تخلف دستگاه در تجدید قرارداد بیش از دو سال، آیا دیوان باید قرارداد را مشمول قانون کار دانسته و مرجع صالح به رسیدگی را اداره‌ی کار اعلام نماید یا خیر. به نظر می‌رسد آن چه افراد خرید خدمت را از مشاغل کارگری

تمایز می‌سازد، ماهیت خدمت با مشخصاتی است که شرح آن گذشت و دیوان در رسیدگی باید موارد شکلی و ماهیتی قرارداد را بررسی نماید.

برآمد

بر اساس قانون، به برخی از نیروهای مسلح مأموریت‌هایی واگذار می‌شود که بعضاً فاقد جنبه‌ی نظامی است. حجم مأموریت‌های محوله و گسترده در عرصه‌های گوناگون، نیازمند نیروی انسانی فراوان در قالب‌های مختلف است که در مورد جذب و به کارگیری ایشان قوانین لازم و جامعی به تصویب رسیده است. لازمه‌ی انجام سریع و احسن مأموریت، انعطاف در جذب نیروی انسانی است، لیکن سرعت در اجرا نباید موجبات تضییع حقوق سازمان یا افراد به خدمت گرفته شده را در بر داشته باشد. در جذب نیروی خرید خدمت می‌بایست با در نظر گرفتن تمام جوانب و پیش‌بینی‌های لازم و با استفاده از پتانسیل موجود و اجازه‌ای که قانون به نیروهای مسلح داده است (به عنوان مثال مواد ۱۵ و ۲۴ قانون استخدامی سپاه)، هر یک از نیروهای مسلح بر اساس نیازمندی خود آیین‌نامه‌ای مستقل به تصویب برسانند تا ضمن رفع نیازمندی سازمان متبوع خود، مأموریت‌ها را نیز به نحو احسن و با سرعت مناسب اجرا نمایند.

پی‌نوشت‌ها:

۱. ماده‌ی ۹۸۲ قانون مدنی: «اشخاصی که تحصیل تابعیت نموده یا بنمایند از کلیه حقوقی که برای ایرانیان مقرر است بهره‌مند می‌شوند، لیکن نمی‌توانند به مقامات ذیل نائل گردند: ۱- ریاست جمهوری و معاونین او ۲- عضویت در شورای نگهبان و ریاست قوه قضاییه ۳- وزارت و کفالت وزارت و استانداری و فرمانداری ۴- عضویت در مجلس شورای اسلامی ۵- عضویت شوراهای استان و شهرستان و شهر ۶- استخدام در وزارت امور خارجه و نیز احراز هر گونه پست و یا مأموریت سیاسی ۷- قضاوت ۸- عالی‌ترین رده فرماندهی در ارتش و سپاه و نیروی انتظامی ۹- تصدی پست‌های مهم اطلاعاتی و امنیتی».

۲. ماده‌ی یک: «دادگاه‌های نظامی به جرایم مربوط به وظایف خاص نظامی و انتظامی کلیه افراد زیر که در این قانون به اختصار «نظامی» خوانده می‌شوند رسیدگی می‌کنند: ... ح - کسانی که به طور موقت در خدمت نیروهای مسلح

جمهوری اسلامی ایران هستند و طبق قوانین استخدامی نیروهای مسلح در مدت مزبور از اعضای نیروهای مسلح محسوب می‌شوند».

فهرست منابع:

- ۱- اردبیلی، محمدعلی، حقوق جزای عمومی، جلد نخست، تهران: میزان، چاپ سوم، ۱۳۸۱.
- ۲- حسین‌پور، حسین، مختصر حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: دادگستر، چاپ دوم، ۱۳۸۹.
- ۳- سلجوقی، محمود، بایسته‌های حقوق بین‌الملل خصوصی (۱ و ۲)، تهران: میزان، چاپ نخست، ۱۳۸۰.
- ۴- طباطبائی مؤتمنی، منوچهر، حقوق اداری، تهران: سمت، چاپ سوم، ۱۳۷۶.
- ۵- معاونت حقوقی و امور مجلس وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح، مجموعه نظریه‌های حقوقی معاونت حقوقی و امور مجلس، چاپ نخست، ۱۳۹۰.

قرار منع تعقیب در مقررات دادرسی کیفری ایران

امیر عمرانی، کارشناس ارشد حقوق خصوصی
مجتبی نقدی نژاد، کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی

چکیده

قرار منع تعقیب از قرارهای نهایی است که در مرحله‌ی تحقیقات مقدماتی توسط مقامات دادرسی صادر می‌شود. باز پرس یا دادیار پس از اتمام تحقیقات، حسب مورد یکی از قرارهای مجرمیت، موقوفی تعقیب یا منع تعقیب را صادر می‌نماید. در این نوشتار در صدد بررسی جوانب حقوقی قرار منع تعقیب در نظام حقوقی ایران می‌باشیم.

واژگان کلیدی: قرار منع تعقیب، قرار نهایی، فقد عنوان مجرمانه، فقد دلیل، عدم کفایت ادله.

۱. تعریف قرار

«قرار» در لغت به معنی «ثبات و استوار کردن، استحکام دادن و تأکید کردن» (شمس، ۱۳۸۲، ج ۲: ۲۴۲) و به معنای «حکم محکم و تخلف ناپذیر» (همان جا) نیز آمده است. در قانون آیین دادرسی کیفری تعریفی از قرار ارائه نشده است، اما ماده‌ی ۲۹۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ مقرر می‌دارد: «چنان چه رأی دادگاه راجع به ماهیت دعوا و قاطع آن به طور جزئی یا کلی باشد، حکم و در غیر این صورت قرار نامیده می‌شود».

با توجه به این ماده، برای فهم پیوستگی قرار، باید حکم را باز شناخت که با دو مشخصه بیان شده است و شرط اطلاق حکم به رأی دادگاه، وجود هم زمان و توأمان این دو خصیصه است؛ نخست این که رأی دادگاه راجع به ماهیت دعوا باشد و دادرسی در راستای حل و فصل اختلاف و تشخیص و اعلام ذی‌حق بودن یا نبودن خواهان، اقدام به رسیدگی کرده باشد؛ دوم این که تصمیم دادگاه به طور کلی یا جزئی قاطع دعوا باشد و پس از سپری شدن مواعید اعتراض (در صورت قابلیت اعتراض) بتوان تمام یا بخشی از پرونده را مشمول اعتبار امر مختومه قرار داد.

باشد صریحاً آن را قید می‌کند. ماده‌ی ۱۶۵ نیز اذعان می‌داشت: «هر گاه عقیده مدعی العموم بر بی تقصیری متهم باشد، در تقاضا نامه‌ی خود، امر به عدم تعقیب محاکمه داده و اگر بر عکس، عقیده مدعی العموم بر تقصیر متهم باشد، امر جلب مقصر را به محاکمه می‌دهد». در ماده‌ی ۱۶۷ نیز آمده بود: «هر گاه موافقت عقیده ما بین مستنطق و مدعی العموم حاصل نشود، یکی متهم را مقصر و دیگری بی تقصیر بداند یا بالعکس، رفع اختلاف راجع به محکمه استیناف شده موافق قرار محکمه مذکور رفتار می‌شود».

با حذف نهاد دادرسی از نظام قضایی ایران در قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳، انجام مرحله‌ی تحقیقات مقدماتی و دادرسی، توأمان به دادگاه محول شد و قانون گذار در بند «الف» ماده‌ی ۱۷۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۸ اعلام می‌دارد: «چنان چه اتهامی متوجه متهم نبوده یا عمل انتسابی به وی جرم نباشد، دادگاه اقدام به صدور رأی برائت و یا قرار منع تعقیب می‌نماید». در این ماده، حکم برائت و قرار منع تعقیب در کنار هم آورده شده و لذا این سؤال را در ذهن متبادر می‌کند که چنان چه دادرسی اتهامی را متوجه متهم نداند یا عمل انتسابی

از مدلول ماده‌ی ۲۲۹ استنباط می‌شود که تصمیم دادرسی چنان چه هر دو خصیصه‌ی فوق را نداشته باشد، قرار نامیده می‌شود.^(۱) بدین ترتیب، قرار، تصمیم قضایی است که از سوی مقام قضایی صالح، پس از انجام تحقیقات مقدماتی و در موارد استثنایی، در جریان محاکمه و رسیدگی توسط دادگاه صادر می‌شود. این تصمیم ممکن است ناظر به متهم، سایر اشخاص یا اشیاء و اموال باشد (آشوری ۱۳۸۴، ج ۲: ۴۶). قرار منع تعقیب از قرارهای نهایی است که در مقابل قرارهای «اعدادی» یا «تمهیدی»^(۲) قرار می‌گیرد. فراغ از رسیدگی، ملاک تشخیص قرارهای نهایی از اعدادی است و قرارهای نهایی عبارتند از: منع تعقیب، موقوفی تعقیب و مجرمیت (همان: ۴۷).

۲. سابقه‌ی تاریخی قرار منع تعقیب

در نظام حقوقی ایران، قواعد قرار منع تعقیب برای نخستین بار در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۳۰ قمری پیش بینی شده بود. ماده‌ی ۱۶۹ قانون مذکور مقرر می‌داشت: «اگر مستنطق را عقیده بر این باشد که عمل شخص متهم متضمن هیچ جرمی از خلاف یا جنحه یا جنایت نیست، عقیده خود را بر عدم تقصیر مشارالیه در ذیل تحقیقات اظهار می‌دارد و اگر عقیده مستنطق بر تقصیر متهم



جرم نباشد، در صدور حکم برائت یا قرار منع تعقیب مختار است؟ در پاسخ باید گفت قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری، افزون بر امر دادرسی که عهده‌ی قضات دادگاه گذاشته شده بود، تحقیقات مقدماتی که مرحله‌ای مجزا در رسیدگی قضایی محسوب می‌شود، نیز به دادرس محول نشده بود. لذا چنان چه دادرس در مرحله‌ی تحقیقات مقدماتی اتهامی را متوجه متهم نمی‌دید یا عمل انتسابی را جرم تشخیص نمی‌داد، قرار منع تعقیب صادر می‌کرد، ولی با پایان یافتن مرحله‌ی تحقیقات مقدماتی، دادگاه می‌بایست به ماهیت امر رسیدگی می‌نمود و رسیدگی ماهوی که از خصایص حکم است، با حضور طرفین در جلسه‌ی دادگاه و با رعایت مواد ۱۹۲ و ۱۹۳ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری به عمل می‌آمد. در واقع با تشکیل جلسه‌ی رسمی و مواجه شدن با جهات بند «الف» ماده‌ی ۱۷۷ مبادرت به صدور حکم برائت می‌نمود. به عبارتی، بدون تشکیل جلسه رسمی، صدور حکم برائت فاقد جاهت قانونی است.^(۳)

با تصویب قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب در سال ۱۳۸۱ نهاد دادسرا احیاء گردید و انجام امر تحقیقات مقدماتی جرایم، جز آن چه در تبصره‌ی ۳ ماده‌ی ۳ قانون مذکور استثناء شده است، به مقامات دادسرا محول گردید و از آن جا که صدور قرار منع تعقیب در مرحله‌ی رسیدگی شکلی کاربرد دارد، صدور این قرار توسط دادسرا میسر گردید. این امر را در بند «ک» ماده‌ی ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب مورد نظر قرار گرفت.

۳. تعریف قرار منع تعقیب

با توجه به آن چه در تعریف قرار گفته شد، به نظر می‌رسد پذیرش این تعریف، با قرارهای نهایی به ویژه قرار منع تعقیب منطبق نباشد؛ زیرا:

۱- قرار منع تعقیب هر چند در مرحله‌ی تحقیقات مقدماتی صادر می‌شود و رسیدگی در مرحله‌ی

تحقیقات مقدماتی باید شکلی باشد، لیکن در صدور قرار منع تعقیب به لحاظ جرم نبودن رفتار ارتكابی، مقام صادر کننده در ماهیت رفتار، اقدام به رسیدگی می‌کند و در این حالت قرار صادره مشمول اعتبار امر مختومه است.

۲- اصل بر عدم شمول قاعده‌ی اعتبار امر مختومه بر قرارهای صادره در قلمرو قانون آیین دادرسی و انقلاب است به جز در مورد قرار سقوط دعوی، ولی صدور قرار منع تعقیب، موجب فراغ دادرس می‌شود و طبق بند «ن» ماده‌ی ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب مشمول اعتبار امر مختومه است، جز در مواردی که قانون، خود شمول قضیه‌ی محکوم به را مورد پذیرش قرار ندهد. لذا این تعریف از قرار منع تعقیب قابل ارائه است: «تصمیمی که توسط یکی از مقامات دادسرا یا دادرس دادگاه (در جرایمی که در صلاحیت دادگاه است) در مرحله‌ی تحقیقات مقدماتی صادر می‌گردد و موجبات فراغ دادرس و شمول اعتبار امر مختومه را فراهم می‌سازد، جز در مواردی که قانون گذار خلاف آن را مقرر دارد».

۴. مقام صالح برای صدور قرار منع تعقیب

گفته شد که صدور قرار منع تعقیب در مرحله‌ی تحقیقات مقدماتی صورت می‌گیرد و به دلالت بند «و» ماده‌ی ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب انجام تحقیقات مقدماتی در جرایمی که در صلاحیت دادگاه عمومی جزایی، دادگاه انقلاب و کیفری استان است، عهده‌ی بازپرس است و در جرایمی که در صلاحیت رسیدگی دادگاه کیفری استان نیست، دادستان نیز همه‌ی اختیارات بازپرس را خواهد داشت و از طریق دادیار ایفای نقش می‌کند. دادیار تابع دادستان است و انجام تحقیقات جرایمی را که دادستان به او محول می‌نماید، انجام داده و به تبع آن، قادر به صدور قرار منع تعقیب است.

لذا مقام صادر کننده‌ی قرار منع تعقیب عبارت است از:

۱- بازپرس: به دلالت بند «ک» ماده‌ی ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب، پس از آن که تحقیقات پایان پذیرفت، بازپرس با اعلام ختم تحقیقات^(۴) اقدام به اظهار عقیده می‌نماید. این بیان عقیده از سه صورت خارج نیست و یکی از این صور، صدور قرار منع تعقیب می‌باشد.^(۵)

۲- دادستان: طبق بند «و» ماده‌ی ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب، در غیر از جرایمی که در صلاحیت دادگاه کیفری استان است، دادستان می‌تواند اقدام به انجام تحقیقات مقدماتی نماید و به دلالت وحدت ملاک بند «ک» ماده‌ی ۳، پس از اعلام ختم تحقیقات، نسبت به اظهار عقیده که یکی از صور آن قرار منع تعقیب است، اقدام نماید.

۳- دادیار: مطابق بند «ز» قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب، اراده‌ی دادیار مستقل نیست و بدون موافقت دادستان فاقد اثر است. مقام دادیار و دادستان در طول یکدیگر قرار دارند و قرارهای صادره توسط دادیار بایستی به تأیید دادستان برسد. لذا اراده‌ی دادیار که اتفاق نظر دادستان را همراه داشته باشد، می‌تواند منجر به صدور قرار منع تعقیب گردد.

شاید ایراد شود که چنان چه بر اراده‌ی دادیار به طور استقلالی آثاری بار نمی‌شود، لذا سخن از اراده‌ی دادیار در کنار اراده‌ی دادستان و بازپرس برای صدور قرار منع تعقیب امری لغو و باطل است.

۳- دادرس: تا پیش از تصویب قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب، امر تحقیقات مقدماتی و دادرسی در مفهوم اخص، توسط دادرس دادگاه انجام می‌شد، در حال حاضر و با تشکیل مجدد دادسرا، این سؤال جای طرح دارد که آیا دادگاه می‌تواند اقدام به صدور قرار منع تعقیب نماید یا این که با محول شدن امر تحقیقات مقدماتی بر عهده‌ی دادسرا، دادرس قادر به صدور قرار منع تعقیب نیست.

مطابق تبصره‌ی ۳ ماده‌ی ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب جرایم مشمول حد زنا، لواط، جرایم اطفال و

جرائم دارای مجازات تا سه ماه حبس یا تا یک میلیون ریال جزای نقدی را مستقیماً قابل طرح در دادگاه دانسته است. لذا دادرسی نیز به استناد بند «الف» ماده‌ی ۱۷۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری (۱۳۷۸)، در جرائم مذکور در تبصره‌ی ۳ ماده‌ی ۳ می‌تواند قرار منع تعقیب صادر نماید.

۵. مفاد قرار منع تعقیب

قرار منع تعقیب باید واجد شرایط زیر باشد:

۱- با استدلال و توجیه همراه باشد؛

۲- مستند به قانون باشد؛

۳- عمل انتسابی به متهم، کیفیت ارتکاب آن و دلایل له و علیه او به دقت توصیف شود (آخوندی، ۱۳۷۲، ج ۵: ...)

۴- حق اعتراض ضمن صدور قرار به حق اعتراض و مرجع رسیدگی کننده به اعتراض تصریح شود؛

۵- مشخصات متهم به طور دقیق ذکر شود (همان جا).

۶. جهات صدور قرار منع تعقیب

جهات صدور قرار منع تعقیب در بند «ک» ماده‌ی ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و بند «الف» ماده‌ی ۱۷۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری ذکر گردیده است. ماده‌ی ۱۷۷ جهات صدور قرار منع تعقیب را ظاهراً به دو مورد منحصر کرده است:

۱- اتهامی متوجه متهم نباشد؛

۲- عمل انتسابی به وی جرم نباشد.

بند «ک» ماده‌ی ۳ مصادیق صدور قرار منع تعقیب را به سه مورد زیر معطوف نموده است:

۱- عمل متهم متضمن جرمی نباشد؛

۲- جرمی واقع نشده باشد؛

۳- دلایل کافی برای ارتکاب جرم وجود نداشته باشد.

در ماده‌ی ۱۷۷ به فقد دلیل اشاره نشده است و در منظور از «رأی برائت» قسمت آخر بند «الف» این ماده (دادگاه اقدام به صدور رأی برائت و یا قرار منع تعقیب می‌نماید)، حکم

برائت است که در ماهیت دعوی صادر می‌شود و قاطع دعوی است، ولی قرار منع تعقیب در مرحله‌ی تحقیقات مقدماتی که جنبه‌ی شکلی دارد، صادر می‌شود. لذا این سؤال قابل طرح است که چرا در ماده‌ی ۱۷۷ قرار منع تعقیب و رأی برائت در کنار هم آورده شده است.

جهات صدور قرار منع تعقیب در بند «ک» ماده‌ی ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در سه مورد محصور گردیده است و بین حالتی که «عمل متهم متضمن جرمی نبوده» یا «اصولاً جرمی واقع نشده»، نوعی همسانی وجود دارد، این دو جمله در یک مفهوم کاربرد دارند و لذا حذف یکی از این دو مناسب بود؛ زیرا از هر یک از جملات، می‌توان مفهوم جمله‌ی دیگری را استنباط کرد. از سوی دیگر، این دو جمله با جهت صدور قرار منع تعقیب مندرج در بند «الف» ماده‌ی ۱۷۷ مبنی بر این که: «عمل

انتسابی به متهم جرم نباشد» مترادف است.

بنابراین، جهات صدور قرار منع تعقیب در این مواد عبارتند از:

عمل انتسابی به متهم جرم نباشد؛

دلایل کافی برای ارتکاب جرم وجود نداشته باشد؛

فقدان دلیل قانونی: در قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری و نیز قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، جهت اخیر پیش‌بینی نشده است؛

۴- عدم انتساب اتهام به متهم.

۱-۶. جرم نبودن رفتار انتسابی

یعنی فعل یا ترک فعلی که متهم به اتهام آن تحت تعقیب قرار گرفته است، موضوع هیچ یک از عناوین کیفری نباشد (آشوری، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۳۱). مواردی که عمل ارتكابی جرم تلقی نمی‌شود، عبارتند از فقد عنوان کیفری یا وجود علل موجهه‌ی جرم.

در حالت نخست، قانون‌گذار برای آن رفتار مجازاتی تعیین نکرده یا آن را جرم تلقی نکرده است.

علل موجهه‌ی جرم، عنصر قانونی جرم را از بین می‌برند و به تبع آن ارتکاب جرم تشکیل نمی‌شود، لذا افزون بر مسؤولیت کیفری، مسؤولیت مدنی نیز زائل می‌شود و علاوه بر مباشر رفتار ارتكابی، شریک و معاون را نیز از جرمی مرتکب نشده‌اند، معاف می‌سازد (گلدوزیان، ۱۳۸۴، ج ۱: ۱۰۸).

علل موجهه‌ی جرم عبارتند از:

حکم یا اجازه‌ی قانون؛

امر آمر قانونی؛

دفاع مشروع؛

رضایت در موارد خاص و منصوص؛

اضطرار.

۲-۶. فقد دلیل یا عدم کفایت ادله

گاه ادله و مدارکی که بتواند انتساب جرم به متهم را نشان دهد، وجود ندارد یا این که دلایل به دست آمده، برای انتساب اتهام کافی نیست.

۳-۶. فقدان دلیل قانونی

به این جهت در قوانین تصریح نشده است، لیکن با توسل به برخی نصوص قانونی مانند اصل سی و هشتم قانون اساسی^(۶) و ماده‌ی ۵۷۸ قانون مجازات اسلامی^(۷) می‌توان گفت ادله و مدارکی که برای اثبات مجرمیت به کار می‌روند، باید از مرجع قانونی تحصیل شده باشند و روش تحصیل دلایل نیز باید قانونی باشد.

عدم لحاظ این دو ویژگی در تحصیل دلیل، از جهات صدور قرار منع تعقیب است. مانند آن که کسی در نیروی انتظامی یا نزد مقامات دادرسی چهار بار به عمل لواط اقرار کند. این اقرار،

دلیل معتبری برای محکومیت متهم نیست؛ طبق ماده‌ی ۱۱۴ قانون مجازات اسلامی، اقرار متهم باید نزد قاضی دادگاه باشد و در تحصیل دلیل، روش قانونی طی نشده است.

بنابر این در مواردی که ادله و مدارک انتساب جرم به متهم وجود دارد، لیکن از طریق مرجع قانونی تحصیل نشده است یا شیوه‌ی تحصیل دلیل خلاف قانون و یا مغایر کرامت و ارزش

والای انسانی باشد، چنین ادله‌ای فاقد ارزش و اعتبار قانونی بوده و از جهات صدور قرار منع تعقیب است.

بنابر این در مواردی که ادله و مدارک انتساب جرم به متهم وجود دارد، لیکن از طریق مرجع قانونی تحصیل نشده است یا شیوه‌ی تحصیل دلیل خلاف قانون و یا مغایر کرامت و ارزش

والای انسانی باشد، چنین ادله‌ای فاقد ارزش و اعتبار قانونی بوده و از جهات صدور قرار منع تعقیب است.

بنابر این در مواردی که ادله و مدارک انتساب جرم به متهم وجود دارد، لیکن از طریق مرجع قانونی تحصیل نشده است یا شیوه‌ی تحصیل دلیل خلاف قانون و یا مغایر کرامت و ارزش والای انسانی باشد، چنین ادله‌ای فاقد ارزش و اعتبار قانونی بوده و از جهات صدور قرار منع تعقیب است.

دلیل این که قانون گذار عدم کفایت دلایل و فقدان دلیل قانونی را از جهات صدور قرار منع تعقیب دانسته، به لحاظ مقید بودن به اصل برائت است که در تمامی مراحل دادرسی متهم را همراهی می کند و خنثی کردن این اصل، مستلزم بهره مندی مرجع قضایی از دلایل متقن و محکم است. دلایلی محکم و متقن محسوب می گردد که: مرجع جمع آوری آن ها قانونی باشد؛ به روش مشروع به دست آمده باشد؛ دلیل قانونی باشد، یعنی دلیلی که قانون گذار آن را به رسمیت شناخته است.

۴-۶. عدم انتساب اتهام به متهم

در این حالت، رفتار ارتكابی مجرمانه است و دلایل هم وجود دارد، لیکن سپس در تحقیقات معلوم می شود که ارتكاب جرم از ناحیه متهم نبوده است. در این حالت پرونده مفتوح می ماند تا متهم اصلی شناسایی و دستگیر شود (گلدوست جویباری، ۱۳۸۶: ۹۲).

۷. منشأ صدور قرار منع تعقیب و حکم برائت

بیان شد که ماده ۱۷۷ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری، هر دو اصطلاح قرار منع تعقیب و رأی برائت را به کار برده است، در حالی که کارکرد این دو تصمیم در دو مرحله مجزا از رسیدگی کیفری مصداق پیدا می کند؛ یکی در مرحله شکلی و دیگری در مرحله ماهوی. از آن جا که قانون گذار در تدوین قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب (۱۳۷۸) به تبع قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب (۱۳۷۳)، نظر بر اسلامی کردن نحوه رسیدگی قضایی داشته و این امر مستلزم حضور مستقیم متهم در محضر دادرسی بود که اقتضای رسیدگی دادگاه به مراحل تحقیقات مقدماتی و دادرسی در مفهوم اخص را داشت، یعنی دو مرحله شکلی و ماهوی توسط دادرسی در دادگاه تحقق می یافت، لذا قانون گذار در قانون سال ۱۳۷۸ به دادگاه اختیار داده بود که در صورت مواجهه با جهات صدور قرار منع تعقیب در مرحله

تحقیقات مقدماتی، اقدام به صدور این قرار نماید و هر گاه با جهات مذکور در مرحله رسیدگی در مفهوم اخص مواجه شد، حکم برائت صادر کند. از این رو منشأ قرار منع تعقیب و حکم برائت یکی است و دلیل این که دادسرا قرار منع تعقیب صادر می کند، اما صدور حکم برائت در اختیار دادگاه می باشد، آن جهت است که نهاد دادسرا اقدام به احراز مجرمیت و بزه کاری نمی کند، بلکه اظهار نظر می کند که آیا متهم قابل محاکمه می باشد یا خیر و در صورت منفی بودن پاسخ، قرار منع تعقیب صادر می کند^(۸). وظیفه اصلی دادگاه نیز با وجود دادسرا، رسیدگی ماهوی و به عبارتی احراز مجرمیت است. لذا در صورت عدم توجه اتهام به متهم، رأی برائت صادر می نماید، لذا انجام تحقیقات مقدماتی برای دادگاه یک امر فرعی و استثنایی است و به تبع چنین امری صدور قرار منع تعقیب برای دادگاه نیز امری بالعرض می باشد نه بالذات.

۸. اقدامات ضروری پس از صدور قرار منع تعقیب

پس از صدور قرار منع تعقیب در دادسرا، پرونده نزد دادستان ارسال می شود و دادستان به دلالت بند «ک» ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب (۱۳۸۱) در یک فرجه ۵ روزه^(۹) از تاریخ وصول پرونده، نظر خود را اعلام می دارد و اگر مرجع صدور قرار منع تعقیب در راستای اجرای تبصره ۳ ماده ۳ قانون پیش گفته، دادرسی دادگاه باشد، نیازی به اخذ مجوز از مرجع دیگری نیست و قرار به شاکی خصوصی ابلاغ می شود.

قانون گذار در بند «ک» ماده ۳ قانون سال ۱۳۸۱ برای ارسال پرونده پس از صدور قرار منع تعقیب توسط بازپرس، ظرف زمانی تعیین نکرده است. با توجه به سکوت قانون گذار می توان گفت عدم تعیین مهلت برای اظهار نظر دادستان، افاده ضرورت و فوریت انجام تکلیف است؛ چرا که بر قرار منع تعقیب که موافقت دادستان را به همراه داشته باشد، آثار

حقوقی مهمی بار می شود مانند ملغی الاثر شدن قرارهای تامین کیفری^(۱۰). از این رو اصل تفسیر به نفع متهم اقتضا می کند که پس از صدور قرار منع تعقیب، پرونده فوراً به نظر دادستان برسد. استدلال فوق به نحو ضمنی از وحدت ملاک بند «ن» ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب که اعلام می دارد: «... کلیه اقدامات بازپرسی تا اخذ تصمیم دادگاه به قوت خود باقی خواهد بود...»، قابل استنباط است؛ زیرا طبق این بند کلیه اقداماتی که بازپرس تا صدور قرار منع تعقیب انجام داده است، تا اظهار نظر دادستان به قوت خود باقی است. به عنوان مثال قرار وثیقه صادر شده در بدو تحقیقات با صدور قرار منع تعقیب ملغی الاثر نمی شود، تا اتفاق نظر دادستان را به همراه داشته باشد. بنابر این برای جلوگیری از تضییع حقوق متهمی که قرار منع تعقیب او توسط بازپرس صادر شده، باید بازپرس را مکلف بدانیم که پرونده را فوراً برای ملاحظه دادستان ارسال نماید.

۹. ماهیت نظر دادستان در مورد قرار منع تعقیب

موافقت یا مخالفت دادستان با قرار منع تعقیب آثاری را در پی دارد که در این قسمت به آن می پردازیم.

۱-۹. موافقت دادستان با قرار منع تعقیب

در صورت موافقت دادستان با قرار منع تعقیب، و در اجرای بند «ل» ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب بازپرس دستور ابلاغ قرار را به شاکی خصوصی می دهد. از اصلاح شاکی خصوصی می توان برداشت کرد که دادسرا تکلیفی به ابلاغ قرار به اعلام کننده جرم که متضرر از جرم نباشد، ندارد؛ چرا که به او شاکی خصوصی اطلاق نمی شود (آخوندی، ۱۳۷۲: ۱۷۷).

۲-۹. مخالفت دادستان با قرار منع تعقیب

در صورت مخالفت دادستان با قرار منع تعقیب صادر شده از سوی دادیار، با توجه به

بند «ز» ماده‌ی ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب که مقرر می‌دارد: «در صورت اختلاف نظر بین دادستان و دادیار، نظر دادستان متبع خواهد بود»، دادیار باید از نظر دادستان تبعیت نماید، ولی صدور قرار منع تعقیب از سوی بازپرس و مخالفت دادستان با آن، طبق بند «ل» ماده‌ی ۳ موجبات رفع اختلاف توسط دادگاه (عمومی و انقلاب) را فراهم می‌نماید و موافق تصمیم دادگاه رفتار می‌شود.

۱-۲-۹. مرجع حل اختلاف بین بازپرس و دادستان

در بند «ل» ماده‌ی ۳ قانون گذار تنها برای یکی از دو دادگاه عمومی و انقلاب صلاحیت قائل شده است. بنابر این در اختلاف بین دادستان و بازپرس در صدور اصل قرار منع تعقیب، دادگاه کیفری استان دخالت نخواهد کرد برای شناخت نوع دادگاه در زمان تحقق اختلاف، ملاک آن است که رسیدگی به جرم موضوع پرونده در صلاحیت چه دادگاهی است (مهاجری، سایت دادگستری استان تهران) و با توجه به محدودیت صلاحیت دادگاه انقلاب، اصل بر این است که مرجع حل اختلاف بین بازپرس و دادستان، دادگاه عمومی جزایی است، مگر موارد مذکور در ماده‌ی ۵ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب (۱۳۷۳) و تبصره‌ی ۴ ماده‌ی ۵ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب (۱۳۸۱)، دادگاه انقلاب صلاحیت حل اختلاف را خواهد داشت.

۲-۲-۹. نحوه‌ی اقدام دادگاه در حل اختلاف

در حل اختلاف بین بازپرس و دادستان در اصل قرار منع تعقیب، بر اساس این که دادگاه نظر کدام مرجع (دادستان یا بازپرس) را بپذیرد، دو حالت قابل تصور است که در این قسمت به توضیح هر یک می‌پردازیم.

۱-۲-۲-۹. پذیرش نظر دادستان توسط دادگاه

اگر نظر دادستان بر موقوفی تعقیب باشد، بازپرس مکلف است پس از اعاده‌ی پرونده،

قرار مربوطه را صادر نماید و دستور ابلاغ آن را به شاکی خصوصی صادر کند و تکلیفی به کسب نظر دادستان ندارد؛ چرا که در این حالت، رأساً اقدام به صدور قرار نکرده است.

اگر نظر دادستان بر مجرمیت باشد، پس از اعاده‌ی پرونده از دادگاه، بازپرس قرار مجرمیت صادر و برای صدور کیفرخواست طبق بند «ل» ماده‌ی ۳ نزد دادستان ارسال می‌کند و دادستان نیز مکلف است کیفرخواست صادر و از طریق بازپرسی پرونده را به دادگاه صالح ارسال نماید.

۲-۲-۹. پذیرش نظر بازپرس توسط دادگاه

در صورتی که دادگاه نظر بازپرس را بپذیرد، پس از اعاده‌ی پرونده از دادگاه، بازپرس مکلف است دستور ابلاغ قرار را به شاکی خصوصی بدهد و اقدام دیگری از او متصور نیست. به محض موافقت دادگاه با نظر بازپرس، قرارهای تامین کیفری ملغی الاثر می‌شود و اگر متهم به لحاظ عدم تودیع وثیقه یا عجز از معرفی کفیل در زندان باشد، فوراً آزاد می‌گردد.

هرگاه دادستان افزون بر مخالفت با قرار منع تعقیب، از بازپرس بخواهد که تحقیقات بیشتری در موضوع اتهام انجام دهد، به دلالت بند «ه» ماده‌ی ۳ بازپرس مکلف به تبعیت از نظر دادستان است، ولی پس از انجام تحقیقات می‌تواند باز هم قرار منع تعقیب صادر نماید.

۱۰. اعتراض به قرار منع تعقیب

طبق بند «ن» ماده‌ی ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب (۱۳۸۱) و تبصره‌ی ماده‌ی ۲۳۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری (۱۳۷۸)، یکی از قرارهای قابل اعتراض، قرار منع تعقیب است و حسب این که قرار منع از دادگاه یا دادسرا صادر شده باشد. دادگاه صالح متفاوت است؛ چرا که طبق ماده‌ی ۲۳۳ «مرجع تجدید نظر آراء دادگاه‌های عمومی و انقلاب هر حوزه قضایی، دادگاه تجدید نظر همان استان است...» و طبق تبصره‌ی این ماده: «منظور از آراء قابل درخواست تجدید نظر، اعم از

محکومیت، برائت، قرار منع تعقیب و... است»، ولی هر گاه مرجع صدور قرار منع تعقیب، دادسرا باشد، قابل اعتراض در دادگاه صالح می‌باشد و دادگاه صالح حسب مورد، دادگاه عمومی جزایی، دادگاه انقلاب و یا دادگاه کیفری استان است. معیار تعیین دادگاه صالح، جرمی است که در پرونده مطرح است و نسبت به آن قرار منع تعقیب صادر شده است (همان جا).

به تصریح بند «ن» ماده‌ی ۳ هنگام طرح پرونده در دادگاه حضور دادستان ضرورتی ندارد و تشکیل و رسمیت دادگاه مشمول بند «ج» ماده‌ی ۱۴ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب نخواهد بود. هم چنین اعتراض به قرار، موجب عدم اجرای قرار و توقف جریان تحقیقات نمی‌باشد.

۱۱. تصمیم دادگاه صالح و تکلیف دادسرا پس از اعتراض

به دلالت بند «ن» ماده‌ی ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، قرار منع تعقیب صادره از سوی دادسرا ظرف مدت ده روز از تاریخ ابلاغ و هم چنین به دلالت ماده‌ی ۲۳۶ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، قرار منع تعقیب صادره از دادگاه ظرف مدت بیست روز از تاریخ ابلاغ، قابل اعتراض در دادگاه صالح است. پس از احیای دادسرا، شعب دادگاه‌ها نسبت به اعتراض شاکی خصوصی به قرار منع تعقیب رویه‌های مختلفی را در پیش گرفتند و دادستانی کل کشور دادگاه‌ها را به مد نظر قرار دادن رویه‌ای واحد ارشاد کرد.^(۱۱)

۱-۱۱. تأیید قرار منع تعقیب

چنانچه نتیجه‌ی اعتراض به قرار، تأیید آن در دادگاه صالح باشد، پس از ابلاغ قرار به طرفین، پرونده به دادسرا اعاده و در آنجا بایگانی می‌شود. این قرار قطعی است.

۲-۱۱. نقض قرار منع تعقیب

در صورت نقض قرار منع تعقیب، دادگاه قرار جلب به محاکمه^(۱۲) صادر می‌کند و پرونده جهت اجرای قرار جلب به دادسرا اعاده می‌شود. دادسرا نیز با توجه به میزان تحقیقات سابق و متناسب با

وضعیت پرونده، اقدام لازم را به عمل می آورد. در این حالت اگر متهم قبلاً احضار، بازجویی یا تفهیم اتهام نشده باشد، در این خصوص اقدام می شود و با صدور قرار متناسب و اخذ آخرین دفاع متهم، قرار مجرمیت و کیفرخواست با تصریح به نظر دادگاه^(۱۳) صادر و پرونده به دادگاه ارسال می شود. در این مورد چون اقدامات طبق نظر دادگاه و در راستای قرار جلب به دادرسی صورت می گیرد، لذا عبارت «طبق نظر دادگاه» در اوراق و صورت جلسات تنظیمی درج می گردد. به عبارتی دادسرا حق صدور قرار منع تعقیب مجدد ندارد و حتی نمی تواند از نظر سابق خود عدول کند، چون مشمول قاعده‌ی فراج دادرسی شده است.

۳-۱۱. نقص تحقیقات مقدماتی

در این حالت دادگاه نمی تواند به لحاظ نقص پرونده از جهت تحقیقات، در ماهیت امر (صحت یا عدم صحت قرار منع تعقیب) رسیدگی کند، لذا قرار رفع نقص یا تکمیل تحقیقات صادر می کند و در این فرض، پرونده از آمار دادگاه کسر نمی شود و تا انجام دستور دادگاه و رفع نقص، بدل پرونده مقید به وقت نظارت می گردد و به محض این که پرونده به دادسرا اعاده گردید، ثبت اجرایی شده و توسط همان قاضی، نقص یا نقایص مورد نظر دادگاه بر طرف می شود. در این مرحله، دادسرا صرفاً در مقام اجرای قرار دادگاه عمل نموده؛ اقدامات و تحقیقات مورد نظر را انجام می دهد، نتایج را درج و بدون اظهار نظر، پرونده را از آمار کسر و به دادگاه ارسال می نماید. دادگاه نیز به محض وصول پرونده، جلسه‌ی رسیدگی فوق العاده تشکیل داده و با توجه به تحقیقات جدید و رفع نقایص مورد نظر، تصمیم قضایی خود مبنی بر تأیید یا نقض قرار منع تعقیب را اتخاذ و اعلام می نماید.

دادگاه رأساً نیز می تواند نسبت به رفع نقص مورد نظر و تکمیل تحقیقات اقدام نماید. در این صورت نیازی به ارسال پرونده به دادسرا نیست؛ هم چنان که در تبصره‌ی یک بند «ج» ماده‌ی ۱۴ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب به این معنا تصریح شده است.

این تبصره ناظر به مواردی است که پرونده با صدور قرار مجرمیت و کیفرخواست به دادگاه ارسال می شود. با این وصف استفاده از حکم این تبصره در ما نحن فیه و الغاء خصوصیت از آن، فاقد اشکال قانونی است، به ویژه آن که در موضوع بحث، نقص دیگری وجود ندارد و استنباط حکم عام از آن، مجوز صدور قرار رفع نقص و یا رفع نقص توسط دادگاه است. لذا وجود نقص در تحقیقات دادسرا، دلیلی بر عدم اعتبار قرار منع تعقیب نیست.

۱۲. شمولیت اعتبار امر مختومه نسبت به قرار منع تعقیب

قرار منع تعقیب از جهت مجرمانه نبودن عمل انتسابی یا از باب فقد دلیل یا فقدان دلایل کافی، مشمول اعتبار امر مختومه می شود، لیکن در قرار منع تعقیب به لحاظ عدم کفایت دلیل، بخش آخر بند «ن» ماده‌ی ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب (۱۳۸۱) اجازه داده است که در صورت تحصیل دلایل جدید، از قرار صادره عدول شود و متهم دوباره تحت تعقیب قرار گیرد.

شروط لازم برای رسیدگی دوباره نسبت به قرار منع تعقیب صادره از باب عدم کفایت دلیل عبارتند از:

- ۱- دلایل جدید مکشوفه نمایان گر قابلیت انتساب عمل مجرمانه به متهم باشد؛
 - ۲- دادستان برای نخستین بار درخواست تعقیب مجدد را از دادگاه نموده باشد؛
 - ۳- دادگاه مجوز تعقیب مجدد را داده باشد.
- قرار منع تعقیب زمانی مشمول اعتبار امر مختومه است که قطعی شده باشد. قرار مذکور که از دادسرا صادر شده، به دو صورت قطعی می شود؛ نخست آن که، شاکی خصوصی ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ، اعتراض ننماید؛ دوم، وقتی پس از اعتراض شاکی خصوصی و رسیدگی در دادگاه صالح، قرار صادره تأیید گردد.

ماده‌ی ۱۸۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۲۹۰ برای تفکیک این دو مرحله آثاری در نظر گرفته بود و مقرر می داشت: «هر گاه قطعیت

قرار منع تعقیب به لحاظ فقد دلیل با تأیید دادگاه باشد، با کشف دلایل جدید و فقط برای یک مرتبه با اجازه دادگاه استان، مجدداً متهم را می توان تعقیب کرد». لذا در صورت تجویز دادگاه استان، باز پرس رسیدگی و قرار مقتضی صادر می کرد. به عبارت دیگر، اگر قطعیت قرار منع تعقیب به لحاظ فقد دلیل، با تأیید دادگاه نباشد، برای تعقیب متهم در صورت کشف دلایل جدید، نیاز به اجازه‌ی دادگاه استان نبود. نظر مشورتی اداره‌ی حقوقی قوه‌ی قضائیه به شماره‌ی ۷/۳۹۸۲ که در تاریخ ۱۳۷۰/۷/۲۱ ارائه شده نیز اشعار می دارد: «... اما در صورتی که در دادگاه قطعیت نیافته باشد، برای تعقیب متهم در صورت کشف دلایل جدید نیاز به اجازه‌ی دادگاه ندارد».

حال این سؤال مطرح می شود که آیا رویه‌ی جاری بر اساس ماده‌ی ۱۸۰ در مورد بند «ن» ماده‌ی ۳ قانون اصلاح تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب ۱۳۸۱ نیز جاری می شود یا خیر؟ معاونت آموزش قوه‌ی قضائیه اعتقاد دارد آن چه در بند «ن» آمده است، کلی نیست، بلکه تنها شامل موردی است که قرار منع تعقیب با تأیید دادگاه صالح قطعی شده باشد و الا اگر قرار به لحاظ عدم اعتراض شاکی، قطعیت یابد، تعقیب مجدد با درخواست دادستان و بدون نیاز به اخذ مجوز از دادگاه صورت می گیرد. در نظر کمیسیون مشورتی جزای اختصاصی آمده است: «اگر صدور قرار منع تعقیب مبتنی بر مسائل موضوعی مانند عدم کفایت دلایل باشد... و در دادسرا قطعی شده باشد، تجدید تعقیب رأساً از طرف دادسرا به عمل می آید...» (شاملو احمدی، ۱۳۸۴).

این نظر بنا به جهات ذیل، قابل پذیرش نیست:

- ۱- نظر مشورتی فوق بر اساس ماده‌ی ۱۸۰ قانون سابق که در آن آمده بود «هر گاه ... قطعیت با تأیید دادگاه باشد» ارائه شده است؛ حال آن که بند «ن» ماده‌ی ۳ اطلاق دارد و می گوید: «هر گاه ... قطعی شده باشد».

- ۲- اصل حکیم بودن قانون گذار اقتضا دارد که گفته شود تصویب بند «ن» ماده‌ی ۳ به نحو



اطلاق، آگاهانه و با این قصد بوده که دادگاه بتواند دلایل جدید کشف شده را مورد ارزیابی قرار دهد و دادستان نتواند بنا به دلایل واهی جدید، حقوق و آزادی افراد را دستاویز برداشت ناصواب خود کند.

۳- اصل تفسیر تردید به نفع متهم و اصل تفسیر ادبی و مضیق قوانین کیفری نیز مقتضی آن است که به ظاهر بند «ن» ماده ۳ عمل شود. نکته‌ی دیگری که این نوشتار باید به آن پرداخت این است که، طبق قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۰) در صورت صدور قرار منع تعقیب به لحاظ فقدان دلیل متهم قابل تعقیب مجدد بود، لیکن در قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب اعلام شده است: «هر گاه قرار منع تعقیب به لحاظ عدم کفایت دلایل صادر شود، می‌توان

متهم را دوباره تحت تعقیب قرار داد». رابطه‌ی بین عدم کفایت دلایل و فقدان دلیل، عموم و خصوص مطلق است، یعنی در عدم کفایت دلایل، به طریق اولی فقدان دلیل هم است، ولی به عکس آن متصور نیست. لذا قانون جدید در صدد گسترش موارد عدول از قرار منع تعقیب بوده است.

برآمد

از این نوشتار نتایج زیر به دست می‌آید:

- ۱- صدور قرار منع تعقیب اولاً و بالذات از وظایف اصلی نهاد دادرسی است که وظیفه‌ی تحقیقات مقدماتی را بر عهده دارد، لیکن در موارد استثنایی، دادگاه نیز می‌تواند قرار منع تعقیب صادر نماید؛
- ۲- منشأ صدور قرار منع تعقیب و حکم برائت

- ۱- یکی است، لیکن اولی در مرحله‌ی تحقیقات مقدماتی و دومی در مرحله‌ی رسیدگی ماهوی صادر می‌شود؛
- ۳- از جهات صدور قرار منع تعقیب، فقدان دلایل قانونی است که در قانون به آن تصریح نشده است؛
- ۴- چنان چه قرار منع تعقیب با تأیید دادگاه یا به لحاظ عدم اعتراض شاکی خصوصی قطعی شده باشد، تنها یک بار، قابل عدول است. لذا تفکیک بین دو مرحله‌ی فوق فاقد وجاهت قانونی است؛
- ۵- رابطه‌ی بین فقدان دلیل و عدم کفایت دلیل، عموم و خصوص مطلق است. لذا در عدم کفایت دلیل، فقدان دلیل هم موجود است، اما عکس این حالت قابل تصور نیست.

پی‌نوشت‌ها:

۱. ماهنامه دادرسی: به نظر می‌رسد با فقد هر یک از ویژگی‌های مندرج در ماده ۲۹۹ برای حکم، تصمیم دادگاه عنوان قرار می‌یابد و لذا لازم نیست هر دو ویژگی مفقود باشد. به عنوان مثال، قرار موقوفی تعقیب به لحاظ گذشت شاکی، راجع به ماهیت دعوا نیست، اما قاطع دعوا است. (فاقد یک ویژگی حکم) در مقابل قرار منع تعقیب به لحاظ جرم نبودن رفتار موضوع شکایت، با ورود به ماهیت دعوا و بررسی قابلیت انطباق رفتار ارتكابی با عناوین مجرمانه صادر می‌شود و قاطع دعوا نیز می‌باشد (فاقد هر دو ویژگی حکم) و مثال سوم قرار منع تعقیب ناشی از عدم کفایت ادله است که اگر چه با ورود در ماهیت دعوا و ارزیابی دلایل موجود صادر می‌شود، اما قاطع دعوا نیست و طبق قسمت اخیر بند «ن» ماده ۳ قانون اصلاح خانواده تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ قابل اقامه می‌گردد.
۲. بند «و» ماده ۸ آیین‌نامه‌ی شرح وظایف قضات تحقیق، به احصای قرارهای اعدادی به این شرح پرداخته است: «صدور قرارهای اعدادی از قبیل رجوع به کارشناس، قرار معاینه محل، قرار تحقیق محلی و صدور قرار تأمین از قبیل قرار التزام، قرار کفالت، قرار وثیقه، قرار قبولی کفالت، وثیقه، وجه الضمان، قرار تأمین خواسته، قرار اعطای نیابت قضایی و نظایر آن».
۳. بنگرید به: نظر مشورتی شماره‌ی ۵۵۷۰ مورخ ۱۳۷۳/۸/۱۵ اداره‌ی حقوقی قوه‌ی قضائیه.
۴. اعلام ختم رسیدگی، مختص دادگاه است.
۵. صور دیگر، قرار موقوفی تعقیب یا قرار مجرمیت است.
۶. سی و هشتم قانون اساسی: «هر گونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است، اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است.»
۷. ماده‌ی ۵۷۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵: «هر یک از مستخدمین و مأمورین قضایی یا غیر قضایی دولتی برای این که متهمی را مجبور به اقرار کند او را اذیت و آزار بدنی نماید علاوه بر قصاص یا پرداخت دیه حسب مورد، به حبس از شش ماه تا سه سال محکوم می‌گردد.»
۸. طبق ماده‌ی ۱۶۵ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۰ اگر دادرسی به این نتیجه می‌رسد که متهم قابل محاکمه است، قرار جلب به محاکمه صادر می‌گردد. در قوانین فعلی صدور قرار جلب به محاکمه از اختیارات دادگاه است.

۹. ماده‌ی ۱۶۳ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۰) برای دادستان مهلت سه روز در نظر گرفته شده بود.
۱۰. ماده‌ی ۱۴۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸.
۱۱. بنگرید به: سایت اختصاصی دادستانی کل کشور. www.Dadsetani-ir
۱۲. قرار جلب به محاکمه در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۰ وجود داشت، لیکن در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۸ و قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ پیش‌بینی نشده است.
۱۳. دادگاه اصولاً نمی‌تواند از دادرسی بخواهد کیفرخواست یا قرار مجرمیت صادر نماید.

فهرست منابع

۱. آشوری، محمد، آیین دادرسی کیفری، جلد دوم، تهران: سمت، چاپ پنجم، ۱۳۸۴.
۲. آخوندی، محمود، آیین دادرسی کیفری، جلد نخست، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۲.
۳. آخوندی، محمود، آیین دادرسی کیفری - جلد دوم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ هفتم، ۱۳۸۲.
۴. زراعت، عباس، قانون آیین دادرسی کیفری در نظم حقوق کنونی، تهران: خط سوم، چاپ نخست، ۱۳۸۳.
۵. شاملو احمدی، محمد حسین، دادرسی و تحقیقات مقدماتی، تهران: دادیار، چاپ دوم، ۱۳۸۴.
۶. شاملو احمدی، محمد حسین، مجموعه دیدگاه‌های حقوقی و قضایی قضات دادگستری استان تهران، جلد پنجم، تهران: دادیار، چاپ نخست، ۱۳۸۴.
۷. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، تهران: میزان، چاپ چهارم، ۱۳۸۲.
۸. گلدوزیان، ایرج، بایسته‌های حقوق جزای عمومی، تهران: میزان، چاپ دهم، ۱۳۸۴.
۹. گلدوست جویباری، رجب، کلیات آیین دادرسی کیفری، تهران: جنگل، چاپ دهم، ۱۳۸۶.
۱۰. مهاجری، علی، «قرار بازداشت موقت»، در: سایت دادگستری استان تهران

گفتمان فقه اسلامی بر مسأله برابری دیهی زن و مرد

ذبیح الله شمس - مدرس دانشگاه، وکیل دادگستری
محمد علی شمس - مدرس دانشگاه، وکیل دادگستری



چکیده

نابرابری دیه‌ی زن و مرد از مسائل بحث برانگیزی است که امروزه در جوامع بشری مدعی رعایت حقوق بشر مورد توجه جدی قرار گرفته است. در گفتمان فقه اسلامی و بر اساس فتوای مشهور فقها، دیه‌ی زن نصف دیه‌ی مرد است و در جراحات نیز بر این باورند که زن و مرد تا یک سوم دیه برابرند و بیش از آن، دیه‌ی زن نصف می‌شود. در مقابل گروهی از فقیهان امامیه و اهل سنت بر خلاف مشهور، بر این نظر می‌باشند که در پرداخت دیه‌ی زن و مرد تفاوتی نیست. قائلان به تساوی دیه‌ی زن و مرد برای اثبات نظر خود به اطلاق آیات قرآنی و وجود روایات متعدد دال بر مساوات استناد می‌کنند. با توجه به ضرورت نگاه آینده پژوهی بر این مسأله، در این جستار ضمن بیان تحولات تاریخی نظام دیه و تعریف دیه از دیدگاه فقهای سایر مذاهب اسلامی، ماهیت دیه مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد و با ذکر ادله‌ی طرفین پیرامون دیه‌ی زن و مرد، بیان خواهیم داشت که در اجرای عدالت کیفری، راه برای اجتهاد جدید در باب تساوی دیه زن و مرد بسته نیست.

واژگان کلیدی: دیه‌ی زن، ارش، حکومت، فقه امامیه، فقه اهل سنت.

واکنش آدمی در برابر جنایت‌هایی که بر جان یا عضو او و بستگان وی وارد می‌آید، تنها به صورت انتقام فردی یا کشتارهای جمعی ظاهر می‌شود. این واکنش تا پیش از آشنایی بشر با مفهوم مالکیت، تنها مجازات ممکن به حساب می‌آمد، اما پس از آن، نظام مجازات تحولی اساسی یافت و انسان با شکل نوینی از مجازات آشنا شد. مجرم و خویشان او که از انتقام و مقابله به مثل مجنی علیه بیمناک بودند، برای فرار از انتقام، اموال و هدایای ارزشمندی را به ایشان تملیک می‌نمودند. گاهی جلب رضایت مجنی علیه تنها در پرداخت اموال و هدایا منحصر نمی‌شد، بلکه اشتغال دائمی به کار نزد اولیای دم، اجبار وی به قرار دادن خواهر یا دختر خویش در قباله‌ی نکاح مجنی علیه یا اولیای دم او، از دیگر کارهای بازدارنده از انتقام و مقابله به مثل به شمار می‌رفت. در این مرحله از تاریخ، پذیرش نظام دیه از جهت نیاز به نیروی انسانی، ضروری و اجتناب‌ناپذیر بود. پیش از پیدایش دولت‌ها، «دیه اختیاری» در مورد خسارت‌های بدنی حاکم بود. در این دوران، میزان دیه فاقد ضابطه‌ای مشخص بود و با رضایت و توافق طرفین تعیین می‌شد. از طرف دیگر بستگان مجنی علیه الزامی در پذیرش دیه‌ی پیشنهادی جانی نداشتند و می‌توانستند با رد پیشنهاد، به انتقام روی آورند. با ورود یک اقتدار واحد یعنی دولت در عرصه‌ی اجتماع، در موارد خاصی طرفین دعوا از سوی حکومت، به صلح و تراضی در دیه اجبار شدند و حق انتقام‌جویی از آنان سلب گردید. لذا نظام دیه‌ی اجباری پدیدار شد. در این نظام، مقدار و نوع دیه، حسب شأن و طبقه‌ی اجتماعی مجنی علیه معین می‌شد و ذی‌نفع نمی‌توانست بیش از آن مقدار را مطالبه کند.

در باب ماهیت دیه نیز فقها و حقوق‌دانان نظرات مختلفی را مطرح نموده‌اند. یک دیدگاه بیان‌گر آن است که دیه «مجازات» است و در این خصوص به ماده‌ی ۱۲ قانون مجازات اسلامی استناد می‌کنند. این گروه معتقدند قانون‌گذار دیه را مجازات دانسته و هرگونه سخنی بر خلاف آن اجتهاد در مقابل نص خواهد بود.

در قالب دیه‌ی اختیاری نیز به ندرت اجرا می‌شد. آنچه مورد توجه اعراب جاهلیت قرار داشت، انتقام بود. این کار به حق یا ناحق انجام می‌گرفت و انتقام‌گیرنده میان جنایت عمد و خطا تفاوتی نمی‌گذاشت. اصولاً هیچ حاکمی وجود نداشت که در مورد جنایت دخالت کند و حکمی صادر نماید. صلح و گذشت در میان اعراب پیش از اسلام امری ناخوشایند به شمار می‌آمد. گرفتن یا نگرفتن دیه تا حد زیادی به قدرت قبیله‌ی فرد قاتل بستگی داشت. همه‌ی افراد از نظر مقدار دیه یکسان نبودند.

شریعت مقدس اسلام، ضمن امضای نهاد دیه^(۱)، آن را بر نظام خاصی مبتنی کرد. در قتل و جرح عمدی «نظام اختیاری دیه» را برگزید. در قتل و جرح غیر عمدی و پاره‌ای از قتل‌های عمدی «نظام اجباری دیه» را پذیرفت. اسلام، شأن و طبقه‌ی اجتماعی را به عنوان ضابطه‌ی تعیین نوع و مقدار دیه منسوخ نمود و بر خلاف آنچه مرسوم بود، تعیین مقدار و نوع دیه به اختیار ذی‌نفع واگذار می‌شد، مقدار دیه را به طور دقیق تعیین کرد و موضوع دیه در سه ردیف قرار گرفت. دیه‌ی نفس، دیه‌ی اعضاء و دیه‌ی منافع. اسلام مهلت پرداخت دیه را حسب میزان مسؤولیت و دخالت و تأثیر جانی در جنایت از یک تا سه سال تعیین کرد. عنصر «سوء نیت و عمد» به عنوان شرط ضروری قصاص مطرح و نظام اجباری دیه در قتل و جرح غیر عمدی تشریح شد (همان: ۷۳).

در اسلام آنچه به عنوان دیه دریافت می‌شود، حق خالص مجنی علیه به شمار می‌آید. اگر در قید حیات باشد، در اموال و دارایی‌های وی داخل می‌شود و در صورت فوت، جزء طلب‌های وی محسوب می‌گردد و وراثت حق مطالبه‌ی آن را دارند. به علاوه دیون متوفی با دیه‌ی دریافتی پرداخت شده و وصایای او

این بحث در میان ادیان و ملل مختلف در طول تاریخ بشریت نیز محل تأمل بوده است. در آیین یهود به جزء در جنایت موجب سقط جنین که غرامتی از سوی شوهر تعیین می‌شود، درباره‌ی دیه سخنی به میان نیامده و در جنایت عمد، کیفر فقط قصاص است و در قتل خطا، قاتل را به شهر یا جایگاهی مقدس تبعید می‌کنند (گر جی، ۱۳۸۰: ۲۱). در مسیحیت، مردم تنها به صلح و سازش دعوت شده‌اند و هیچ سخنی پیرامون دیه و قصاص مطرح نشده است (همان: ۲۲). یونانیان هم قتل را نوعی کفر و کیفر آن را قتل می‌دانستند تا به این وسیله گناه جانی جبران شود و این عقیده‌ای است که با نظر تورات از حیث نتیجه‌ی کیفر و از لحاظ حکمت مغایرت دارد. رومیان قدیم در قتل عمد، قصاص و در قتل خطا به کفاره روی می‌آوردند که عبارت از ذبح گوسفندی به عنوان فدیه برای مقتول بود. فرانسویان قدیم و ژرمن‌های همسایه‌ی آنان برای قتل دیه می‌پرداختند، ولی بعدها قصاص جایگزین آن شد و در برابر نفس باید نفس را می‌کشتند (بهنسی، ۱۴۰۳: ۶۸).

پیش از ظهور اسلام، در میان اعراب نظام دیه‌ی اجباری رواج نداشت و پرداخت دیه

نیز از آن محل تنفیذ می‌شود. این در حالی است که در بین اعراب جاهلیت، دیه میان اعضای قبیله توزیع می‌گشت (احمد ادریس، ۱۳۷۷: ۶۳).

۱. تعریف دیه

فقه‌های امامیه و اهل سنت از نگاه خاصی دیه را تعریف کرده‌اند. فقه‌های حنفی معتقدند: «دیه مالی است که عوض نفس یا جان پرداخته می‌شود و ارزش مالی است که به سبب جنایت بر اعضاء واجب می‌شود» (زیلعی، بی تا، ج ۶: ۱۲۶). فقه‌های مذهب شافعی نیز در تعریف دیه بیان می‌کنند: «دیه مالی است که به سبب جنایت بر نفس یا اعضاء واجب می‌شود (خطیب الشربینی، ۱۳۶۹: ۵۳).

در این موضوع، فقه‌های شیعه معتقدند: «دیه مالی است که به سبب جنایت بر نفس یا عضو واجب می‌شود» (نجفی، ۱۳۹۸، ج ۲: ۴۳). تنها اختلاف میان تعاریف مذکور، تفاوت دیه‌ی نفس با دیه‌ی اعضاء است. فقه‌های مذهب حنفی میان دیه و ارزش قائل به تفاوت می‌باشند و معتقدند دیه مالی است که به سبب جنایت بر نفس واجب می‌شود و ارزش مالی است که در مقابل جنایت بر عضو واجب می‌شود. مذاهب دیگر تفاوتی میان دیه‌ی نفس و دیه‌ی عضو قائل نیستند و نام دیه را بر هر دو اطلاق کرده‌اند. فقه‌های معاصر نیز برای دیه تعریفی ذکر کرده‌اند. از جمله گفته‌اند: «آن چه به ورثه‌ی مقتول داده می‌شود، عوض از خون او یا عوض از حقی که ورثه در آن دارند» (رشیدرضا، ۱۴۱۶، ج ۱: ۳۳۲). امام محمد ابوزهره نیز معتقد است دیه «قصاص معنوی» است نه «قصاص صوری» و آن را بدین گونه شرح داده است که قصاص صوری همان کشتن است که در مقابل قتل نفس و یا قطع عضو در جنایت بر عضو می‌باشد و قصاص معنوی همان دیه یا ارزش است در جنایت بر عضو و به تعبیر

دیگر عوض جنایت است (پهنسی،: ۵۶۳). آن چه در تعاریف فقه‌های معاصر به چشم می‌خورد، عبارت «عوض» می‌باشد که برای نخستین بار ضمن تعریف دیه آمده است. در جواهر الکلام دیه مالی است که تأدیه‌ی آن بر شخص آزاد به سبب ارتکاب جنایت بر نفس یا غیر آن واجب می‌شود خواه مقدار و مبلغ دیه از سوی شارع معین شده باشد خواه معین نشده باشد؛ اگر چه گاه دیه به مال معین شده از طرف شارع اطلاق می‌شود و آنچه را که معین نشده است ارزش یا حکومت نامند (نجفی، پیشین، ج ۲: ۴۳). در مبانی تکمله المنهاج آمده است: «دیه مالی است که در صورت وقوع جنایت بر نفس و یا اعضای بدن و یا ایراد جرح باید ادا شود» (خویی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۱۸۶).

ماده‌ی ۱۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ در تعریف دیه بیان داشته بود: «دیه مالی است که از طرف شارع برای جنایت تعیین شده است». علمای حقوق در این زمینه معتقدند این تعریف مجمل و نارسا

**از مباحث مورد توجه فقها،
کارآمدی فقه اسلامی است.
از یک سو باید احتیاط نمود
تا فقه از چهارچوب قواعد
اجتهادی و منابع و حیانی
خارج نشود و از دیگر سو،
استنباطها نباید به گونه‌ای
باشد که ناتوانی فقه را در
اداره‌ی زندگی بشر القاء کند.**

است؛ زیرا شارع در تمام موارد دیه را تعیین نکرده، بلکه گاهی تعیین مقدار دیه را به حاکم واگذار نموده که به آن «حکومت» یا «آرش»^(۲) می‌گویند و در لغت، آرش مترادف

با دیه است. شاید بتوان گفت قانون گذار سال ۱۳۷۰ در مقام بیان تمام مقصود نبوده است. هم‌چنین در ماده‌ی ۲۹۴ قانون سال ۱۳۷۰ آمده بود: «دیه مالی است که به سبب جنایت بر نفس یا عضو به مجنی علیه یا به ولی یا به اولیای دم او داده می‌شود». به نظر می‌رسد این تعریف هم تمام نیست؛ زیرا ممکن است جنایت بر منفعت باشد مانند شنوایی و بینایی بدون آن که ظاهر عضو آسیب ببیند. قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در ماده‌ی ۱۷ این ایراد را تا حدی مرتفع ساخته و مقرر داشته است: «دیه اعم از مقدر و غیر مقدر، مالی است که در شرع مقدس برای ایجاد جنایت غیر عمدی بر نفس، اعضاء و منافع و یا جنایت عمدی در مواردی که به هر جهتی قصاص ندارد به موجب قانون مقرر می‌شود».

۲. ماهیت دیه

در باب ماهیت دیه نیز فقها و حقوق دانان نظرات مختلفی را مطرح نموده‌اند. یک دیدگاه بیان گر آن است که دیه «مجازات» است و در این خصوص به ماده‌ی ۱۲ قانون مجازات اسلامی استناد می‌کنند. این گروه معتقدند قانون گذار دیه را مجازات دانسته و هر گونه سخنی بر خلاف آن اجتهاد در مقابل نص خواهد بود. طرفداران این نظر در اثبات این مطلب به نظر مشورتی اداره‌ی حقوقی قوه‌ی قضاییه نیز استناد می‌کنند که: «در صورت صدور حکم بر برائت متهم، مطالبه‌ی دیه موردی ندارد؛ زیرا دیه مجازات مالی است که بر جانی تحمیل می‌شود و با تبرئه شدن متهم، مجازات منتفی می‌شود» (زراعت، ۱۳۸۰: ۳۴-۳۵). گروهی از فقه‌های اهل سنت نیز معتقدند دیه «کیفر جنایی» است. این گروه رأی خود را با این نکته استوار می‌کنند که شریعت اسلام در قتل یا جرح از نوع، شبه عمد یا خطا دیه را کیفر اصلی قرار داده است و حکم کردن به دیه، بستگی



به درخواست افراد ندارد، بلکه دیه مانند هر کیفر دیگری برای جرم مقرر شده است (احمد ادریس، پیشین: ۳۳۸). دیدگاه دیگری که در مورد ماهیت دیه بیان شده، آن است که دیه «خسارت مالی» است و در مقابل نفس یا اعضای بدن قرار می‌گیرد. این گروه معتقدند درست است که دیه در مقابل جان و اعضای بدن انسان قرار دارد و جان انسان با هیچ چیز قابل قیمت گذاری نیست، اما با وقوع قتل غیر عمدی نمی‌توان به استناد این که جان آدمی قابل تقویم نیست، قاتل را رها کرد، بلکه باید در مقابل از بین رفتن جان، مبلغ مناسبی را به عنوان خسارت قرار داد و قانون گذار در برخی موارد پرداخت دیه را بر عهده‌ی خویشاوندان قاتل قرار داده است. اگر دیه را مجازات بدانیم، با اصل شخصی بودن مجازات منافات پیدا می‌کند. بنابر این دیه را باید «ضمان مالی» دانست و مجازات بودن آن را نفی کرد.

برخی ماهیت دیه را «تعویض مدنی» دانسته و استدلال کرده‌اند که دیه به خزانه‌ی عمومی (دولت) وارد نمی‌شود؛ چون غرامت‌ها و مقدار آن، حسب بزرگی جنایت و کوچکی آن و نیز عمد یا غیر عمد بودن رفتار جانی مختلف می‌شود و معتقدند دیه، مال خالص مجنی علیه است؛ زیرا خداوند فرموده است: «ودیه مسلمة إلى أهله...» (نساء، ۹۲).

برخی از فقهای اهل تسنن نیز مطرح نموده‌اند که این نص در تعویض مدنی است و آن به عوض از خون او یا حق خانواده‌ی او به خانواده‌ی مقتول داده می‌شود و می‌گویند دیه را غالباً عاقله‌ی جانی تحمل می‌کند و از این رو کیفر محسوب نمی‌شوند؛ زیرا در این صورت با آیه‌ی کریمه‌ی «لا تزرُ وازره ووزرُ آخری» (انعام: ۱۶۵) منافات پیدا می‌کند. کسانی که دیه را کیفر جنایی می‌دانند، به دلیلی از قرآن یا سنت استناد نکرده یا قول یکی از فقهای

برخی از حقوق دانان معتقدند اصلاً دیه بدل و عوض از قصاص یا از نفس نیست، بلکه جزء عفو ولی دم است. در اسلام دیه برای تقویم و تعیین ارزش انسان یا عضو از دست رفته‌ی او نیست. دیه حقی است که شارع اسلام به متضرر از جرم بخشیده تا به وسیله‌ی آن قسمتی از خسارات وارده به خود را جبران کند، ولی قصاص امری واجب است که نمی‌توان آن را به پرداخت مالی مشروط یا معلق کرد.

مذاهب اسلامی را که مفید کیفر بودن باشد، به عنوان شاهد ذکر نکرده‌اند، بلکه برای استنباط رأی خود از ملاک‌های جدایی میان کیفر جنایی و تعویض استفاده کرده‌اند. مانند استفاده از اصل قانونی بودن مجازات‌ها؛ در مقابل، کسانی که دیه را تعویض مدنی می‌دانند، نقشی را که دیه در برابر ضررها ایفا می‌کند خوب روشن نکرده و پایه‌ی فلسفی دیه را در قانون گذاری اسلامی بیان ننموده‌اند. لذا ما معتقد است دیه «تعویض شرعی» است که شارع برای آن نظام قانونی ویژه‌ای را اختصاص داده است که با نظام غیر دیه از عوض‌های اشیای تلف شده متفاوت است. دیوان عالی کشور طی رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۵۶۳ مورخ ۱۳۷۰/۳/۲۸ دیه را خسارت دانسته است (بنگرید به: زراعت، پیشین: ۳۵).

پیرامون ماهیت دیه دیدگاه سومی نیز ارائه گردیده که دیه راهم «مجازات» و هم «خسارت مالی» می‌داند؛ اگر دیه را مجازات محض بدانیم، با ویژگی‌هایی برخورد می‌کنیم که از خصوصیات مجازات نیست. هم‌چنین اگر دیه را خسارت محض بدانیم، با ویژگی‌هایی مواجه می‌شویم که مربوط به

خسارت نیست. بنابر این چاره‌ای نیست که بگوییم دیه ماهیتی میان مجازات و خسارت دارد.

احتمال دیگر آن است که ماهیت دیه در همه‌ی حالات یکسان نیست، بلکه باید قائل به تفکیک شد. دیه‌ای که از سوی غیر جانی مانند عاقله (عصبه) یا از بیت‌المال یا توسط ضامن جریره پرداخت می‌شود، ماهیت خسارت دارد؛ زیرا هدف از چنین دیه‌ای آن است که خسارت‌های وارد بر مجنی علیه جبران شود، نه آن که عاقله یا شخص دیگری تنبیه گردد. دیه‌ای که از سوی شخص جانی پرداخت می‌شود، خسارت کیفری است. یعنی چیزی که برخی از ویژگی‌های خسارت و برخی از ویژگی‌های مجازات را دارد (همان دیدگاه سوم). حال در پاسخ به این سوال که چه اثری بر ماهیت دیه مترتب خواهد بود، می‌توان گفت اگر دیه را خسارت بدانیم، مقدار معینی نخواهد داشت، بلکه میزان آن بر اساس صدمه و خسارتی که وارد شده است تعیین می‌شود، لیکن اگر قائل به ماهیت مجازات برای آن باشیم، جزء ترکه‌ی متوفی قرار می‌گیرد؛ چون در زمان حیات متوفی به وجود آمده است. این در حالی است که اگر خسارت بدانیم، جزء ترکه محسوب نمی‌شود؛ زیرا این خسارت برای جبران ضرر متوفی نیست، بلکه برای جبران ضرر ورثه‌ی متوفی است. بنابر این به اموال ورثه وارد می‌شود.

در این خصوص نوشته‌اند: «از این بحث به دشواری می‌توان نتیجه گرفت؛ زیرا دیه هر دو چهره‌ی کیفری و جبران کننده را دارد و نوعی کیفر مدنی است (همانند شرط کیفری وجه التزام) که به زیان دیده پرداخت می‌شود. با این وجود چهره‌ی کیفری آن غلبه دارد و وارثان به سبب وقوع جرم مالک آن می‌شوند. نشان دیگر، سلطه‌ی مجروح بر آن است که اختیار دارد پیش از مرگ از آن بگذرد و قاتل

را عفو کند، در حالی که مورث حق دخالت در اموال وارثان خود را ندارد» (کاتوزیان، ۱۳۸۹،: ۱۲۷). سوال دیگر در خصوص مطالبه‌ی خسارات مازاد بر دیه است که برای پاسخ به آن باید ابتدا ماهیت دیه را مشخص نمود. اگر ماهیت دیه را کیفر بدانیم، بر اساس اصل قانونی بودن جرم و مجازات، کیفر جانی در قانون به صراحت مشخص شده است. لذا حکم به خسارت مازاد بر دیه خلاف قانون خواهد بود، لیکن اگر دیه خسارت محسوب شود در این حالت باید قائل به ماهیت دو گانه برای دیه باشیم و این که قانون گذار مبلغی را برای دیه تعیین کرده است، به عنوان حداقل است، اما دلیل آن نیست که تمام ضرر و زیان‌ها همان است که قانون گذار تعیین کرده است^(۳).

سؤال دیگری که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا دیه بدل از قصاص است یا بدل از نفس؟ آیا رضایت ولی دم به اخذ دیه، برای آن است که قاتل قصاص نشود یا دیه جای نفس را می‌گیرد. اگر دیه را بدل از قصاص بدانیم، در این صورت دیه بدل از مجازات خواهد بود؛ زیرا مجازات جانی قصاص است و قاتل برای فرار از قصاص و کشته نشدن باید دیه بپردازد. در این حالت، دیه بدل از قصاص خواهد بود، اما اگر دیه بدل از نفس قرار گیرد، شخصیت انسانی فرد مطرح می‌شود، نه مجازات او. لذا در حالتی که ولی دم قصاص را مطالبه می‌کند، قاتل باید قصاص شود.

برخی از حقوق دانان معتقدند اصولاً دیه بدل و عوض از قصاص یا از نفس نیست، بلکه جزء عفو ولی دم است. در اسلام دیه برای تقویم و تعیین ارزش انسان یا عضو از دست رفته‌ی او نیست. دیه حقی است که شارع اسلام به متضرر از جرم بخشیده تا به وسیله‌ی آن قسمتی از خسارات وارده به خود را جبران کند، ولی قصاص امری واجب است

که نمی‌توان آن را به پرداخت مالی مشروط یا معلق کرد. به عبارتی، دیه «دین» است که مدیون مکلف به پرداخت آن است، ولی قصاص حکم خدا است که اجرای آن را بر بندگانش واجب نموده است.

۳. نگرش و دیدگاه فقه اسلامی در باب دیه

بیشتر فقهای امامیه و اهل سنت معتقدند دیه‌ی زن نصف دیه مرد است و برای اثبات نظر خود به روایات وارد شده در این باب استناد می‌نمایند. صاحب جواهر در این زمینه می‌نویسد: «از دیدگاه روایات، در این که دیه‌ی زن نصف دیه‌ی مرد است تردیدی وجود ندارد و تفاوتی میان قتل عمد و شبه عمد و یا خطای محض نیست، بلکه اجماع منقول و محصل بر این امر ثابت است». ماده‌ی ۳۰۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰

در اسلام آن چه به عنوان دیه دریافت می‌شود، حق خالص مجنی علیه به شمار می‌آید؛ اگر در قید حیات باشد، در اموال و دارایی‌های وی داخل می‌شود و در صورت فوت، جزء طلب متوفی محسوب می‌گردد و لذا وراثت حق مطالبه‌ی آن را دارند.

نیز به پیروی از فقه امامیه اعلام داشته است: «دیه قتل زن مسلمان خواه عمدی خواه غیر عمدی نصف دیه مرد مسلمان است» و در ماده‌ی ۳۰۱ قانون مجازات اسلامی نیز بیان کرده بود: «دیه زن و مرد یکسان است تا وقتی که مقدار دیه به ثلث دیه کامل برسد در آن صورت دیه زن نصف دیه مرد است». ماده‌ی ۵۵۰ قانون مجازات اسلامی مصوب

۱۳۹۲ نیز به نصف بودن دیه‌ی قتل زن تصریح نموده است: «دیه قتل زن نصف دیه مرد است»، اما در جهت جبران این حکم، در تبصره‌ی ماده‌ی ۵۵۱ پرداخت تفاضل دیه را از صندوق تأمین خسارت بدنی پیش بینی کرده است.

فقه شافعی نیز به طور مطلق دیه‌ی زن را نصف دیه‌ی مرد می‌داند (عوده، ۱۴۰۳: ۶۶۹). ابن قدامه هم دیه‌ی زن مسلمان را نصف دیه‌ی مرد مسلمان دانسته و مدعی اتفاق اهل علم شده است (ابن قدامه، ۱۴۰۲، ج ۷: ۷۹۷).

در میان فقهای امامیه نیز همانند اهل سنت، عده‌ای قائل به تساوی دیه‌ی زن و مرد در قتل نفس و در جرح عضو می‌باشند. محقق اردبیلی دلایل نصف بودن دیه‌ی زن را قوی نمی‌داند. برخی نیز افزون بر این که معتقدند دیه‌ی زن و مرد یکسان است، به مساوات در قصاص نیز نظر داده‌اند (صانعی، ۱۳۸۰: ۵۱۵). لذا در ادامه، با ذکر اقوال و دیدگاه‌های مختلف فقهای امامیه و اهل سنت، ادله‌ی هر یک را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱-۳. گفتن فقهی قائلان به عدم تساوی دیه‌ی زن و مرد ۱-۳-۱. روایات

کسانی که دیه‌ی زن مسلمان را نصف دیه‌ی مرد مسلمان می‌دانند، برای اثبات نظر خود نمی‌توانند به «قرآن» استناد نمایند؛ زیرا تنها آیه‌ی قرآن (آیه‌ی ۹۲ از سوره‌ی نساء) در باب دیه‌ی زن و مرد اطلاق دارد و این مهم می‌تواند مستند کسانی باشد که به برابری دیه‌ی زن و مرد معتقدند^(۴). لذا از آنجا که استنباط فقیهان از منابع معتبری چون قرآن و سنت سرچشمه می‌گیرد، چاره‌ای جزء توسل به روایات نیست. در باب عدم تساوی دیه‌ی زن و مرد، سه دسته روایت دیده می‌شود:



دسته‌ی نخست از روایات، به طور صریح دیه‌ی زن را نصف دیه مرد دانسته‌اند. برای نمونه به روایاتی که از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است، اشاره می‌نماییم. ایشان فرموده‌اند: «دیه‌ی جنین دارای پنج بخش است. وقتی جنین کامل شد، دیه‌ی او یکصد دینار و اگر روح در آن دمیده شود و مذکر باشد، هزار دینار یا ده هزار درهم است و اگر مؤنث باشد، دیه‌اش پانصد دینار خواهد بود». در روایت دیگری با همین مضمون از امام صادق علیه‌السلام آمده است: «دیه‌ی زن نصف دیه‌ی مرد است» (حر عاملی، ۱۴۲۱، ج ۹: ۲۰۵).

این دسته از روایات از جهت دلالت تمام است، ولی تعدادی از روایان از دیدگاه بزرگانی چون شیخ طوسی و گروهی دیگر از بزرگان علم حدیث، ضعیف شمرده شده‌اند (طوسی، ۱۴۱۷: ۲۱۶).

دسته‌ی دوم از روایات به طریق التزامی، دلالت بر نابرابری دیه‌ی زن و مرد دارد. در این باب نزدیک به ده حدیث با سند معتبر در کتب فقهاء مطرح شده است که به لحاظ محتوای یکسان آن‌ها تنها به ذکر یک نمونه بسنده می‌کنیم.

حر عاملی در وسایل الشیعه از قول امام صادق علیه‌السلام روایتی را نقل می‌نماید مبنی بر این که: اگر خانواده‌ی زن بخواهند مرد را بکشند، می‌توانند، ولی باید به خانواده‌ی مرد، نصف دیه را بپردازند و اگر بخواهند، می‌توانند نصف دیه را از خانواده‌ی مرد بگیرند و از کشتن وی صرف نظر نمایند^(۵) (حر عاملی، پیشین، ج ۲۹: ۸۰).

در تحلیل این دسته از روایات باید پذیرفت که این نوع روایات در مدلول مطابق خود حجت نیستند؛ زیرا مخالف نص قرآن کریم می‌باشند. از طرف دیگر در روایتی از امام علی علیه‌السلام آمده است: «آن چه موافق کتاب خداست، أخذ کنید و آن چه را مخالف کتاب

نابرابری دیه‌ی زن و مرد از مسائل بحث برانگیزی است که امروزه در جوامع بشری مدعی رعایت حقوق بشر مورد توجه جدی قرار گرفته است. در گفتمان فقه اسلامی و بر اساس فتوای مشهور فقهاء، دیه‌ی زن نصف دیه‌ی مرد است و در جراحات نیز بر این باورند که زن و مرد تا یک سوم دیه برابرند و بیش از آن، دیه‌ی زن نصف می‌شود. در مقابل گروهی از فقیهان امامیه و اهل سنت بر خلاف مشهور، بر این نظر می‌باشند که در پرداخت دیه‌ی زن و مرد تفاوتی نیست.

خداست، کنار بگذارد».

دسته‌ی سوم روایات، بیان‌کننده‌ی برابری دیه‌ی زن و مرد تا یک سوم است که هر گاه به یک سوم رسید، دیه‌ی زن نصف می‌شود. این دسته از روایات نیز از لحاظ متن و سند دارای اشکالاتی است^(۶).

۱-۳-۱-۲. اجماع

پیش‌تر اشاره کردیم که گروهی از فقهاء مدعی اجماع محصل و منقول، نسبت به عدم تساوی دیه زن و مرد شده‌اند (نجفی، پیشین، ج ۴۳: ۳۲). به فرض این که اجماع محقق شده باشد، این نوع اجماع، مدرکی است یعنی آن چه باعث اجماع شده، روایاتی است که مورد بررسی قرار گرفت و چنین اجماعی از لحاظ اصولی معتبر نیست. از طرف دیگر، برخی از فقهاء در تحقق چنین اجماعی تردید نموده‌اند. محقق اردبیلی در این زمینه می‌نویسد: «فکانه اجماع» یعنی گویا اجماعی بر قول به عدم تساوی محقق شده باشد (مقدس اردبیلی، ۱۴۱۲، ج ۱۴: ۳۱۳ و ۳۲۲).

۱-۳-۳. توجیهات عقلی (وجوه استحسانی)

الف) عدم تساوی زن و مرد در ارزش طرفداران نظر تنصیف معتقدند از آنجا که اعتبار شهادت دو زن معادل شهادت یک

مرد به حساب آمده و یا سهم الارث او نصف سهم الارث مرد قرار داده شده است، چنین به نظر می‌رسد که اصولاً زن در مقایسه با مرد از ارزش و اعتبار کمتری برخوردار است. گاهی نیز گفته می‌شود از دیدگاه اسلام، زن فرع است و مرد اصل می‌باشد؛ در مقام توجیه نصف بودن دیه‌ی زن نسبت به مرد گفته‌اند: این امر بدان جهت است که حال و وضعیت زن ناقص‌تر از وضع مرد است و خداوند هم فرموده است مردان بر زنان برترند و منفعت وجودی زن کمتر از مرد است مانند این که نمی‌تواند بیش از یک شوهر داشته باشد (ابن

الهمام، ۱۳۵۶، ج ۹: ۲۱۰).

ابن قیم جوزی در کتاب «اعلام الموقعین» معتقد است از آنجا که زن ناقص‌تر از مرد است و نفع مرد بیشتر از زن بوده و متکفل مناصب دینی و مشاغل حکومتی و حفظ مرزها و جهاد می‌باشد، لذا قیمت زن که همان دیه است نمی‌تواند با قیمت مرد برابر باشد. بنابر این حکمت شارع بر این تعلق گرفته است که قیمت زن نصف قیمت مرد باشد (ابن قیم جوزی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۱۴۶).

در پاسخ به اظهارات یاد شده می‌توان گفت از دیدگاه قرآن کریم، مرد و زن از لحاظ ماهیت انسانی و لوازم آن یکسانند و به طور مساوی استکمال می‌یابند. در هر یک از دو جناح حق و باطل، هم زن و هم مرد وجود دارد. بسیاری از تکالیف و مسؤولیت‌ها میان زنان و مردان مشترک است. زنان همانند مردان مالک می‌شوند و هم‌چون مردان از استقلال اقتصادی برخوردار هستند. اسلام ملاک برتری ارزش زن و مرد را تقوا می‌داند. لذا این سخنان با تعالیم اسلام ناسازگار است و با بسیاری از آیات قرآن در تعارض می‌باشد. لازم به ذکر است اندیشمندان اسلامی در پاسخ به ایراداتی که بر عدم تساوی حقوق زن و مرد وارد گردیده، مسأله‌ی «تشابه» را از

بحث «تساوی» جدا نموده و عنوان کرده‌اند که با توجه به تفاوت ساختاری زن و مرد و خلقت متفاوت ایشان، «تشابه حقوق» وجود ندارد، ولی در باطن امر تساوی رعایت شده است. اسلام تفاوت حقوق زن و مرد را تبعیض نمی‌داند؛ چرا که تساوی حقوق با تشابه حقوق زن و مرد ملازمه ندارد و حقوق متفاوت زن و مرد ناشی از استعدادهای متفاوت آنان است.

ب) عدم تساوی نقش زن و مرد در نقش اقتصادی

عده‌ای دیگر از صاحب‌نظران دو برابر بودن دیه‌ی مرد نسبت را به معنای پایین بودن ارزش زن ندانسته و در علت آن گفته‌اند تبعات اقتصادی از دست دادن مرد یا صدمه دیدن او، بیش‌تر از زن است. صاحب تفسیر المنار در این زمینه می‌نویسد «حکمت نصف بودن دیه‌ی زن نسبت به مرد این است که منفعتی که خانواده با فقدان مرد از دست می‌دهد بیش از نفعی است که با فقدان زن از دست می‌دهد. بنابراین این همانند ارث در این‌جا نیز سهم زن نصف شده است» (رشید رضا، ۱۴۱۶، ج ۵: ۳۳۲). در رد این دیدگاه می‌توان گفت این استدلال امروزه کاربرد ندارد؛ زیرا در زمان حاضر، زنان نیز عهده‌دار مشاغل گوناگون در سطوح مختلف جامعه می‌باشند و چه بسا نقش مؤثرتری در تأمین معیشت خانواده ایفا نمایند. طبق گزارش سازمان ملل متحد، در سال ۱۹۹۵ سرپرست یک چهارم خانواده‌ها در سراسر جهان نیز زن بوده است و هم‌چنین خانواده‌هایی که مرد در آن‌ها حضور دارد نیز به‌گاه به درآمد زن وابسته است. امروزه در برخی از زمینه‌ها مانند کشاورزی و برخی از گرایش‌های علمی، زنان گوی سبقت را از مردان ربوده‌اند و حضورشان به مراتب پررنگ‌تر از مردان است. لذا با عدم تساوی دیه‌ی زن و مرد را

با نقش اقتصادی آنان نمی‌توان اثبات نمود. ۲-۳. گفت‌مان فقهی قائلان به نظر تساوی دیه‌ی زن و مرد (الف) قرآن کریم

کسانی که به تساوی دیه‌ی زن و مرد معتقدند، برای اثبات گفته‌ی خویش به اطلاق آیه‌ی ۹۲ از سوره‌ی نساء استناد می‌نمایند که واژه‌ی دیه در آن دو مرتبه استعمال شده است: «وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرَ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةً وَ دِيَهٍ مَسْلُومًا إِلَىٰ أَهْلِهِ...» مضمون این آیه این است که اگر مؤمنی به وسیله‌ی مؤمن دیگر به خطا کشته شود، بر قاتل دو تکلیف است: نخست این که بنده‌ی مؤمنی را آزاد کند و دوم، دیه و خون بهای مقتول را به اولیای دم بپردازد، مگر این که دیه را به او ببخشند. در این آیه فقط دیه‌ی نفس به صورت خطا مورد نظر بوده است که در آن به میزان دیه و تفاوت میان زن و مرد از لحاظ مقدار دیه تصریح نشده است. صاحب تفسیر المنار می‌گوید: «در قرآن دیه به طور مطلق و به صورت نکره آمده و ظاهرش آن است که هر مقدار که خانواده‌ی مقتول را راضی کند کافی است» و به هر حال اجماع مسلمین است که دیه‌ی مرد مسلمان آزاد یکصد شتر و دیه‌ی زن، نصف دیه‌ی مرد است، ولی ظاهر آیه این است که تفاوتی میان زن و مرد نیست (رشید رضا، پیشین: ۳۳۲). پیروان این دیدگاه در تحلیل نظر خود می‌نویسند: لفظ «مَنْ» در آیه شامل مرد و زن می‌باشد و لفظ «مُؤْمِنًا»، گرچه مذکر است، اما از باب تغلیب شامل هر دو جنس می‌شود، مگر این که قرینه‌ی خاصی بر تشریح حکم برای زنان یا مردان وجود داشته باشد که آن هم موجود نیست. لذا به دلیل اطلاق آیه‌ی مذکور و شمول آن نسبت به زن و مرد، نظر قائل بر نابرابری دیه‌ی زن و مرد قابل پذیرش نیست و حداقل آن که نمی‌تواند دلیلی بر

نابرابری دیه‌ی زن و مرد باشد (طبرسی، ۱۴۰۶، ج ۳: ۱۳۸). افزون بر این آیه، آیات دیگری از قرآن کریم بر برابری انسان در ماهیت، کمال و مسؤولیت تأکید نمایند.

ب) روایات

روایات فراوانی بر تساوی دیه‌ی زن و مرد تأکید دارند که به دلیل تشابه محتوایی به ذکر دو نمونه روایت اکتفاء می‌شود.

صاحب مستدرک الوسائل به نقل از امام رضا علیه السلام می‌نویسد: «والديه في النفس دينار عشرة آلاف درهم، أو مائة من الإبل، على حسب أهل الديه. إن كانوا من أهل العين ألف دينار وإن كانوا من أهل الورق فعشره ألف درهم وإن كانوا من أهل الإبل فمائة من الإبل». یعنی دیه‌ی نفس هزار دینار یا ده هزار درهم یا یکصد شتر است که هر کس باید حسب آن چه که دارد، بپردازد. اگر با طلا سر و کار دارد، هزار دینار و اگر اهل نقره است، ده هزار درهم و چنانچه با شتر سر و کار دارد، یکصد شتر (نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۸: ۲۹۶).

در روایت دیگری، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در نامه‌ای که به اهل یمن نوشتند، فرموده‌اند: «دیه‌ی نفس انسان مؤمن یکصد شتر است»^(۴).

در این دو روایت و روایات دیگری با این مضامین، بدون آن که میان زن و مرد تفاوتی ملاحظه شده باشد، میزان دیه‌ی نفس تبیین شده است که اطلاق و عموم آن‌ها می‌تواند دلیلی محکم بر برابری دیه‌ی زن و مرد باشد. روایات فراوان دیگری نیز وجود دارد که مستفاد از آن‌ها، تساوی زن و مرد در زمینه‌هایی چون انسانیت و شخصیت است.

برآمد

از مباحث مورد توجه فقها، کارآمدی فقه اسلامی است. از یک سو باید احتیاط نمود تا فقه از چهار چوب قواعد اجتهادی و منابع و حیاتی خارج نشود و از دیگر سو، استنباط‌ها

نباید به گونه‌ای باشد که ناتوانی فقه را در اداره‌ی زندگی بشر القاء کند. در این زمینه گروهی به افراط جانب خلوص را گرفته، به برداشت‌ها توجهی ندارند و گروهی نیز در حد افراط به کارآمدی فقه در سطح همه‌ی فرقه‌ها می‌اندیشند. به نظر می‌رسد در این راستا باید در عین توجه به قداست فقه و جایگاه معنوی آن، به کارآمدی و اجراپذیری برداشت‌ها نیز توجه داشت.

فقه شیعه پویا است و می‌تواند همراه با توسعه و دگرگونی گسترده در موضوعات، برای رسیدن بشر به بالاترین درجات کمال شرایط مناسبی فراهم نماید. از سوی دیگر، در حال حاضر در سطح بین‌المللی تلاش گسترده‌ای برای برقراری تساوی حقوق بین زن و مرد در همه‌ی زمینه‌ها صورت می‌گیرد و در اسناد بین‌المللی حقوق بشری به ویژه کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان، بر لغو یا اصلاح قوانین تبعیض‌آمیز تاکید شده است. در این راستا، از موضوعاتی که به طور جدی در فقه اسلامی مطرح است، نابرابری دیه‌ی زن و مرد می‌باشد. مشهور فقیهان بر این باورند که دیه‌ی زن نصف دیه‌ی مرد است و در مقابل، عده‌ای قائل به تساوی دیه‌ی زن و مرد می‌باشند. باید توجه داشت استخراج احکام شریعت طبق فقه امامیه بر اساس کتاب خدا، سنت، اجماع و عقل حاصل می‌شود. یعنی فقیه برای یافتن حکم ابتدا

باید به قرآن مراجعه نماید و چنان چه حکم مربوطه را پیدا ننماید، به منبع دوم یعنی سنت رجوع می‌نماید تا به مقصود خویش دست یابد. تنها آیه‌ای از قرآن کریم که به مسأله‌ی دیه پرداخته، آیه‌ی ۹۲ از سوره‌ی مبارکه‌ی نساء است. قرآن کریم در این آیه، در عین این که به مسأله‌ی دیه می‌پردازد، در تعیین مقدار دیه‌ی زن و مرد سکوت اختیار نموده و در پرداخت دیه میان آن دو تفاوتی قائل نشده است. از طرف دیگر، قول به عدم تساوی دیه‌ی زن و مرد، موجب استناد ظلم به خداوند باشد (و ما رَبُّکَ بِظَلَّامٍ لَّعَبِید).

نتیجه‌گیری و اظهار نظر قطعی دشوار است و ما بر این باوریم که دین می‌تواند حقوق بشر را در تمام عرصه‌ها رعایت کند و دیه مسأله‌ای است که باید در حوزه‌ی دین مطرح شود. به نظر می‌رسد موقعیت زن در جامعه، عرف اجتماعی و شخصیت او در صدور نظر مبتنی بر عدم تساوی بی تأثیر نبوده است. لذا باید موقعیت زمانی و مکانی موضوع را نیز مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. در اسلام آن چه به عنوان دیه دریافت می‌شود، حق خالص مجنی‌علیه به شمار می‌آید؛ اگر در قید حیات باشد، در اموال و دارایی‌های وی داخل می‌شود و در صورت فوت، جزء طلب متوفی محسوب می‌گردد و لذا وراثت حق مطالبه‌ی آن را دارند. افزون بر این، دیون متوفی از محل دیه‌ی دریافتی پرداخت می‌شود و وصایای او

نیز از همین محل تنفیذ می‌گردد. از طرف دیگر، اسلام معتقد است دیه برای تقویم و تعیین ارزش انسان یا عضو از دست رفته‌ی او نیست، بلکه حقی است که شارع به متضرر از جرم بخشیده تا به وسیله‌ی آن قسمتی از خسارات وارد به خود را جبران کند. بنا بر این نمی‌توان به یقین گفت که تعیین صد شتر به عنوان دیه‌ی نفس و نصف آن برای زن از سوی پیامبر اکرم، به عنوان حکم قطعی دائمی برای همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها است. شاید چنین حکمی متناسب با آن زمان و مکان بوده و این امر نافی آن نیست که در زمان‌ها و مکان‌های دیگر، با توجه به مقتضیات جامعه و متحول شدن وضع و نقش زنان، مقدار دیه توسط دادگاه تعیین شود. لازم به ذکر است پس از پیروزی انقلاب اسلامی برای نخستین بار در پرونده‌ی خون‌های آلوده در سال ۱۳۸۳ دادگاه حکم به دیه‌ی برابر برای زن و مرد صادر کرد. در این پرونده، دادگاه از باب خسارت جسمانی رأی به برابری زنان و مردان در مسأله‌ی مذکور داده است، نه از باب دیه؛ مسأله‌ی تغییر دیه‌ی اقلیت‌ها و برابری دیه‌ی مسلمان و غیر مسلمان نیز گویای آن است که راه برای اجتهاد در باب دیه‌ی زن بسته نیست. لذا ضروری است با استعانت از منابع معتبر اسلامی، با نگاه آینده‌پژوهی و با رویکرد عدالت‌گرایانه، در باب برابری دیه‌ی زن و مرد تحولی به وجود آورد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. در میان قبایل پیش از اسلام، اسامی «عقل»، «ارش» و «دیه» متداول بوده که قرآن کریم از میان آن‌ها نام دیه را برگزید. اصطلاح «خفاره» نیز در میان قبایل پیش از اسلام نوعی دیه محسوب می‌شد و میزان آن هفتاد شتر بود و هنگامی پرداخت می‌گردید که کسی به دیگری پناه برده و سپس به علت عدم حمایت میزبان توسط ثالثی به قتل می‌رسید. در این صورت میزبان، مکلف به پرداخت خفاره به ولی مقتول بوده است (میرسعیدی، ۱۳۷۳).
۲. معنی اصلی ارش و حکومت متفاوت است و اطلاق هر کدام به معنای دیگری، اطلاق مسماحی است؛ زیرا معنای اصلی ارش، خون‌بهای عضو است، در صورتی که بتوان آن را به طور دقیق تعیین کرد. به عنوان مثال اگر دیه‌ی عضو پانصد دینار است، دیه‌ی نصف آن دوپست و پنجاه دینار و ثلث

آن یکصد و شصت و هفت دینار است، اما حکومت مقداری است که حاکم (قاضی) با اخذ نظر کارشناس به طور تخمینی تعیین می‌کند. مثلاً اگر کسی به جراحتی به طول دو سانتیمتر و عرض یک میلی‌متر به دیگری وارد کند، یک حکم کلی وجود ندارد که بتوان مقدار دیه را به نسبت آن حکم کلی دقیقاً معین نمود (گرچی، پیشین: ۱۶).

۳. ماهنامه‌ی دادرسی: مطابق ماده‌ی قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ که تا کنون لازم‌الاجرا نشده است، مطالبه‌ی مازاد بر دیه ممکن نیست.

۴. تنها آیه‌ای که موافقین عدم تساوی دیه‌ی زن و مرد به آن استناد می‌نمایند آیه‌ی ۱۷۸ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره می‌باشد (واللّٰثی بالانثی). اجماع فقهای طرفدار پرداخت نصف دیه، همین بخش از آیه است و آن را دلیل بر این امر می‌دانند که مرد در برابر زن قصاص نشود. این در حالی است که با دقت در

آیه‌ی مذکور و مستفاد از اطلاق و صراحت دیگر آیات، تساوی در قصاص استنباط می‌شود و اگر نص صریحی بر عدم تساوی بود، به یقین شارع مقدس بیان می‌کرد. از طرف دیگر معنای قصاص زن در مقابل زن، مخالفت قصاص زن در مقابل مرد نیست و برابری در خود مفهوم قصاص نهفته است. در این خصوص گفته شده است آیه‌ی شریفه به گونه‌ی دقیقی این برابری را مطرح کرده است و تعبیر فقها از این برابری به مماثلت، چندان دقیق نیست و آن طور که باید، مفهوم دقیق قصاص را نمی‌رساند (گرچی،: ۱۸۹-۱۹۰).

۵. و منها خیر ابی بصیر عن احدهما: «ان قتل رجل امراه و اراد اهل المراه ان يقتلوه ادوا نصف اللدیه الی اهل الرجل»، و سائل، باب ۳۳ من ابواب القصاص فی النفس، حدیث ۵-۶؛ و منها خبر ابی بصیر عن احدهما ایضا «قلت له: رجل قتل امراه فقال ان اراد اهل المراه ان يقتلوه ادوا نصف دیته و قتلوه و الاقبلوا نصف اللدیه (و سائل، باب ۳۳ من ابواب القصاص فی النفس، حدیث ۷: نجفی، ۱۳۹۸، ج ۴۳: ۳۲).

۶. در این زمینه، روایت مشهور شیعه، روایت ابان بن تغلب از امام صادق علیه‌السلام است که می‌گوید: از امام پرسیدم: مردی یکی از انگشتان زنی را قطع می‌کند، دیه‌ی آن چقدر است؟ فرمود: ده شتر. گفتم دو انگشت قطع کرده دیه‌اش چقدر است؟ فرمود: بیست شتر. پرسیدم: سه انگشت قطع می‌کند. فرمود: سی شتر. گفتم: اگر چهار انگشت زن را قطع کند دیه‌اش چقدر است. فرمود: بیست شتر. گفتم سبحان الله سه انگشت قطع می‌کند و دیه‌ی آن سی شتر است، وقتی چهار انگشت را قطع می‌کند، دیه‌اش بیست شتر می‌شود؟ ما وقتی در عراق بودیم، این مطلب را می‌شنیدیم و از گوینده‌ی آن بیزاری می‌جستیم و می‌گفتیم آورنده‌ی چنین حکمی شیطان است. امام فرمود: ای ابان صبر کن! این حکم پیامبر خدا است. همانا دیه‌ی زن با مرد برابر است تا وقتی که به ثلث برسد و هنگامی که به ثلث رسد، دیه‌ی زن به نصف بر می‌گردد. ای ابان تو دست به قیاس زده‌ای و اگر در سنت قیاس شود، دین از بین می‌رود. از طریق اهل سنت نیز نظیر حدیث ابان بن تغلب نقل شده است. در خصوص این روایت به نظر می‌رسد با توجه به تردیدی که حداقل در یکی از روایت سلسله‌ی سند آن، یعنی عبدالرحمان بن حجاج بنا به گفته‌ی محقق اردبیلی وجود دارد و مغایرت آن با قواعد نقلی و فهم عقلی، نمی‌تواند روایت مذکور مستند و مورد عمل قرار گیرد. به خصوص که نحوه‌ی بیان روایت هم به گونه‌ای است که صحت صدور آن را زیر سوال می‌برد. از جمله ابان بن تغلب با آن همه احترام و ارادتی که به امام صادق علیه‌السلام دارد، در مقابل بیان حکم از سوی امام می‌گوید ما قبلاً فکر می‌کردیم گوینده و آورنده‌ی چنین حکمی شیطان است و بسا این‌که، امام در مقابل حیرت و ناباوری ابان بن تغلب تا آن حد که این حکم را یک حکم شیطانی می‌داند، به جای این که پاسخ توجیهی بدهد، صرفاً به بیان این که این حکم از سوی رسول خدا صادر شده اکتفا می‌کند و آنان را از توسل به قیاس و لوازم فاسد آن برحذر می‌دارد، در حالی که ابان متوسل به قیاس نشده و بیان اقتضای مسلم فهم و درک عقل را بیان کرد. آنچه بیان شد موید عدم صحت این روایت است (بنگرید به: مهرپور، ۱۳۷۹).

۷. قال النبی (ص) فی کتابه الی اهل یمن: «و فی النفس المومنه مائه من الابل (نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۸: ۲۹۶)

فهرست منابع

۱. ابن‌دریس حلی، محمد، السرائر، جلد دوم، قم: چاپ و نشر اسلامی، ۱۴۱۰ هـ.ق.
۲. ابن‌قدامه، المغنی، بیروت: دار النشر و الثقافه، ۱۴۰۲ هـ.ق.
۳. ابن‌قیم جوزی، محمد ابن ابی‌بکر، اعلام الموقعین، مکتبه التجاریه الکبری، ۱۳۷۴ هـ.ق.
۴. ابن‌الهام الحنفی، کمال‌الدین محمد بن عبدالواحد، شرح فتح القدر، قاهره: المکتبه التجاریه الکبری، ۱۳۵۶ هـ.ق.
۵. احمد ابن، ادریس، عوض، دیات، برگردان: علیرضا فیض، تهران: سازمان چاپ و انتشارات، چاپ

۶. باقری، احمد، «باز پژوهی متون قرآنی و روایی در باب دیه زن و مرد»، مجله‌ی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران: دانشگاه تهران، شماره‌ی ۷۴، زمستان ۱۳۸۵.

۷. آل بحر العلوم، سید محمد، بلغه الفقیه، جلد چهارم، تهران: مکتبه الصادق، ۱۴۰۳ هـ.ق.

۸. فتحی بهنسی، احمد، العقوبه فی الفقه الاسلامی، بیروت: دارالرائد العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ هـ.ق.

۹. جزیری، عبدالقادر، الفقه علی المذاهب الاربعه، جلد‌های چهارم و پنجم، بیروت: دارالتقلین، ۱۴۱۹ هـ.ق.

۱۰. حر عاملی، شیخ محمد بن حسن، و سائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، قم: مؤسسه‌ی آل‌البیت، ۱۴۲۱ هـ.ق.

۱۱. خطیب الشربینی، شمس‌الدین محمد، مغنی المحتاج، قم: دارالذخایر، ۱۳۶۹.

۱۲. خوئی، ابوالقاسم، مبانی تکمله المنهاج، جلد دوم، بیروت: دارالزهراء چاپ دوم، ۱۳۷۷.

۱۳. رشید رضا، محمد، تفسیر المنار، جلد نخست، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۶ هـ.ق.

۱۴. زراعت، عباس، شرح قانون مجازات اسلامی، تهران: شمشاد، چاپ دوم، ۱۳۸۰.

۱۵. شهید ثانی، زین‌الدین بن علی العاملی الجعفی، الروضه البهیة فی شرح الملعه الدمشقیه، بیروت: مؤسسه‌ی الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۵ هـ.ق.

۱۶. صالحی، فاضل، دیه یا مجازات مالی، قم: بوستان کتاب، چاپ سوم، ۱۳۷۸.

۱۷. صانعی، یوسف، توضیح المسائل، قم: میزان، ۱۳۸۰.

۱۷. صانعی، یوسف، فقه و زندگی ۳، قم: میثم تمار، ۱۳۸۴.

۱۸. طبرسی، فضل بن علی، مجمع البیان، تهران: ناصر خسرو، ۱۴۰۶ هـ.ق.

۱۹. طوسی، محمد بن حسن، الفهرست، قم: مؤسسه‌ی النشر الاسلامیه، ۱۴۱۷ هـ.ق.

۲۰. طوسی، محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الامامیه، تهران: ۱۳۸۷.

۲۱. عوده، عبدالقادر، التشریح الجنائی، بیروت: مؤسسه‌ی دارالعلم، ۱۴۰۳ هـ.ق.

۲۲. زیلعی، عثمان بن علی، تبیین الحقائق شرح کنز الدقائق، مشهد: آستان قدس رضوی، بی تا.

۲۳. کاتوزیان، ناصر، ارث، تهران: میزان، چاپ چهارم، ۱۳۸۹.

۲۴. گرچی، ابوالقاسم، آیات الاحکام، تهران: میزان، ۱۳۸۸.

۲۵. گرچی، ابوالقاسم، دیات، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۰.

۲۶. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت: مؤسسه‌ی الوفاء، ۱۴۰۳ هـ.ق.

۲۷. مطهری، مرتضی، نظام حقوق زن در اسلام، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۳.

۲۸. مقدس اردبیلی، احمد، مجمع الفوائد و البرهان فی شرح ارشاد و الأذهان، قم: مؤسسه‌ی نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، ۱۴۱۲ هـ.ق.

۲۹. موسوی خمینی، روح‌الله، تحریر الوسیله، جلد دوم، تهران: دارالکتب الإسلامیه، بی تا.

۳۰. مهرپور، حسین، «بررسی تفاوت دیه زن و مرد در قانون»، فصل‌نامه‌ی متین، شماره‌ی ۱۲ در www.balagh.net

۳۱. مهرپور، حسین، مباحثی از حقوق زن، تهران: مؤسسه‌ی اطلاعات، چاپ نخست، ۱۳۷۹.

۳۲. میرسعیدی، منصور، ماهیت حقوقی دیات، تهران: میزان، چاپ نخست، ۱۳۷۳.

۳۳. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، جلد سی و چهارم، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۸ هـ.ق.

۳۲. نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، بیروت: مؤسسه‌ی آل‌البیت الاحیاء التراث، ۱۴۰۸ هـ.ق - ۱۹۸۸ م.

توهین و افتراء در نظم حقوقی کنونی

محسن سامری، کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی

در آمد

توهین و افتراء از جمله جرایم علیه شخصیت معنوی اشخاص می‌باشد. در علم روان‌شناسی، شخصیت مجموعه کردار، رفتار یا عواطف و یا سایر واکنش‌های روانی فرد است که او را از دیگران متمایز می‌سازد. جرایم علیه شخصیت معنوی، شخص را از لحاظ روانی و حیثیتی در وضعیت نامناسب قرار می‌دهد و اثرات سوء آن تا مدت‌ها بر پیکره‌ی روحی شخص سنگینی می‌نماید.

این نوشتار با بیان نقاط اشتراک و افتراق جرایم علیه تمامیت معنوی اشخاص در قانون مجازات اسلامی، به توصیف شرایط و ویژگی‌های اختصاصی جرایم فوق می‌پردازد.

۱. جرم توهین

مطابق ماده‌ی ۶۰۸ قانون مجازات اسلامی: «توهین به افراد از قبیل فحاشی و استعمال الفاظ رکیک چنان‌چه موجب حد قذف نباشد به مجازات شلاق تا (۷۴) ضربه و یا پنجاه هزار ریال تا یک میلیون ریال جزای نقدی خواهد بود».

توهین در لغت به معنای خوار کردن، خوار داشتن، سبک داشتن، خفیف کردن و سست کردن آمده است (معین، ۱۳۷۹: ۳۱۲) و در اصطلاح حقوقی، هر فعلی را گویند که در نظر عرف موجب کسر شأن یا تخفیف و پست شمردن طرف گردد (پاد، ۱۳۴۷: ۳۴۲).

تهمت و بهتان به معنای دروغ بستن است و کسی که در حضور دیگران نقایص و معایب فرد را که ساخته‌ی ذهن شخص و متضمن عمل ناروایی است، اعلام نماید، تهمت و بهتان

زده است. هم‌چنین است نسبت دادن امری خلاف واقع غیر از جرم که موجب اذیت و آزار شنونده گردد.

مصادیق جرم توهین در قانون مجازات اسلامی عبارتند از: توهین به افراد عادی یا توهین ساده (ماده‌ی ۶۰۸)، که موضوع بحث ما را تشکیل می‌دهد؛ توهین به اعتبار شخصیت مخاطب، شامل توهین به شخصیت حکومتی (ماده‌ی ۶۰۹) و توهین به شخصیت مذهبی (ماده‌ی ۵۱۳)؛ توهین به شخصیت حکومتی و مذهبی (ماده‌ی ۵۱۴)؛ توهین به شخصیت سیاسی (ماده‌ی ۵۱۷)؛ و توهین به شخصیت سنی و جنسی (ماده‌ی ۶۱۹) است.

۱-۱. عنصر مادی جرم توهین است

رفتار فیزیکی جرم توهین عبارت است از به کار بردن الفاظی که صریح یا ظاهر در توهین باشد و یا ارتکاب اعمال و انجام حرکاتی که به لحاظ عرفیات جامعه و با در نظر گرفتن شرایط زمانی و مکانی و موقعیت اشخاص، موجب تخفیف و تحقیر آنان شود و با عدم ظهور الفاظ، توهین تلقی نمی‌گردد.

عنصر مادی جرم توهین از نوع فعل است که ممکن است مثبت معنوی و مثبت مادی باشد و توهین ممکن است لفظی یا فعلی باشد. با این وجود خشونت در گفتار، گرچه بی‌نزاکتی است، ولی توهین نمی‌باشد (متین، بی تا: ۱۰۷). البته برخی نویسندگان معتقدند ترک فعل به نحوی که عرفاً موجب تخفیف گردد، توهین محسوب می‌شود (پاد، ۱۳۴۷: ۳۴)؛ مانند این که نام شخصی را به قصد اهانت به صورت عادی (بدون لقب) به کار برند و یا در مواردی به قصد

اهانت از احترام گذاشتن به کسی خودداری کنند (گلدوزیان، ۱۳۸۴: ۳۲۲).

به نظر می‌رسد پذیرش توهین به شکل ترک فعل مغایر با اصل تفسیر قوانین کیفری به نفع متهم می‌باشد و مثال فوق در خصوص ترک فعل می‌تواند محل علایق و آزادی‌های فردی باشد.

توهین گاه ذاتی و گاهی مفهومی است. در توهین ذاتی، موهن بودن واژه‌ای که به کار می‌بریم، واضح است. لفظ رکیک ذاتاً موهن است. در توهین مفهومی، الفاظی که منطوقاً موهن نیست، ولی مفهوم آن موهن است، به کار می‌رود و لذا موهن بودن آن باید احراز شود. برخی از افعال و الفاظ ذاتاً موهن نمی‌باشند، بلکه به واسطه‌ی طرز تلفظ آن و نیز موقعیت زمانی و مکانی و یا شخصیت طرف موهن تلقی می‌شود. در حکم شماره‌ی ۱۵۶۵ با تاریخ ۱۳۱۹/۵/۱۷ صادره از شعبه‌ی پنجم دیوان عالی کشور آمده است: «فحش بودن یا فحش نبودن یک لفظ، مفهومی است که به اعتبار زمان و مکان تغییر پذیر می‌باشد و تشخیص آن با در نظر گرفتن عرف و عادت زمان و مکان و شخصیت طرفین بر عهده‌ی دادگاه است. دادگاه باید لفظ و یا عملی را که توهین آور تشخیص داده است، به طور کامل در دادنامه ذکر کند و اجمال در این مورد از موجبات نقض فرجامی خواهد بود».

در مورد تعیین مصداق اهانت، در سال ۱۳۷۹ از سوی مجلس شورای اسلامی تفسیری ارائه شد که ملاک عرف را مورد نظر قرار داده و بر اساس آن مصادیق توهین را دادگاه با توجه به

عرف معین می کند.

توهین باید به طور مستقیم صورت گیرد؛ یعنی با به کار بردن الفاظی که مستقیماً شخص را مورد خطاب قرار دهد. توهین ممکن است کتبی یا شفاهی باشد. برخی نویسندگان حقوقی بر این باورند که با توجه به اطلاق قانون، توهین می تواند به صورت حضوری یا غیابی باشد (شکری و قادر، ۱۳۸۵: ۶۴۸؛ گلدوزیان، ۱۳۸۴: ۳۲۱) و برخی نیز بر این اعتقادند که توهین باید به صورت حضوری باشد (میر محمد صادقی، ۱۳۸۲: ۷۵).

به اعتقاد نگارنده در این خصوص باید قائل به تفکیک شد؛ به این صورت که توهین شفاهی در صورتی مجرمانه محسوب می شود که در حضور شخص انجام پذیرد. این نظر منطبق با اصل تفسیر قوانین کیفری به نفع متهم است؛ دیگر این که اگر توهین شفاهی به صورت غیابی مجرمانه محسوب شود، تعیین حد و مرز آن با عمل شرعی غیبت تا حدودی با مشکل مواجه خواهد شد.

اگر توهین به صورت کتبی یا در قالب تصویر از طریق نقاشی یا کاریکاتور صورت پذیرد، این عمل مجرمانه محسوب می شود و استثنائاً در خصوص توهین به مقام رهبری، شفاهی یا کتبی و حضوری یا غیابی، توهین مصداق می یابد.

برخی از حقوق دانان معتقدند که توهین باید به صورت علنی باشد (گلدوزیان، ۱۳۸۲: ۵۰۵) و برخی دیگر بر این باورند که جز در موارد مصرح در قانون از جمله ماده ۵۱۷ قانون مجازات اسلامی، ضرورتی به علنی بودن توهین نیست (شکری و قادر، ۱۳۸۵: ۶۴۸؛ میر محمد صادقی، ۱۳۸۲: ۱۵۹).

مقصود از علنی بودن، ارتکاب بزه در مرئی و منظر عموم است، اعم از این که محل ارتکاب آن عمومی باشد یا نباشد یا ارتکاب آن در اماکنی باشد که معدّ پذیرش عموم است (بند الف ماده ۲۱۴ مکرر قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۵۲).

رویه‌ی قضایی معیار علنی بودن را، ارتکاب رفتار نزد جمعیتی بیش از سه نفر می داند (بنگرید به: پیمانی، ۱۳۸۵: ۹۰). به اعتقاد نگارنده توهین به صورت علنی یا غیر علنی مجرمانه محسوب می شود و منظور از غیر علنی بودن، حضور افراد از یک تا سه نفر در صحنه‌ی جرم می باشد.

در جرم توهین صرف موهن بودن رفتار یا لفظ کافی است؛ زیرا قانون گذار تنها نظر به حیثیت افراد دارد. بنابر این بزه توهین به صورت غیر علنی نیز می تواند موهن باشد و حیثیت شخص را دچار خدشه کند. چنان چه شخص سومی در صحنه‌ی ارتکاب حضور نداشته باشد، جرم دانستن رفتار با اشکال رو به رواست.

به اعتقاد برخی از حقوق دانان ارتجالی یا ابتدایی بودن توهین ضروری است. یعنی عمل کسی که در پاسخ به توهین شفاهی دیگری به او توهین می نماید، جرم نیست (پاد، ۱۳۴۷: ۳۴۵؛ کشاورز، ۱۳۷۶: ۵۹). اداره‌ی حقوقی قوه‌ی قضائیه طی نظر مشورتی شماره‌ی ۷/۳۲۵۳ مورخ ۱۳۵۹/۶/۲۲ ارتجالی بودن توهین را شرط دانسته است. با این وجود برخی از حقوق دانان معتقدند با عنایت به این که مقنن چنین امری را موجب سقوط کیفر ندانسته است، مرتکب تنها می تواند از کیفیات مخففه بهره مند شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۷: ۱۸۲؛ میر محمد صادقی، ۱۳۸۶: ۱۵۸).

در خصوص نظرات فوق باید قائل به احتیاط شد و شرایط و اوضاع و احوال قضیه را با توجه به مواقعی که توهین به صورت شفاهی یا کتبی، حضوری یا غیر حضوری و علنی یا غیر علنی است، در نظر گرفت و دادرس باید این شرایط را مورد ملاحظه قرار دهد.

در توهین راست یا دروغ بودن نسبت‌ها شرط نیست و مهم این است گفتار یا رفتار در نظر عرف وهن آور و سبک کننده باشد (گلدوزیان، ۱۳۸۴: ۳۲۱).

بزه دیده‌ی جرم شخص حقیقی می باشد؛ زیرا

کلمه‌ی افراد ظهور در اشخاص حقیقی دارد. طبق رأی شماره‌ی ۱۲۸۳ مورخ ۱۳۲۶/۹/۵ صادره از شعبه‌ی پنجم دیوان عالی کشور، توهین به افراد جرم می باشد و توهین به شخص حقوقی، توهین به اعضا و روسای آن محسوب نمی گردد.

هم‌چنین بزه دیده‌ی جرم باید شخص معین باشد. دادنامه‌ی شماره‌ی ۱۳۲۴ مورخ ۱۳۲۴/۸/۱۶ صادره از شعبه‌ی دوم دیوان عالی کشور، در این زمینه آورده است: طرف اهانت باید معین باشد. لذا توهین به طبقه و گروهی از اشخاص بدون ذکر مصادیق خاص، توهین کیفری نیست؛ نظیر آن که بگوید همه‌ی کارکنان دولت با این سازمان رشوه خوار هستند. طبق نظر مشورتی شماره‌ی ۷/۲۱۵۴ مورخ ۱۳۷۸/۴/۱۶ اداره‌ی حقوقی قوه‌ی قضائیه، کارکنان کمیته‌ی امداد امام خمینی مأمور دولت نمی باشند و توهین به آن‌ها مشمول ماده‌ی ۶۰۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ است.

در جرم توهین، قصد نتیجه شرط نمی باشد و به صرف ارتکاب عمل، جرم محقق می شود. بنابر این توهین جرمی مطلق است و نیازی به تحقق نتیجه یعنی اذیت و آزار مخاطب ندارد (گلدوزیان، ۱۳۸۴: ۳۲۲؛ شکری و قادر، ۱۳۸۵: ۶۴۸؛ میر محمد صادقی، ۱۳۸۲: ۵۹).

۲-۱. عنصر معنوی جرم توهین

اصل بر این است که کلیه‌ی جرایم عمدی محسوب می شوند؛ زیرا قانون گذار وقتی رفتاری را مستوجب کیفر می داند که مرتکب در آن عمد داشته باشد. لذا عنصر معنوی در جرم توهین متشکل از سوء نیت عام (عمد در توهین کردن) می باشد؛ یعنی این که شخص باید در موهن بودن لفظ یا واژه‌ای که به کار می برد، علم و آگاهی داشته باشد و نیازی به تحقق نتیجه یعنی قصد تحقیر و هتک حرمت شخص سوء نیت خاص نیست.

برخی حقوق دانان قصد کوچک کردن و هتک حرمت دیگری را به عنوان سوء نیت خاص،



شرط تحقق این جرم می‌دانند (آقایی نیا، ۱۳۸۲: ۲۲). به نظر می‌رسد همین که استعمال الفاظ در نظر عرف موهن باشد، جرم محسوب می‌گردد؛ صرف نظر از این که شخص قصد کوچک کردن دیگری را داشته باشد یا نداشته باشد و تأثیر گذار بودن الفاظ موهن در شخص نیز لازم نیست.

۲. افترا

مطابق ماده‌ی ۶۹۷ قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۵): «هر کس به وسیله اوراق چاپی یا خطی یا به وسیله درج در روزنامه و جراید یا نطق در مجامع یا به هر وسیله دیگر به کسی امری را صریحاً نسبت دهد یا آن را منتشر نماید که مطابق قانون آن امر جرم محسوب می‌شود و نتواند صحت آن اسناد را ثابت نماید جزء در مواردی که موجب حد است، به یک ماه تا یک سال حبس و تا هفتاد و چهار ضربه شلاق یا یکی از آن‌ها حسب مورد محکوم خواهد شد. تبصره: در مواردی که نشر آن امر اشاعه فحشا محسوب گردد هر چند بتواند صحت اسناد را ثابت نماید، مرتکب به مجازات مذکور محکوم خواهد شد.»

افتراء در لغت به معنای تهمت زدن، به دروغ نسبت خیانت یا عمل بد به کسی دادن و بهتان آمده است (معین، ۱۳۷۹، ج ۱: ۱۱۷۱) و در اصطلاح حقوقی، نسبت دادن عمدی و صریح جرمی به دیگری به هر وسیله و عجز از اثبات صحت آن می‌باشد. هم چنین به انتساب امر مجرمانه یا انتشار جرم انتسابی به یکی از طرق قانونی و امثال آن تعریف شده است (گلدوزیان، ۱۳۸۲: ۳۲۷).

ملاک تشخیص اشاعه‌ی فحشا را موازین عرفی و شرعی دانسته‌اند (همان: ۲۴۰). برخی معتقدند مقصود از مواردی که نشر امر موجب اشاعه فحشا گردد، شایع نمودن مسائل جنسی است (کشاورز، ۱۳۷۶: ۱۱۶) برخی نیز به این نظرند که انتشار اسناد موجب اشاعه‌ی فحشا، با در نظر گرفتن مقتضیات زمانی و مکانی ممکن است افترا باشد. (شکری و قادر، ۱۳۸۵: ۸۶۶).

اگر افترا به صورت اعلام جرم باشد، انتساب عنوان مجرمانه به دیگری باید جنبه‌ی ابتدایی و ارتجالی داشته باشد. به همین مناسبت اگر کسی در مقام دفاع از خود، بر خلاف واقع عمل مجرمانه‌ی او را به دیگری نسبت دهد، مفتری نخواهد بود؛ مانند این که متهم در پاسخ به سوال بازپرس، به دروغ دیگری را مرتکب جرم معرفی نماید.

انتشار مطالب مشتمل بر افترا و الفاظ رکیک و توهین آمیز نسبت به افراد به وسیله‌ی مطبوعات، جرم و قابل مجازات می‌باشد (نظر مشورتی شماره‌ی ۷/۵۹۹۹ مورخ ۱۳۶۷/۹/۹ اداره‌ی حقوقی قوه‌ی قضاییه).

۱-۲. عنصر مادی جرم افترا

کلیه‌ی مصادیق جرم افترا به صورت فعل می‌باشد و این جرم با ترک فعل محقق نمی‌شود (گلدوزیان، ۱۳۸۴: ۴۲۴).

از قید عبارت «نطق در مجامع» بر می‌آید که افترا می‌تواند به صورت شفاهی نیز تحقق یابد. نفس عملی که به دیگری اسناد داده می‌شود باید به موجب قانون جرم باشد و اسناد اعمالی که حسب مورد تخلف انضباطی، انتظامی یا اداری تلقی شوند یا طبق موازین شرعی ممنوع شده باشند، مشمول این ماده نمی‌شود. در عین حال نسبت دادن امر خلاف واقع غیر از جرم به دیگری، هر گاه به طرق مذکور در ماده‌ی ۶۹۸ (در غیر موارد شفاهی) و با مقاصد مذکور (به قصد اضرار به غیر و تشویش اذهان عمومی) در این ماده صورت گیرد، اشاعه‌ی اکاذیب است و هر گاه امر انتسابی به مقاصد و طرق مذکور در ماده‌ی ۶۹۸ نبوده و فعل نیز جرم نباشد، ولی عملی باشد که شرعاً حرام است، نظیر روزه خواری، اسناد مذکور به موجب تبصره‌ی

۲ ماده‌ی ۱۴۰ قانون مجازات اسلامی افترای ساده محسوب می‌شود. اگر عمل ارتكابی جرم نباشد و شامل مقاصد و طرق مندرج در ماده‌ی ۶۹۸ نبوده و شرعاً نیز حرام نباشد، فاقد وصف جزایی است (گلدوزیان، ۱۳۸۲: ۲۴؛ شکری و قادر، ۱۳۸۵: ۸۶۳ و ۸۶۸).

ملاک تحقق جرم افترا این است که عمل انتسابی در زمان انتساب جرم باشد. هم چنین افترا جرمی آنی است. بنابر این اگر امروز امری را که جرم است به دیگری نسبت دهد و روز بعد قانونی وضع شود و از آن رفتار سلب عنوان مجرمانه کند، جرم محقق شده است، مگر این که قائل به آن باشیم که تا صدور حکم قطعی دادگاه مبنی بر برائت مفتری علیه، جرم افترا محقق نمی‌شود (گلدوزیان، ۱۳۸۲: ۲۴۰؛ همو، ۱۳۸۴: ۴۲۴).

انتساب امر مجرمانه باید صریح باشد؛ نسبت دادن با ایما و اشاره موجب تحقق افترا نمی‌گردد و ضرورت دارد که به نوع جرم تصریح شود. لذا اگر کسی با قصد مزاح و شوخی جرمی را به دیگری نسبت دهد یا حرفی که زده دو پهلو باشد و بیش از یک معنی از آن به ذهن متبادر شود، عمل وی افترا نخواهد بود (شکری و قادر، ۱۳۸۵: ۸۶۵؛ گلدوزیان، ۱۳۸۲: ۲۴۱). یکی از نویسندگان حقوقی در خصوص انتساب صریح، قائل به این نظر است که لازم است ماهیت و حدود توصیفی عمل نسبت داده شده، بدون ابهام با یکی از مواد قوانین کیفری منطبق شود و ذکر عبارات کلی و مبهم مانند بدکاره و فاسق کافی نیست (پاد، ۱۳۴۷: ۳۰۰-۳۰۱).

افترا می‌تواند به صورت حضوری یا غیابی باشد. افترا به صورت علنی یا غیر علنی مجرمانه محسوب می‌شود و منظور از غیر علنی در اینجا، حضور یک تا سه نفر در صحنه‌ی ارتكاب جرم است. اگر شخص سومی در صحنه‌ی ارتكاب جرم حضور نداشته باشد، بین حالات زیر باید قائل به تفکیک شد:

نخست، اگر شخص «الف» تنها در حضور شخص قربانی امر مجرمانه را به طور صریح،

اما شفاهی نسبت دهد، در مجرمانه محسوب داشتن این عمل دچار مشکل شویم؛ زیرا این حالات، مرحله‌ی اثبات دادرسی را با توجه به رویه‌ی قضایی موجود با مشکل مواجه می‌کند. از ادامه‌ی تأثیرات منفی رفتار بر روی شخص قربانی جلوگیری به عمل می‌آورد.

اگر شخص «الف» در حضور شخص قربانی امر مجرمانه‌ای را به طور صریح و کتبی به وی نسبت دهد، با احراز سایر شرایط می‌توان شخص را به عنوان مفتری محکوم نمود؛ زیرا تأثیرات منفی افترای نوشتاری شدیدتر از نوع شفاهی آن است؛ زیرا ممکن است این نوشته در اختیار افراد دیگری نیز قرار گیرد.

در خصوص این که آیا ابتدایی و ارتجالی بودن اسناد در افترا شرط می‌باشد یا خیر، نظرات متفاوتی ابراز شده است. برخی حقوق دانان معتقدند اسناد جرم به دیگری در مقام دفاع از خود در برابر اتهام به آن جرم افترا نمی‌باشد (پاد، ۱۳۴۷: ۳۱۰).

به نظر می‌رسد دادرسی کیفری باید شرایط ابتدایی و ارتجالی بودن اسناد در افترا را با توجه به اوضاع و احوال قضیه و موقعیت زمانی و مکانی طرفین در نظر گیرد؛ و در مواقعی که این عمل نزد مقامات رسمی مانند دادگاه یا در مقام دفاع از شخص یا احقاق حق صورت گیرد متفاوت است و احراز این موارد و تطبیق آن با شرایط و اوضاع و احوال حاکم بر قضیه بر عهده‌ی دادرسی دادگاه می‌باشد.

حکم شماره‌ی ۱۵۸۶ مورخ ۱۳۱۷ صادره از دادگاه عالی انتظامی قضات در این زمینه آورده است: اگر افترا به صورت اعلام جرم باشد، انتساب عنوان مجرمانه به دیگری باید جنبه‌ی ابتدایی و ارتجالی داشته باشد. به همین مناسبت اگر کسی در مقام دفاع از خود، بر خلاف واقع عمل مجرمانه‌ای را به دیگری نسبت دهد، مفتری نخواهد بود؛ مانند این که متهم در پاسخ به سوال بازپرس، به دروغ دیگری را مرتکب جرم معرفی نماید.

تحقق جرم افترا منوط به این است که شخص

نسبت دهنده نتواند صحت اسناد را ثابت نماید؛ البته به غیر از مواردی که نشر آن امر موجب اشاعه‌ی فحش می‌گردد (تبصره‌ی ماده‌ی ۶۹۷).

افترا به متوفی چنان چه موجب هتک حرمت بازماندگان شود، در اجرای ماده‌ی ۳۰ قانون مطبوعات قابل تعقیب است^(۱).

مصادیق مندرج در ماده‌ی ۶۹۷ قانون مجازات اسلامی تمثیلی می‌باشد، ولی در طرق ارتکاب آن‌ها باید مشابهت رعایت شود (گلدوزیان، ۱۳۸۲: ۲۳۹-۲۴۰).

افترا در زمره‌ی جرایم مطلق به شمار می‌رود و صرف نظر از این که شخص قربانی مورد سوء ظن روحی و روانی و حیثیتی قرار گیرد یا خیر، محقق می‌شود.

۲-۲. عنصر معنوی جرم افترا

مرتکب باید به انتساب عمل مجرمانه و کذب بودن موارد استنادی علم و آگاهی داشته باشد (سوء نیت عام). به برخی آراء صادر شده در این زمینه می‌پردازیم:

به اعتقاد برخی از حقوق دانان ارتجالی یا ابتدایی بودن توهین ضروری است. یعنی عمل کسی که در پاسخ به توهین شفاهی دیگری به او توهین می‌نماید، جرم نیست

نسبت دادن جرم به افراد وقتی قابل تعقیب است که نسبت دهنده با قصد افترا و سوء نیت این اقدام را بنماید.

قصد افترا و سوء نیت از ارکان تشکیل دهنده‌ی بزه افترا است.

بیان شد که تحقق جرم افترا نیازی به تحقق نتیجه‌ی مجرمانه و وارد آمدن ضرر حیثیتی و

روحی و روانی به شخص مخاطب ندارد. به طریق اولی، عمد در نتیجه یا سوء نیت خاص در این جرم منتفی است.

اگر شاکی در مقام احقاق حق و رفع تظلم از خود علیه کسی شکایت کند و نتواند صحت اسناد را به اثبات برساند، به عنوان مفتری قابل مجازات نیست؛ زیرا در اعلام شاکی، عنصر معنوی جرم افترا وجود ندارد و به دور از عدالت است که به جای رفع ظلم، شاکی را به عنوان مفتری کیفر دهیم.

اداره‌ی حقوقی قوه‌ی قضاییه طی نظر مشورتی شماره‌ی ۷/۳۸۴۹ مورخ ۱۳۶۴/۶/۳۶ در این زمینه بیان می‌دارد: چنان چه کسی در مقام تظلم و احقاق حق، دیگری را متهم نماید و سوء نیتی نداشته باشد، مفتری به حساب نمی‌آید. هم چنین در حکم شماره‌ی ۲۶۸۴ مورخ ۱۳۱۹/۸/۲۵ صادره از دادگاه عالی انتظامی قضات آمده است: وقتی تظلم و شکایت مصداق افترا است که از شکایت معلوم شود مقصود شاکی اظهار دروغ برای اضرار متشکی عنه بوده و این قضیه باید در نظر دادگاه محرز شود.

۳. وجوه اشتراک جرایم توهین و افترا

۱- عنصر مادی جرایم توهین و افتراء به صورت فعل می‌باشد و با ترک فعل قابل تحقق نیست. عده‌ای جرم توهین را با ترک فعل محقق می‌دانند.

۲- در هر دوی این جرایم، ارتکاب جرم به وسیله‌ی شخص حقیقی صورت می‌گیرد و شخص حقیقی باید معین باشد.

۳- توهین و افترا می‌تواند به صورت شفاهی یا کتبی باشد.

۴- توهین و افترا می‌تواند به صورت حضوری یا غیابی باشد.

۵- توهین و افترا می‌تواند علنی یا غیر علنی باشد.

۶- هر دو جرم، در زمره‌ی جرایم آنی به شمار می‌روند؛ یعنی جرایمی که در یک لحظه از زمان به وقوع می‌پیوندد.



۷- هر دو از جرایم مطلق به شمار می‌روند و به صرف ارتکاب عمل جرم محقق می‌شود.

۸- هر دوی این جرایم در راستای ماده‌ی ۲۲۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ قابل گذشت می‌باشند.

۹- در هر دوی این جرایم، ابتدایی و یا ارتجالی بودن فعل مرتکب با احراز شرایط و در نظر گرفتن اوضاع و احوال قضیه می‌تواند مورد شرط قرار گیرد.

۴. وجوه افتراق جرایم توهین و افترا

۱- توهین در قالب لفظ یا از طریق تصاویر و رفتار صورت می‌گیرد، ولی افترا از طریق نوشته یا گفتار قابل تحقق است.

۲- توهین لزوماً متضمن اسناد و اخبار نمی‌باشد، بلکه عمل ارتكابی به نحوی از انحاد در حیثیت متضرر از جرم نوعی وهن را وارد می‌نماید، ولی افترا لزوماً متضمن اسناد و اخبار است.

۳- در جرم توهین، الفاظ رکیک و ناپسند به دیگری نسبت داده می‌شود، ولی در جرم افترا عملی که شخص به دیگری نسبت می‌دهد، مجرمانه است.

۴- در هر دوی این جرایم نیازی به سوء نیت

خاص یا عمد در نتیجه نمی‌باشد؛ با این تفاوت که در جرم توهین، سوء نیت عام مفروض است و نیازی به اثبات ندارد؛ یعنی فرض بر این است که مرتکب نسبت به موهن بودن لفظ یا عمل خود علم داشته است، اما در جرم افتراء، سوء نیت مفروض است.

برآمد

۱- شرط مجرمانه بودن اسناد جرم عجز از اثبات صحت آن است. لذا اگر کسی بتواند صحت اسناد را اثبات نماید، موجبی برای مجازات نیست.

۲- در مواردی که شخص امر مجرمانه ای را به دیگری نسبت می‌دهد، باید در خصوص اثبات صحت اسناد آن به صورت ذیل قائل به تفکیک شد:

نخست، انتساب امر مجرمانه از سوی اشخاص ذی‌نفع در قضیه متفاوت از وقتی است که شخص نفعی در قضیه ندارد.

دوم، مورد بعد در خصوص اثبات صحت اسناد، باید به اوضاع و احوال و شرایط زمانی و مکانی شخص خاطی توجه شود. مانند آن که شخصی نزد جمعیتی اعلام کند که فرضاً مدیر فلان

شرکت، بانک یا موسسه که به طور قانونی یا غیر قانونی تشکیل شده است، اقدام به اخذی یا کلاهبرداری از مردم می‌نماید. در این مورد چون شخص، افرادی جمعیت را از وجود یک خطر یا ضرر احتمالی در آینده آگاه می‌کند و نفع فرد و جامعه را مد نظر قرار می‌دهد، می‌تواند در صورت اثبات درستی مطالب خود معاف از مجازات شود.

۳- در خصوص این که شخصی پس از صدور حکم قطعی کیفری، همان جرم را به وی نسبت دهد یا آن را منتشر نماید، جرمی محقق نشده و مستنبط از تبصره‌ی یک ماده‌ی ۱۸۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، با اندکی تسامح اهانت به شخص محسوب می‌شود.

۴- جرم انگاری مندرج در تبصره‌ی ۱ ماده‌ی ۱۸۸ قانون پیش گفته در رابطه با شخص مفتخری، به لحاظ این که این قانون شکلی است، خالی از ایراد نمی‌باشد و قسمت اخیر این تبصره می‌تواند به این صورت اصلاح شود: «... متخلف از این تبصره، به مجازات مقرر در قانون مجازات اسلامی محکوم می‌شود».

پی‌نوشت‌ها

۱. ماده‌ی ۳۰ قانون مطبوعات. مقرر می‌دارد: انتشار هر نوع مطلب مشتمل بر تهمت یا افترا یا فحش و الفاظ رکیک یا نسبت‌های توهین‌آمیز و نظایر آن نسبت به اشخاص ممنوع است. مدیرمسئول جهت مجازات به محاکم قضایی معرفی می‌گردد و تعقیب جرایم مذکور، موکول به شکایت شاکی خصوصی است و در صورت استرداد شکایت، تعقیب در هر مرحله ای که باشد متوقف خواهد شد. تبصره‌ی ۱- در موارد فوق شاکی (اعم از حقیقی یا حقوقی) می‌تواند برای مطالبه خسارتی که از نشر مطالب مذکور بر او وارد آمده به دادگاه صالحه شکایت نموده و دادگاه نیز مکلف است نسبت به آن رسیدگی و حکم متناسب صادر نماید.

تبصره‌ی ۲- هرگاه انتشار مطالب مذکور در ماده فوق راجع به شخص متوفی بوده ولی عرفاً هتاکی به بازماندگان وی به حساب آید، هر یک از ورثه قانونی می‌توانند از نظر جزایی یا حقوقی طبق ماده و تبصره فوق اقامه دعوی نمایند.

فهرست منابع

۱. آقایی نیا، حسین، *تقریرات جرایم علیه شخصیت معنوی اشخاص*، تهران: دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران، ۱۳۸۲-۱۳۸۱.
۲. یاد، ابراهیم، *حقوق کیفری اختصاصی - جرایم علیه اشخاص*، جلد دوم، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۴۷.
۳. پیمانسی، ضیاءالدین، *حقوق کیفری اختصاصی ۳، جرایم علیه امنیت و آسایش عمومی*، تهران: میزان، چاپ هفتم، ۱۳۸۵.

۴. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، *ترمیم‌لوی حقوق*، تهران: گنج دانش، چاپ نوزدهم، ۱۳۸۷.
۵. زراعت، عباس، *شرح قانون مجازات اسلامی - تعزیرات*، جلد دوم، کاشان: فیض، چاپ دوم، ۱۳۷۷.
۶. شکری، رضا و سیروس، *قانون مجازات اسلامی در نظم حقوقی کنونی*، تهران: مهاجر، چاپ پنجم، ۱۳۸۵.
۷. علی‌آبادی، عبدالحسین، *موازین قضایی*، جلد دوم، تهران: حسینیه ارشاد، چاپ چهارم، ۱۳۳۸.
۸. کشاورز، بهمن، *مجموعه محشای تعزیرات*، تهران: گنج دانش، چاپ دوم، ۱۳۷۶.
۹. گلدوزیان، ایرج، *حقوق جزای اختصاصی*، تهران: دانشگاه تهران، چاپ پنجم، ۱۳۸۲.
۱۰. گلدوزیان، ایرج، *محشای قانون مجازات اسلامی*، تهران: مجد، چاپ ششم، ۱۳۸۴.
۱۱. متین، احمد، *مجموعه رویه قضایی - قسمت جزایی*، تهران: آفتاب، بی تا.
۱۲. معین، محمد، *فرهنگ فارسی*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۹.
۱۳. میر محمد صادقی، حسین، *حقوق کیفری اختصاصی - جرایم علیه امنیت و آسایش عمومی*، تهران: میزان، چاپ سوم، ۱۳۸۲.
۱۴. نوروزی، نادر، *جرایم خرد علیه نظم عمومی*، مجله‌ی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی، شماره‌ی ۶۶، دی ماه ۱۳۸۵.

تأملی بر جرایم ثبتی در حکم کلاهبرداری

هانی محمودی، کارشناس حقوق

قسمت پایانی

در قسمت قبل، در ماهیت جرایم ثبتی و وجه تمایز آن مطالبی گفته شد و نیز دو مورد از موارد پنج‌گانه‌ی تبلور حالات جرایم ثبتی اسناد و املاک در حکم کلاهبرداری بررسی شد. در این قسمت ادامه‌ی بحث را پی می‌گیریم.

در قسمت قبل، در ماهیت جرایم ثبتی و وجه تمایز آن مطالبی گفته شد و نیز دو مورد از موارد پنج‌گانه‌ی تبلور حالات جرایم ثبتی اسناد و املاک در حکم کلاهبرداری بررسی شد. در این قسمت ادامه‌ی بحث را پی می‌گیریم.

متصرف قلمداد نمودن و تقاضای ثبت، برای تحقق جرم مذکور کافی نیست، بلکه لازم است. ملک در تصرف دیگری باشد، اما تعلق ملک به غیر شرط نیست.

۴-۲. ثبت شدن ملک در دفتر املاک اداره‌ی ثبت اسناد و املاک به نام مرتکب: در این خصوص رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۴۲۵۳ مورخ ۱۳۳۸/۹/۱۳ اشعار می‌دارد: «تحقق وقوع بزه ثبت ملک متصرفی غیر موضوع ماده‌ی ۱۰۹ قانون ثبت موقوف به ثبت آن ملک به نام متقاضی در دفتر املاک می‌باشد...». هم چنین مطابق ماده‌ی ۲۱ قانون ثبت: «پس از اتمام عملیات مقدماتی ثبت، ملک در دفتر املاک ثبت شده و سند مالکیت مطابق ثبت دفتر املاک داده می‌شود» (پیر داده، ۱۳۸۰: ۱۱۸). در این ماده، تقاضای ثبت از کسی که متصرف ملکی نبوده و خود را متصرف آن قلمداد کرده است، در حالی که دیگری متصرف آن بوده، جرم شناخته شده و برای آن مجازات کلاهبرداری مقرر گردیده است، اما باید دانست که صرف متصرف قلمداد کردن و تقاضای ثبت نمودن برای تحقق جرم کافی نیست، بلکه باید آن ملک در تصرف دیگری باشد تا رکن جرم موضوع ماده‌ی ۱۰۹ محقق شود. بنابراین اگر کسی خود را متصرف ملکی که در تصرف دیگری نیست، قلمداد کند و تقاضای ثبت آن را بنماید، مشمول ماده‌ی ۱۰۹ نخواهد بود.

به موجب حکم شماره‌ی ۲۶۲۹ مورخ

در قسمت قبل، در ماهیت جرایم ثبتی و وجه تمایز آن مطالبی گفته شد و نیز دو مورد از موارد پنج‌گانه‌ی تبلور حالات جرایم ثبتی اسناد و املاک در حکم کلاهبرداری بررسی شد. در این قسمت ادامه‌ی بحث را پی می‌گیریم.

۲. متصرف قلمداد نمودن خود نسبت به ملک دیگری من غیر حق:

به موجب ماده‌ی ۱۰۹ قانون ثبت: «هر کس نسبت به ملکی که در تصرف دیگری بوده، خود را متصرف قلمداد کرده و تقاضای ثبت کند کلاهبردار محسوب می‌شود. اختلافات راجع به تصرف در حدود شمول این ماده نیست». رکن قانونی جرم موصوف افزون بر ماده‌ی ۱۰۹ قانون ثبت، ماده‌ی یک قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء، اختلاس و کلاهبرداری نیز می‌باشد.

رکن مادی این جرم، مرکب بوده و اجزای آن عبارت است از:

۱-۲. فعل مثبت مادی: متصرف قلمداد نمودن تحت هر یک از عناوین مجاز و به تبع آن تقاضای ثبت ملک از سوی مرتکب لازم است. تقاضای ثبت تقاضا در ثبت عادی و تکمیل اظهارنامه‌ی ثبتی در ثبت عمومی و تسلیم آن به اداره‌ی ثبت اسناد و املاک محل وقوع ملک صورت می‌پذیرد. از این رو جرم مورد نظر با ترک فعل محقق نمی‌شود؛

۲-۲. متقلبانه بودن عمل یا اعمال ممنوعه؛
۲-۳. در تصرف دیگری بودن ملک: صرف



اصطلاح مدعی خصوصی در ماده‌ی ۱۱۱ قانون ثبت، مترادف شاکی خصوصی است؛ زیرا در زمان تصویب ماده‌ی ۱۱۱ قانون ثبت (سال ۱۳۱۰) فرق بین مدعی خصوصی در قانون مشخص نگردیده بود و پس از آن، ماده‌ی ۹ اصلاحی ۱۳۳۵ قانون آیین دادرسی کیفری مدعی خصوصی را به متضرر از جرمی که دادخواست ضرر و زیان تقدیم کرده است، تعریف نمود.

جرم موضوع ماده‌ی ۱۰۹ قانون ثبت از جمله جرایم عمدی است و تقاضای ثبت بایستی با علم به این که ملک مورد تقاضا در تصرف غیر بوده یا می‌باشد بر خلاف حقیقت خود را متصرف قلمداد نموده و تقاضای ثبت نماید، ولی علم به این که ملک واقعاً متعلق به متصرف هم هست، ضرورت ندارد. (پاد، ۱۳۴۸/۱۳۴۸، ج ۲: ۹۰) لذا مرتکب آن، افزون بر سوءنیت عام (علم و آگاهی به نامشروع بودن عمل ارتكابی)، باید سوءنیت خاص نیز داشته باشد یعنی هدف وی از اعمال خلاف قانون، ثبت ملک غیر به نام خود باشد.

با توجه به کلمه‌ی «هر کس» و اطلاق و عموم ناشی از این کلمه و سیاق عبارات ماده‌ی ۱۰۹ قانون ثبت، مرتکب این جرم می‌تواند هر شخص حقیقی یا حقوقی باشد.^(۱) به موجب حکم شماره‌ی ۱۳۴۱/۹۹۸۶ مورخ ۱۳۱۶/۶/۲۷ دیوان عالی کشور. «ماده‌ی ۱۰۹ قانون ثبت اسناد ناظر به مواردی است که کسی نسبت به ملکی که مستقلاً در تصرف غیر است بر خلاف واقع و حقیقت خود را متصرف قلمداد کند و آن را مورد تقاضای ثبت قرار دهد، اما در موردی که ملکی مشاعاً بین عده‌ای مشترک بوده و هر یک مقداری از آن را مشاعاً در تصرف داشته و مالکیت و تصرف یک نفر از آن‌ها در قسمت اکثر از آن، به نحو اشاعه مورد تصدیق سایر شرکاء بوده و اختلاف آن‌ها فقط در چند سهمی باشد که نظر به زائد بودن سهام مورد تقاضای ثبت شرکاء از سهام واقعی ملک مطابق مقررات قانونی و نظامات

ثبت اسناد، قضیه در محکمه‌ی حقوق طرح و منتهی به صدور حکم قطعی شده باشد، مورد از مصادیق ماده‌ی ۱۰۹ نبوده تا بتوان شخصی را که زائد بر سهم خود تقاضای ثبت نموده، تحت تعقیب جزایی درآورد» (عبده بروجردی، بی تا: ۱۹۹-۱۹۸).

در مورد شخصی که خود را نسبت به ملکی که در تصرف دیگری بوده، متصرف قلمداد کرده و تقاضای ثبت می‌کند، این سؤال مطرح است که آیا با وجود اقامه‌ی دعوی اعتراض بر ثبت، مستدعی ثبت قابل تعقیب کیفری نیز می‌باشد؟ اداره‌ی حقوقی دادگستری در تاریخ ۱۳۴۴/۵/۱۷ به این سؤال چنین پاسخ داده است: «مراد از کلمه‌ی تصرف و متصرف مذکور در ماده‌ی ۱۰۹ قانون ثبت، تصرف و متصرف مالکانه است و با التفات به این امر، چنان چه ملکی در تصرف مالکانه‌ی شخصی باشد و دیگری بر خلاف واقع، خود را مالک و متصرف قلمداد و نسبت به آن ملک تقاضای ثبت کند، چنین شخصی به حکم صریح ماده‌ی ۱۰۹ قانون ثبت کلاهبردار محسوب است و اعتراض به تقاضای ثبت متقاضی در مهلت قانونی، موثر در کیفیت عمل متهم نمی‌باشد؛ چه در غیر این صورت لازم می‌آید که وقوع یا عدم وقوع جرم کلاهبرداری مذکور در آن ماده، بستگی به عمل کسی غیر از متهم پیدا کند و این امر بر خلاف این اصل است مسلم است که وقوع جرم باید منحصر آناشی از عمل خود مرتکب بوده و نمی‌تواند به عمل غیر بستگی داشته باشد» (هفته دادگستری، ۱۳۴۴: ۲۶۴).

۳. امتناع از رد حق به ذی حق و تصدیق نمودن حق وی در معاملات با حق استرداد

به موجب ماده‌ی ۱۱۶ قانون ثبت «در مورد املاکی که به رهن یا به یکی از عناوین مذکوره در ماده ۳۳ انتقال داده شده، رهن یا انتقال دهنده مکلف است حق طرف را در ضمن اظهارنامه خود قید نماید. در صورتی که

رهن یا انتقال دهنده به این تکلیف عمل ننمود، مرتبه‌ن یا انتقال گیرنده می‌تواند تا یک سال از تاریخ انقضای مدت حق استرداد یا رهن، به وسیله اظهارنامه رسمی حق خود را مطالبه کند. هر گاه در ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ اظهارنامه، رهن یا انتقال دهنده حق طرف را نداد، کلاهبردار محسوب و با رعایت مواد ۱۱۱، ۱۱۲ و ۱۱۳ مطابق ماده ۱۱۴ با او رفتار خواهد شد. اگر اخطار قبل از انقضای مدت حق استرداد و یا رهن به عمل آمده باشد، رهن یا انتقال دهنده وقتی مجرم خواهد بود که در صورت بقای ملک به ملکیت او حق طرف را تاده روز پس از ابلاغ اظهارنامه در اداره ثبت تصدیق ننماید و در صورتی که ملک به ملکیت او باقی نباشد، وقتی مجرم محسوب خواهد شد که تاده روز پس از انقضای مدت حق استرداد یا رهن، حق مرتبه‌ن یا انتقال گیرنده را تأدیه نکند. تبصره: مرتبه‌ن یا انتقال گیرنده که در ظرف مدت یک سال اخطار مذکور در فوق را نکرده، مادام که مرور زمان منقول شامل طلب او نشده، حق مطالبه طلب خود را خواهد داشت.»

رکن قانونی جرم امتناع از رد حق به ذی حق و تصدیق نمودن حق وی در معاملات یا حق استرداد، افزون بر ماده‌ی ۱۱۶ قانون ثبت، ماده‌ی یک قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء، اختلاس و کلاهبرداری نیز می‌باشد. رکن مادی جرم موصوف متشکل از اجزایی به شرح ذیل است:

۱-۳. انجام ندادن تکلیف قانونی که رهن یا انتقال دهنده طبق قانون ثبت مکلف به انجام آن می‌باشند. این تکلیف قانونی، درج و ذکر حقوق مرتبه‌ن یا انتقال گیرنده در تقاضانامه و اظهارنامه‌ی ثبت ملک می‌باشد.

۲-۳. مطالبه‌ی حق مکتسبه‌ی خود از جانب مرتبه‌ن و انتقال گیرنده: عدم انجام تکلیف قانونی مقرره توسط رهن یا انتقال دهنده، نافی ایفاء وظیفه‌ی قانونی مرتبه‌ن یا انتقال گیرنده که همانا مطالبه‌ی حق قانونی و مکتسبه‌ی خود ظرف مهلت تعیین شده‌ی قانونی (تا یک

سال از تاریخ انقضاء مدت حق استرداد یا رهن) راجع به ملک مورد معامله با حق استرداد نمی شود. به تعبیر واضح تر، مرتهن و انتقال گیرنده باید حق قانونی و مکتسبه‌ی خود ناشی از معامله‌ی منعقد و در ملک را از رهن و انتقال دهنده مطالبه کند.

۳-۳. مطالبه‌ی حق باید به وسیله‌ی اظهارنامه رسمی به عمل آید و مطالبه‌ی شفاهی یا با نوشته‌ای به غیر از اظهارنامه، حقی برای مرتهن و انتقال گیرنده ایجاد نمی نماید. **۳-۴.** با وجود انقضای ده روز از تاریخ ابلاغ اظهارنامه، رهن یا انتقال دهنده حق ذی حق (مرتهن و انتقال گیرنده) را ندهد. با تحقق این جزء، رکن مادی جرم موضوع ماده‌ی ۱۱۶ قانون ثبت تکمیل می شود. بدیهی است چنان چه رهن یا انتقال دهنده، حق مرتهن و انتقال گیرنده را پس از ابلاغ اظهارنامه اداء، تصدیق و تأیید نماید، جرم مورد بحث موضوعیت پیدا نمی کند. حال چنان چه اخطار به‌ی مورد نظر قانون گذار پیش از انقضای مدت حق استرداد و یا رهن به عمل آمده باشد، رهن یا انتقال دهنده وقتی مجرم محسوب می شوند که مالکیت آنان نسبت به ملک مورد تنازع باقی باشد و با وجود بقاء مالکیت، مشارالیهم حق مرتهن و انتقال گیرنده را تصدیق نمایند و چنان چه ملک به مالکیت رهن یا انتقال دهنده باقی نباشد، اینان در صورتی مجرم خواهند بود که ده روز پس از انقضای مدت حق استرداد یا رهن، حق مرتهن یا انتقال گیرنده را تأدیبه نکنند. (پیر داده، ۱۳۸۰: ۱۲۹). مطابق ماده‌ی ۷۷۱ قانون مدنی، رهن عقدی است که به موجب آن، مدیون مالی را برای وثیقه به داین می دهد. رهن دهنده را رهن و طرف دیگر را مرتهن گویند. هر معامله‌ای که به موجب آن شخصی، اعم از این که مدیون باشد یا نه، عین مال منقول یا غیر منقول خود را وثیقه‌ی انجام عملی قرار دهد، خواه آن عمل، رد طلب باشد یا عمل دیگر؛ و خواه آن طلب ناشی از قرارداد باشد، خواه نه؛ معاملات رهنی و با حق استرداد و شرطی و

وثیقه‌ای گویند. عنصر مشخص این معاملات مالی است که به وثیقه داده می شود، که لازم است:

اولاً: آن را ضمن عقدی به وثیقه دهد، خواه آن عقد بیع شرط باشد یا رهن یا عقدی دیگر مانند صلح یا قرار داد مذکور در ماده‌ی ۱۰ قانون مدنی؛

ثانیاً: مال مورد وثیقه به موجب این عقد، از مالکیت مالک پس از عقد خارج نمی شود و به مالکیت او باقی می ماند (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۸). این جرم از جمله جرایم عمدی است و مانند همه‌ی جرایم عمدی نیاز به قصد مجرمانه و سوءنیت دارد. به تعبیر دیگر، رهن و انتقال دهنده باید بدانند که امتناع از ادای حق مرتهن و انتقال گیرنده و تصدیق نمودن حقوق مکتسبه‌ی قانونی مشارالیه، جرم و خلاف قانونی است (سوء نیت عام)؛ نیز لازم است قصد آن ها از ارتکاب این عمل، تضییع حق مرتهن و انتقال گیرنده باشد (سوء نیت خاص) (حاجیان، ۱۳۸۴: ۱۷۸).

جرم ثبتی اسناد و املاک موضوع ماده‌ی ۱۱۶ قانون ثبت، هر چند که خاص رهن و انتقال دهنده‌ی املاک رهنی و با حق استرداد است، لیکن شامل هر شخص حقیقی و حقوقی که این دو عنوان مشخصه‌ی قانونی بر آن ها مترتب گردند نیز می شود. مطابق ماده‌ی ۱۱۶ قانون ثبت، با رهن یا انتقال دهنده با رعایت مواد ۱۱۱، ۱۱۲ و ۱۱۳ قانون ثبت برابر ماده‌ی ۱۱۴ قانون ثبت نیز رفتار خواهد شد. یعنی در صورتی که مدعی خصوصی (مرتهن یا انتقال گیرنده) از شکواییه و ادعای خود علیه رهن یا انتقال دهنده صرف نظر نماید، رهن یا انتقال دهنده تا تصدیق حق مدعی خصوصی در اداره‌ی ثبت املاک و یا جبران خساراتی را که مستقیماً به واسطه‌ی تقاضای ثبت و صدور سند مالکیت وارد آورده‌اند و مدعی خصوصی نیز با تقدیم عرض حال آن را مطالبه نموده و مورد حکم واقع شده، در توقیف خواهد ماند. جرم یاد شده، قابل گذشت است؛ زیرا ماده‌ی

۱۱۶ قانون ثبت، تعقیب مجرم و مرتکب جرم را موقوف به رعایت مواد ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ قانون ثبت نموده است که مفاد و مندرجات این مواد با مضمون نظر قرار دادن ماده‌ی ۲۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ و بند دوم ماده‌ی ۶ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ حاکی از قابل گذشت بودن جرم موضوع ماده‌ی ۱۱۶ قانون ثبت در هر مرحله از دادرسی است است (همان: ۱۸۰).

۴. عدم انعکاس حقوق اشخاص حقیقی یا حقوقی نسبت به تمام یا قسمتی از املاک و اسناد از بین رفته به علت جنگ یا حوادث غیر مترقبه در تقاضانامه‌ی شخص متقاضی

با نابودی اسناد مالکیت اشخاص در اثر جنگ و حوادث غیر مترقبه مانند سیل، زلزله و آتش سوزی، ضرورت تصویب مقرراتی برای صدور اسناد مالکیت جدید حیاتی به نظر می رسد. از این رو قانون «نحوه صدور اسناد مالکیت املاکی که اسناد ثبتی آن‌ها در اثر جنگ یا حوادث غیر مترقبه مانند زلزله، سیل و آتش سوزی از بین رفته‌اند» مصوب برای مشمولان خود مزایایی را پیش بینی نمود که در قوانین پیشین گنجانیده نشده بود. این مزایا در جای جای قانون مذکور بالاخص مواد ۱۳، ۸ و ۳ مشهود است. از آن جا که تعیین چنین مزایایی، احتمال افزایش سوء استفاده از قانون را زیاد نمود، قانون گذار ضمانت اجراهای کیفری، اداری و انتظامی مناسبی را برای بعضی از رفتارها پیش بینی نمود که از آن جمله، ضمانت اجرای کیفری برای عدم انعکاس حقوق اشخاص حقیقی و حقوقی نسبت به تمام یا قسمتی از املاک و اسناد از بین رفته در تقاضا نامه است که در ماده‌ی ۱۵ قانون یاد در حکم کلاهبرداری محسوب شده است. به موجب این ماده: «کلیه اشخاصی که از مزایای مقرر در این قانون استفاده می کنند، موظفند در تقاضانامه خود هر گونه حقی را که اشخاص حقیقی یا



حقوقی نسبت به تمام یا قسمتی از املاک و اسناد مورد تقاضا دارن در انعکاس نمایند، در غیر این صورت چنان چه عالماً و عامداً اعلام و انعکاس نمایند، کلاهبردار محسوب و به مجازات آن محکوم خواهند شد».

رکن قانونی جرم فوق، افزون بر ماده‌ی ۱۵ قانون پیش گفته، ماده‌ی یک قانون تشدید مجازات مرتکبین اختلاس، ارتشاء و کلاهبرداری نیز می‌باشد.

رکن مادی جرم موصوف که از نوع ترک فعال است، منعکس نمودن حقوق اشخاص حقیقی و حقوقی است؛ مانند حقوق ارتفاقی، یا حق و حقوق مستأجر نسبت به منافع ملک، یا حقوقی مرتنه نسبت به عین مرهونه، نسبت به تمام یا قسمتی از املاک و اسناد مورد تقاضا در تقاضانامه‌ی شخص متقاضی، این ترک فعل زمانی به وقوع می‌پیوندد که شخص تقاضانامه‌ی خود را به مرجع ذی صلاح تقدیم نماید و بر حقوق سایرین نسبت به تمام یا قسمتی از املاک و اسناد را مکتوم نگه دارد.

جرم یاد شده از جرایم عمدی است و شخص مرتکب باید بداند که عدم انعکاس حقوق

اشخاص ذی حق اعم از حقیقی یا حقوقی نسبت به تمام یا قسمتی از املاک و اسناد مورد تقاضا در تقاضانامه‌اش، خلاف قانون است و این عمل منفی باعث ایراد خسارت به اشخاص یاد شده می‌گردد، ضمناً بار اثبات عمد و علم نیز به عهده‌ی مقام تعقیب کننده می‌باشد.

مرتکب جرم مذکور می‌تواند هر شخص حقیقی و حقوقی باشد که به نحوی از انحاء از مزایای قانون یاد شده استفاده می‌نماید و مجازات مرتکب، مجازات جرم کلاهبرداری است. جرم مورد بحث از جرایم قابل گذشت می‌باشد؛ زیرا تبصره‌ی ماده‌ی ۱۴ قانون مذکور اشعار می‌دارد: «مواد ۱۰۰ تا ۱۱۷ قانون ثبت در مورد این قانون نیز رعایت می‌شود». در رابطه با موضوع این ماده، ماده‌ی ۱۱۱ قانون ثبت، تعقیب متهم را موکول به شکایت مدعی خصوصی می‌داند، مگر در مورد ماده‌ی ۱۱۱ قانون ثبت.

جرم یاد شده، جرم خصوصی و قابل گذشت است؛ زیرا ماده‌ی ۱۴ این قانون مقرر می‌دارد: «مواد ۱۰۰ تا ۱۱۷ قانون ثبت در مورد این قانون نیز رعایت می‌شود». ماده‌ی ۱۱۱ قانون ثبت

نیز تعقیب متهم را موکول به شکایت مدعی خصوصی می‌داند، مگر در موارد استثنایی مذکور در ماده‌ی ۱۱۱ مکرر قانون ثبت.

برآمد

پاره‌ای از جرایم ثبتی به دلیل شباهت با کلاهبرداری، در حکم کلاهبرداری نامیده شده‌اند. این جرایم عبارتند از: تبانی متولی یا نماینده‌ی اوقاف با متقاضیان ثبت املاک و وقف، حبس و ثلث باقی، تقاضای ثبت ملک غیر و مالک جلوه دادن خود من غیر حق، تقاضای ثبت ملک غیر به عنوان مالکیت با وجود امین بودن شخص نسبت به ملک، خیانت یا تبانی امین ملک با شخص دیگر و به ثبت رسیدن ملک مورد امانت به نام دیگری، متصرف قلمداد نمودن بدون حق خود نسبت به ملک دیگری و دادن تقاضای ثبت در این خصوص، امتناع از رد حق به ذی حق و تصدیق نمودن حق وی در معاملات با حق استرداد و در نهایت، عدم انعکاس حقوق اشخاص حقیقی یا حقوقی نسبت به تمام یا قسمتی از املاک و اسناد از بین رفته به علت جنگ یا حوادث غیر مترقبه در تقاضانامه.

پی‌نوشت:

۱- به موجب حکم شماره‌ی ۲۶۲۹ مورخ ۱۳۱۷/۱۱/۳۰ شعبه‌ی ۲ و حکم شماره‌ی ۳۵۱ مورخ ۱۳۲۴/۲/۲۹ شعبه ۵: «ماده‌ی ۱۰۹ قانون ثبت به طور مطلق می‌گوید: هر کس نسبت به ملکی که در تصرف دیگری بوده، خود را متصرف قلمداد کرده و تقاضای ثبت کند...» و فقط اختلاف راجع به حدود از حکم ماده‌ی مزبور به موجب جمله‌ی اخیر آن استثناء شده و اطلاق عبارت ماده شامل (درخواست ثبت شش دانگ مشاع از طرف کسی که مالک تمام شش دانگ نبوده) نیز خواهد بود و الا لازم می‌آید مالک قسمتی از ملک مشاع بر خلاف واقع خود را نسبت به تمام آن ملک متصرف و انمود و تقاضای ثبت آن را بکند و ملک به نام او ثبت شود و مالک و متصرف حقیقی، نه از طریق حقوقی و نه از راه جزایی، حق دعوی و تعقیب نداشته باشد و حال آن که، فلسفه‌ی وضع ماده‌ی مزبور برای جلوگیری از این موارد و حفظ حقوق متصرف ملک و صیانت قانونی متصرف است (متین، ۱۱۰).

فهرست منابع

۱. آشوری، محمد، جابگزین‌های زندان یا مجازات‌های بینابین، تهران: گرایش، ۱۳۸۲.
۲. اردبیلی، محمد علی، حقوق جزای عمومی، جلد دوم، تهران: میزان، چاپ دوم، ۱۳۷۸.
۳. پیرداده، احسان‌الله، بررسی و تحلیل جرایم ثبت اسناد و املاک، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران - پردیس قم، ۱۳۸۰.
۴. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، تهران: گنج دانش،

چاپ چهارم، ۱۳۳۸.

۵. جنایی، عادل، بررسی جرایم صوتی و تصویری در فقه و حقوق موضوعه، تهران: ادیبان، ۱۳۸۱.
۶. عبده بر و جردی، محمد، اصول قضایی جزایی، بی‌نا، بی‌تا.
۷. یاد، ابراهیم، حقوق کیفری اختصاصی، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۴۸.
۸. حاتمی، علی اصغر و دیگران، شرحی بر مواد ۱۴۷ و ۱۱۴۸ اصلاح قانون ثبت مصوب ۱۳۷۰/۶/۲۱.
۹. حاجبانی، علی، جرایم ثبتی، بوشهر: شروع، ۱۳۸۴.
۱۰. شامبیاتی، هوشنگ، حقوق کیفری اختصاصی، جرایم علیه اموال و مالکیت، جلد دوم، ویستار، ۱۳۷۵.
۱۱. صالحی، حمید، حقوق ثبت اسناد و املاک در ایران، فرهنگی مشرق، ۱۳۷۵.
۱۲. محسنی، مرتضی و کلانتریان، مرتضی، نظریات مشورتی اداره حقوقی.
۱۳. میر محمد صادقی، حسین، جرایم علیه اموال و مالکیت، تهران: میزان، چاپ هشتم، ۱۳۸۰.
۱۴. نجفی ابرنآبادی، علی حسین و هاشم بیگی، حمید، دانشنامه جرم‌شناسی، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۷.
۱۵. مجله مجموعه حقوقی اداره فنی وزارت دادگستری، سال چهارم شماره ۷- دوازدهم.
۱۶. مجلات کانون سردفتران و دفتراران، سال پانزدهم، شماره یکم، فروردین و اردیبهشت ۱۳۵۳.

رویکردی تطبیقی بر سقط جنین در حقوق ایران و انگلستان

شیدابناساز، کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی
زینب‌علیزاده، کارشناس ارشد حقوق بین‌الملل



چکیده

تمایل انسان به حفظ موجودیت و ادامه‌ی نسل، در ذات آدمی نهفته است؛ با این وصف مسأله‌ی سقط جنین از جمله موضوعاتی است که افزون بر لطمه به حقوق اجتماعی، از رذایل اخلاقی نیز محسوب می‌شود. لذا در متون اسلامی مورد نهی قرار گرفته و در نظام حقوقی کشورها تدابیری برای مقابله با آن پیش‌بینی شده است. این مقاله به مطالعه‌ی تطبیقی سقط جنین و مجازات آن در نظام حقوقی دو کشور ایران و انگلستان می‌پردازد.
واژگان کلیدی: سقط جنین، جرم انگاری، سقط درمانی.

درآمد

حفظ قداست و حرمت خانواده قانون‌گذاران کشورهای مختلف را به پایه‌ریزی اصولی به منظور حمایت از موجودیت جنین و جرم انگاری آن وا داشته است.

مشروعیت یا عدم مشروعیت سقط جنین در بین حقوق دانان داخلی و بین‌المللی مورد اختلاف است. برخی با عنوان نمودن مسایلی از قبیل بهداشت روحی و جسمی زنان، ممانعت از هدایت افراد به سوی شیوه‌های ناصحیح و خطرناک، حفظ شأن انسانی زن و عدم رشد پدیده‌ی کودک‌مادری، بر آنند تا به این مهم مشروعیت بخشند؛ از سوی دیگر برخی با قائل شدن به موجودیت و شخصیت برای جنین و نفی رابطه‌ی مملوکی بین وی و والدینش، بر



عدم مشروعیت سقط جنین تاکید می‌ورزند. در منطق قرآن، حیات فیضی است عالی تر و بالاتر از جسم، لذا تصورات حیات، تطورات ایجاد، تکوین، خلق و تکمیل است. یکی از مشخصات حیات که در محدوده‌ی علوم تجربی نیست و نظریات تکاملی هرگز به آن نپرداخته است، وجود روح در موجودات زنده است. از آیات و روایات استفاده می‌شود که حیات در انسان با نفخ روح آغاز و با مرگ که جدا شدن روح از بدن است، محقق می‌شود (حیبی، ۱۳۸۰: ۴۱). لذا اسلام به مخالفت با سقط جنین برخاسته است. این نوشتار به بیان مفاهیم مقدماتی و سیر تاریخی سقط جنین، عناصر تشکیل دهنده‌ی سقط جنین و مجازات سقط جنین و سایر مقررات حمایت کننده از آن در دو نظام حقوقی ایران و انگلستان می‌پردازد.

۱. تعریف سقط جنین

سقط جنین معادل واژه‌های Abortion و Miscarriage است. اغلب این دو واژه را به جای هم به کار می‌برند، ولی در حقوق موضوعه‌ی انگلستان تفاوت ظریفی بین این دو وجود دارد و آن این که، واژه‌ی نخست برای نابودی جنین پیش از تحرک به کار می‌رود و پس از این دوره، از واژه‌ی دوم استفاده می‌شود. در حقوق ایران، سقط جنین به معنای افتادن جنین پیش از نمو کامل در رحم است (آقایی نیا، ۱۳۸۶: ۲۵۵). لفظ حمل نسبت به جنین دارای معنای اخص می‌باشد؛ چرا که حمل نمونه‌ای از رشد و نمو جنین می‌باشد که تکامل بیشتری در آن مشاهده می‌شود و اغلب دارای آثار حیات است. از طرفی حمل از نظر لغوی به بچه‌ای گفته می‌شود که در رحم زن وجود پیدا می‌کند (رزم ساز، ۱۳۸۵: ۳۰). سقط جنین عبارت از کشتن یا اخراج جنین از روی قصد و اراده است؛ خواه جنین دارای اثر حیات باشد یا نباشد. در تعریف دیگر سقط جنین را هر عملی می‌دانند که از روی عمد و اراده به وسیله‌ی نوشتیدن یا خوردن داروهای ساقط کننده یا مانورهای

مستقیم، مرگ و اخراج جنین را در پی دارد؛ به طوری که دوران حاملگی تغییر کند. هم چنین سقط جنین را منقطع ساختن دوران طبیعی بارداری دانسته اند (بنگرید به: همان : ۳۲). در فقه، فرزند مادام که در رحم مادر است، جنین نامیده می‌شود. مبدأ جنین ابتدای آبستنی است و انتهای آن لحظه‌ی پیش از ولادت است. در اصطلاح پزشکی، سقط جنین اخراج عمدی یا مصنوعی یا خروج خود به خود حمل پیش از موعد طبیعی است. از نظر پزشکی قانونی اگر خروج جنین پس از شش ماه و به دست آوردن توانایی زندگی خارج از رحمی آن صورت گیرد، زایمان پیش از موعد نامیده می‌شود و اگر جنین توانایی زیستن نداشته باشد، سقط جنین محسوب می‌شود (بنگرید به: شامبیاتی، ۱۳۷۷: ۴۰۴).

۲. سیر تاریخی سقط جنین در حقوق انگلستان و ایران

برنارد دیکنز در کتاب «سقط جنین و حقوق»^(۱) درباره‌ی سقط جنین در حقوق باستانی و عرفی انگلستان معتقد است که سقط جنین متأثر از فهم و تفسیر روحانیون و کشیشان کلیسا بوده است، لذا اقدامات حاصل از نظریه پردازی‌های محاکم کلیسایی و نیز محاکم شاهی تحت نفوذ آنان از نتایج اولیه‌ی نارسایی‌های حقوق عرفی به شمار می‌رود؛ مضافاً این که در آن دوران تفکر «مداخله‌ی پارلمان در امر قانون گذاری» رواج داشته است. نظر به ابهامات حاصل از نظام حقوق عرفی، قانون لرد آلن بورو در سال ۱۸۰۳ نخستین مبنای قانونی سقط جنین در این کشور محسوب می‌گردد. از این رو ابهامات زیادی در بر داشته است؛ از جمله این که در این مقرره سقط توسط زن باردار مورد توجه قرار نگرفته لذا این تصور قوت می‌گرفت که سقط جنین توسط زن باردار بلامانع است. قانون لرد لنزدان در سال ۱۸۲۸ در امتداد اصول قانون ۱۸۰۳ به تکمیل آن پرداخت. این قانون نیز همانند قانون قبلی، اسقاط حمل را مجاز و

فاقد جنبه‌ی کیفری دانست. در قانون جرایم اشخاص مصوب ۱۸۳۷ نیز ابهام قانون سال ۱۸۲۸ در مورد تعیین دایره‌ی اسقاط حمل مجاز باقی بود و موجبات تفاسیر موسعی را فراهم نمود. لذا قانونی با همان عنوان در سال ۱۸۶۱ به تصویب رسید که به موجب مواد ۵۸ و ۵۹ آن اسقاط حمل توسط هر فرد و با هر وسیله‌ای مجازات حبس ابد را در پی داشت. به رغم جامعیت این قانون نسبت به قوانین پیشین، مفاد آن در چهار چوب ادبیات قرن نوزدهم تفاسیر قضاوتی را در پی داشت که ناشی از به کار گرفتن واژه‌های نامانوس بود. قانون حفظ حیات کودک مصوب ۱۹۲۹ به منظور شفاف سازی این ضوابط وضع گردید؛ قانون مذکور سقط جنین با هدف حفظ حیات مادر را که با حسن نیت صورت می‌گیرد، جرم ندانست. قانون حفظ حیات کودک با اصلاحاتی رو به

رو شد و نهایتاً به موجب قانون باروری انسانی و جنین شناسی مصوب ۱۹۹۰ نسخ گردید. در نظام حقوقی ایران رویکرد قانون گذار از ابتدا بر جرم انگاری سقط جنین بوده است. برای نخستین بار قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۰۴ شرایط و نحوه‌ی برخورد با پدیده‌ی سقط جنین و میزان مجازات هر یک از حالات را تعیین کرد. عدم پرداختن جامع و مانع به جوانب قضیه موجبات اصلاحاتی را فراهم نمود که منجر به تصویب قانون مجازات عمومی ۱۳۵۲ گردید. مواد ۱۸۰ تا ۱۸۳ این قانون به سقط جنین اختصاص داشت. در متن این مواد قانونی از کلمه‌ی جنین استفاده نشده و به جای آن، عبارت «سقط حمل» به کار رفته است. منظور قانون گذار قائل شدن وجهه‌ی کیفری برای به هر گونه عملی است که سیر طبیعی حاملگی را متوقف یا مقطوع سازد معافیت زنی که به متابعت از شوهر خود اقدام به سقط جنین خود می‌نماید از مجازات، ناشی از فرهنگ جامعه‌ی ایرانی یعنی فرمان برداری از رئیس خانواده بود (رزم ساز، ۱۳۷۹: ۶۴).

قانون تعزیرات مصوب ۱۳۶۲ در مواد ۹۰ و ۹۱ تنها به مسوولیت طیب به عنوان معاون اشاره نمود و مسوولیت زن به عنوان مباشر یا معاون جرم سقط جنین و نیز مسوولیت اشخاص غیر متخصص به عنوان مباشر را مورد توجه قرار نداد؛ در صورتی که در قانون مجازات عمومی، مسوولیت اشخاص غیر متخصص، مسوولیت زن باردار و شوهر وی و مسوولیت طیب و قابله پیش بینی اشاره شده بود. در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ تحت عنوان احکام مربوط به سقط جنین با تغییراتی نسبت به قانون سابق، به موجب مواد ۶۲۲ تا ۶۲۴ بیان شد و تنها موردی که مقنن از آن سخنی به میان نیاورده، مجازات زن بارداری است که عالماً و بدون اجازه‌ی طیب مبادرت به سقط جنین خود می نماید.

۳. عناصر تشکیل دهنده‌ی سقط جنین
در حقوق انگلستان سقط جنین تابع قانون سقط جنین سال ۱۹۶۷ با اصلاحات سال ۱۹۹۰، دستورالعمل‌های جنین سال ۱۹۹۱، قانون جرایم علیه اشخاص سال ۱۸۶۱ و قانون حفظ حیات کودکان مصوب ۱۹۲۹ است لذا شایسته است که برای بررسی عناصر تشکیل دهنده‌ی جرم سقط جنین، قوانین سال‌های ۱۸۶۱ و ۱۹۲۹ مورد ملاحظه قرار گیرد.

۱-۳. عنصر قانونی

مواد ۵۸ و ۵۹ قانون جرایم علیه اشخاص مصوب ۱۸۶۱ سقط جنین را به طور مطلق غیر قانونی و مجرمانه تلقی نمود و برای مرتکب اعم از مباشر یا معاون، مجازات حبس پیش بینی کرد. بند نخست ماده‌ی ۵۸ مقرر داشته است: «هر گاه زن باردار به قصد سقط جنین خود، از سم و یا دیگر مواد زیان آور استفاده کند یا وسایل دیگری را به این منظور استعمال نماید، مرتکب جرم شده و به حبس ابد محکوم می شود».

طبق ماده‌ی ۵۹ افزون بر مباشرت در سقط جنین، معاونت در این جرم نیز عنوان کیفری یافته و مجازات حبس رادر پی دارد. تا پیش

از تصویب قانون حفظ حیات کودک مصوب ۱۹۲۹ کشتن کودکی که قابلیت زنده ماندن را داشت، حین تولد جرم محسوب نمی شد. به موجب این قانون، کشتن جنین نوزادی تحت عنوان کیفری «تلف کردن کودک» قابل تعقیب و مجازات گردید. در حقوق کیفری ایران، مواد ۶۲۲ تا ۶۲۴ قانون

رکن مادی سقط جنین فعل مثبت همانند ضرب و اذیت و آزار و فراهم ساختن وسایل سقط است و ترک فعل نمی تواند تشکیل دهنده‌ی عنصر مادی این بزه باشد

مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ تحقق جرم سقط جنین را مستلزم باردار بودن زن دانسته است. لذا هدف قانون گذار حمایت از دوران طبیعی حاملگی در مقابل هر نوع عملی است که این دوران را متوقف نماید. بنا بر این سقط جنین در هر زمان از دوران بارداری، از انعقاد نطفه تا شکل گیری جنین، مستوجب کیفر است.

۲-۳. عنصر مادی

در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ اقدام مرتکب می بایست به صورت فعل مثبت مادی و تحت عناوین «به کار بردن»، «استفاده کردن» و «فراهم نمودن» باشد. وسیله‌ی ارتکاب جرم شامل «سم» یا هر مواد زیان آور دیگری است که قابلیت آسیب رساندن به جنین را دارد؛ لذا غیر حصری است. سقط جنین از جرایم مقید است و تحقق آن

مستلزم وجود جنین و حامله بودن زن است (سپهوند، ۱۳۸۶: ۳۱-۳۰) اجزای تشکیل دهنده‌ی رکن مادی شامل شخصیت مجنی علیها، عمل مرتکب، نتیجه و رابطه‌ی سببیت است. تصریح مقنن به اصطلاح «زن حامله» متضمن این نکته است که صدمه به جنین آزمایشگاهی که به زن منتقل نگردیده، از شمول این ماده خارج است و به همین ترتیب است وضعیت جنینی که پیش از موعد طبیعی زایمان شده و به علت عدم قابلیت زیست در دستگاه‌های حمایتی نگه داری می شود؛

واژه‌های اذیت و آزار ظاهراً مترادف یکدیگرند و مقنن از به کار گیری هر دو واژه به حرف «و» در ماده‌ی ۳۵۵ قانون مجازات اسلامی یک معنا را مد نظر داشته، ولی اذیت و آزار رفتاری است که بر خلاف ضرب بر تمامیت بدنی زن حامله اصابت نمی کند، ولی موجب زحمت وی و در نهایت سقط جنین می گردد، تحریص سگ درنده، اسلحه کشیدن، انفجار صوتی و فریاد کشیدن مصادیقی از این دسته اند. در خصوص این که آیا ترک فعل را می توان موجب اذیت و آزار محسوب کرد، اگر پاسخ مثبت باشد، نظر حمایتی مقنن از زن حامله و جنین تأمین می شود و صرف تحقق نتیجه یعنی تالم، هر چند ناشی از ترک فعل باشد، برای احراز عمل مرتکب کافی است (آقای نی، ۱۳۸۶: ۲۵۸). رکن مادی سقط جنین فعل مثبت همانند ضرب و اذیت و آزار و فراهم ساختن وسایل سقط است و ترک فعل نمی تواند تشکیل دهنده‌ی عنصر مادی این بزه باشد (سپهوند، ۲۳۲: ۱۳۸۶). شرط دیگر برای تحقق رکن مادی جرم سقط جنین به کار بردن وسایلی است که منجر به سقط جنین شود. این وسایل یا مکانیکی است، نظیر صدمه و اذیت و آزار، جرح و دست کاری در رحم؛ و یا شیمیایی است، نظیر ادویه و ماکولات و مشروبات.

همچنین وجود رابطه‌ی سببیت بین عمل

مرتکب و فعل مجرمانه ضروری است و اثبات رابطه‌ی سببیت می‌تواند با جلب نظر کارشناس باشد.

۳-۳. عنصر روانی

در حقوق انگلستان، طبق مواد ۵۸ و ۵۹ قانون جرایم علیه اشخاص مصوب ۱۸۶۱ برای تحقق جرم سقط جنین مرتکب باید دارای سوءنیت عام باشد؛ یعنی قصد ارتکاب فعل مادی مثبت، به کار بردن و استفاده از وسایل اسقاط جنین را داشته باشد. سوءنیت خاص جرم سقط جنین نیز شامل قصد تحقق نتیجه‌ی مجرمانه یعنی مرگ جنین از طریق سقط است. همچنین مرتکب باید با علم به غیر قانونی بودن عمل، اقدام به آن نماید.

برای احراز عنصر معنوی این جرم لازم است که مرتکب:

- ۱- نسبت به حامله بودن زن آگاهی داشته باشد؛
- ۲- در انجام اقدامات مادی همانند ایجاد ضرب و اذیت و آزار، یا دادن وسایل سقط جنین و یا به کارگیری آن‌ها عمد داشته باشد؛
- ۳- خواهان وصول نتیجه‌ی مجرمانه باشد؛ یعنی به قصد سقط جنین اعمال خود را انجام داده باشد (سپهوند، ۱۳۸۶: ۲۴۳).

در ماده‌ی ۶۲۲ قانون مجازات اسلامی، عنصر معنوی این جرم، سوءنیت عام است، اما در مورد سوءنیت خاص دو احتمال وجود دارد:

نخست، اگر عمد مذکور در این ماده به معنای عمد برای سقط جنین باشد، سوءنیت خاص لازم است؛

دوم، اگر منظور از عمد، عمد برای سقط جنین نباشد، بلکه برای ایراد ضرب و اذیت و آزار باشد، سوءنیت خاص لازم نیست و همین که مرتکب بداند زن حامله است و به عمد او را بزند و منجر به سقط جنین شود، جرم محقق می‌شود. در اصطلاح علم حقوق به چنین عمده‌ی، عمد احتمالی گفته می‌شود (آقایی‌نیا، ۱۳۸۶: ۲۶۱). در ماده‌ی ۶۲۳ قانون

در نظام حقوقی انگلستان، حق اقامه‌ی دعوا به خاطر آسیب‌های وارده پیش از تولد پیش بینی شده است، به موجب قانون ناتوانی‌های مادرزادی، حق مطالبه‌ی خسارت از بابت رفتارهای ارتكابی علیه جنین که موجب معلولیت‌های مادرزادی می‌شود پیش بینی شده است

مجازات اسلامی عنصر معنوی این جرم افزون بر سوءنیت عام، قصد سقط جنین نیز می‌باشد؛ بنا بر این دادن ادویه برای مداوا که موجب سقط جنین شود، مشمول این ماده نیست. تحقق جرم موضوع ماده‌ی ۶۲۲ نیازمند سوءنیت خاص است (زراعت، ۱۳۷۸: ۹۷). در ماده‌ی ۶۲۴ نیز عنصر معنوی افزون بر سوءنیت عام، قصد سقط جنین را در بر دارد احراز این عنصر در مباشرت به اسقاط جنین آسان است، اما در فراهم کردن وسایل سقط جنین ممکن است با مشکل روبه رو باشد، به ویژه آن که وسایل مذکور به سقط جنین اختصاص نداشته باشد؛ مانند داروهایی که برای مقاصد مختلف استفاده می‌شود و معلوم نیست با چه هدفی در اختیار دیگران قرار می‌گیرد. بنا بر این سوءنیت خاص باید اثبات شود (زراعت، ۱۳۷۸: ۹۸).

۴. مجازات سقط جنین و سایر

مقررات حمایتی

۴-۱. مجازات سقط جنین پیش از ولوج روح

در حقوق ایران سقط جنین از تاریخ تصویب نخستین قانون مجازات تاکنون جرم محسوب و مجازات‌هایی برای مرتکب پیش بینی شده است.

ماده‌ی ۴۸۷ قانون مجازات اسلامی برای

سقط جنین در هر یک از مراحل حیاتی جنین دیده‌ی معینی را پیش بینی نموده است. از نظر مسؤولیت پرداخت، دیده‌ی سقط جنین در موارد عمد و شبه عمد بر عهده‌ی جانی و در مورد خطای محض بر عهده‌ی عاقله اوست؛ خواه جنین روح پیدا کرده باشد یا نکرده باشد (گلدوزیان، ۱۳۸۵: ۲۰۴). ماده‌ی ۶۲۳ مجازات، مرتکب را پرداخت دیه یا قصاص حسب مورد و از یک تا سه سال حبس تعیین کرده است. جرم دارای دو بزده‌یده است: زن حامله و جنین مگر آن که زن حامله رضایت به اسقاط جنین خود داشته باشد. صدمه ابتدا متوجه زن حامله است و سپس بر جنین اثر می‌گذارد. قصاص اعم از قصاص نفس یا عضو اجرا خواهد شد^(۳) و چنانچه مشمول ماده‌ی ۶۱۲ قانون مجازات اسلامی یا تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۲۶۹ و یا ماده‌ی ۶۱۴ همین قانون باشد، قصاص به تعزیر تبدیل می‌گردد. چنانچه جنایت غیر عمدی باشد، از جمله مصادیق ماده‌ی ۴۸۴ (سیاهی، کبودی و سرخی)، مجازات مرتکب نسبت به زن حامله، دیه خواهد بود که در این مورد فرض بر این است که اثری بر تمامیت جسمانی زن حامله نباشد. افزون بر مجازات‌های فوق که در قبال جنایت عمدی بر زن حامله است، مرتکب به یک تا سه سال حبس نیز محکوم خواهد شد. این مجازات تابع مراحل زیستی یا جنینی نبوده و تفاوتی میان جنینی که روح در آن دمیده شده باشد و غیر آن نخواهد بود (آقایی‌نیا، ۱۳۸۶: ۲۶۳).

طبق ماده‌ی ۶۲۴، مجازات فراهم کننده‌ی وسایل سقط جنین و مباشر آن دو تا پنج سال حبس است. حذف مجازات قصاص نفس برای طبیب در قانون تعزیرات ۱۳۷۵ و تعیین حداکثر پنج سال حبس برای او، با توجه به این که مقنن همواره قائل به تشدید مجازات اشخاص متخصص نسبت به اشخاص عادی بوده، موید آن است که مجازات قصاص مقرر در ماده‌ی ۶۲۲ ناظر به جرم سقط جنین نبوده، بلکه از

بابت جنایات عمدی نسبت به زن حامله است. چنانچه فراهم کننده و مباشر اسقاط یک نفر باشد، دو جرم محسوب نمی شود و مرتکب به یک مجازات محکوم خواهد شد. چنانچه فراهم کننده وسیله ی سقط و مباشر دو نفر باشند، دیه بر عهده ی مباشر سقط است و فراهم کننده با وجود انطباق ماهوی موضوع ماده ی ۶۲۴ با مفاد بند ۲ ماده ی ۴۳ همین قانون، معاون محسوب نشده و مرتکب تعدد معنوی جرم تلقی نمی گردد؛ زیرا مقنن این مصداق معاونت را تحت عنوان جرم مستقلی قابل مجازات دانسته است (آقایی نیا، ۱۳۸۶: ۲۶۸).

۲-۴. مقررات مربوط به حمایت از جنین
حمایت از حقوق جنین و احترام به تمامیت جسمی او در قوانین انگلستان مورد توجه قرار گرفته است. محاکم این کشور رفتار مادر بر روی جنین را در دو زمینه ی متفاوت بررسی نموده اند.

۱- خطر ناشی از رفتار مادر در دوران بارداری؛

۲- خطر ناشی از تصمیم مادر به کاهش مداخله ی پزشکی.

در حالت نخست هنگامی که اعمال مادر منجر به صدمه و ناتوانی های ناشی از آن برای جنین شود، برخی با استناد به طبیعت رابطه ی مادری- جنینی، برای جنین حیات و شخصیت مستقل قائل نبوده و برای آسیب رساننده به جنین مصونیت های قانونی قائل اند. زن باردار و جنین را دو موجود کاملاً مستقل می داند و قائل به مسؤولیت زن در مقابل جنین است. دیدگاهی سوم که تلفیقی بین دو نظر دیگر است می گوید: اگرچه زن باردار و جنین دو موجود کاملاً مجزا هستند، ولی بین آن ها ارتباط اجتناب ناپذیری وجود دارد؛ جنین موجودی انسانی است که از مادر تغذیه می کند. محاکم انگلستان با استناد به دیدگاه سوم برای جنین شخصیت حقوقی قائل شده است. قاضی بروک در تحلیل و توجیه این حکم می گوید همان طور که راننده ای که به

خاطر بی احتیاطی موجبات صدمه و آسیب به سر نشین نقلیه را وارد می سازد مسؤول است، مادر بارداری که موجب صدمه زدن به جنین خود می شود، نیز مسؤول است.

برآمد

۱. در نظام حقوقی انگلستان، حق اقامه ی دعوا به خاطر آسیب های وارده پیش از تولد پیش بینی شده است، اما در نظام حقوقی ایران این موضوع مورد توجه قرار نگرفته است؛

۲. در نظام حقوقی انگلستان، به موجب قانون ناتوانی های مادرزادی، حق مطالبه ی خسارت از بابت رفتارهای ارتكابی علیه جنین که موجب معلولیت های مادرزادی می شود پیش بینی شده است؛

۳. در مقایسه ی دو نظام حقوقی ایران و انگلستان از نظر حمایت از تمامیت جسمانی جنین، به نظر می رسد مقررات کشور انگلستان قوانین مربوط به سقط جنین در حقوق ایران ضروری است.

پی نوشت ها:

1. Abortion and Law

۲. ماهنامه دادرسی: قصاص موضوع ماده ی ۶۲۲ قانون مجازات اسلامی، قصاص عفو و مربوط به ضرب یا جرح عمدی نسبت به زن حامله است، نه قصاص نفس بابت سقط جنین؛ زیرا: الف- قید «دیه» در کنار «قصاص» در این ماده، با توجه به عمدی بودن ضرب و جرح، نشان از مواردی است که به جهت عدم امکان رعایت تساوی بین جنایت و قصاص، مجازات اصلی جنایات عمدی بدون رضایت مجنی علیه تبدیل به دیه می شود؛ ب- جمع مجازات های تعزیه و قصاص فاقد وجهت قانونی است؛ ج- ماده ی ۹۱ قانون تعزیرات مصوب ۱۳۶۲ که حکم به قصاص نفس داده بود، این مجازات را صرفاً برای سقط جنینی که روح در آن دمیده شده، پیش بینی کرده بود (ماده ی ۹۱): «اگر زن حامله برای سقط جنین به طیب یا قابله مراجعه کند طیب هم عاملاً و عامداً مباشرت به اسقاط جنین بنماید، دیه جنین به عهده اوست و اگر روح در جنین دمیده شده باشد، باید قصاص شود...»؛ در حالی که در ماده ی ۶۲۲ چنین تفکیکی مشاهده نمی شود و این که بگوئیم مجازات سقط جنین به طور کلی قصاص نفس است، با هیچ نظر فقهی منطبق نیست؛ در صورت پذیرش نظر نویسندگی محترم، از مقایسه ی مواد ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ این نتیجه ی غیر منطقی حاصل می شود که مجازات طیب یا ماما که در سقط جنین به نحو عمد مباشرت می کند، دو تا پنج سال حبس تعزیری است اما مجازات فرد عادی قصاص نفس است (بنگرید به: اسدی، ۱۳۹۲: ۴۰۹-۴۱۰)؛ ضمناً نویسندگی محترم در چند پاراگراف بعد، این نظر را که به نقل از خود بیان کرده، از قول یکی از حقوق دانان نقض می نماید.

فهرست منابع

۱. اسدی، لیلاسادات، حقوق کیفری خانواده، تهران: میزان، چاپ نخست، ۱۳۹۲.
۲. رزم ساز، بابک. بررسی فقهی - حقوقی سقط جنین، تهران: ... چاپ نخست.
۳. شامیاتی، هوشنگ. حقوق کیفری اختصاصی. تهران: ویستار، چاپ چهارم، ۱۳۷۷.
۴. گلدوزیان، ایرج. حقوق جزای اختصاصی. تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوازدهم، ۱۳۸۵.
۵. آقایی نیا، حسین. حقوق کیفری اختصاصی - جرایم علیه اشخاص، تهران میزان، چاپ سوم، ۱۳۸۶.
۶. سپهوند، امیرخان، حقوق کیفری اختصاصی. تهران: مجد، چاپ نخست، ۱۳۸۶.
۷. زراعت، عباس، شرح قانون مجازات اسلامی. بخش تعزیرات و دیات، بی جا: فیض، چاپ سوم، ۱۳۷۶.
8. www.hoghoogh.com
9. www.parsigold.com
10. Gave, Emma, The Mother of all Crime, University of Leeds, 2000.
11. Seymour, John, Child Birth and the Law, First Published, Oxford University Press
12. Thomson, J. A defence of abortion. Oxford University, 1986
13. www.members.aol.com/hta/aa67Htm. abortion Act. 1967
14. http://members.aol.com/hta/abtrbng/abort1.htm. state Abortion law
15. www.efc.org.uk/law.htm. Education for choice/abortion, an overview.
16. www.gn.apc.org/nac/newsite/refrence.htm.

تابعیت زن ایرانی پس از طلاق از شوهر خارجی

الهام صدری

کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، وکیل پایه یک دادگستری

درآمد

خانواده به عنوان یک نهاد حقوقی متشکل از زن، شوهر و فرزندان، قدیمی‌ترین و مهم‌ترین گروه اجتماعی به شمار می‌رود. چنین نهادی نیز ممکن است دچار تنش در رفتارها و روابط خانوادگی شود. در این صورت آثار تزلزل و انحطاط پدید می‌آید که از جمله‌ی این آثار طلاق است.

طلاق و حقوق پس از طلاق، به ویژه وقتی به صورت یک مسأله‌ی بین‌المللی (زن ایرانی و شوهر خارجی) در آید، با توجه به تفاوت‌های قانون دولت متبوع هر یک از زوجین و مشکلات پس از طلاق، قابل بحث می‌باشد. یکی از مباحث مهم حقوقی، بررسی حقوق زن ایرانی پس از طلاق از شوهر خارجی است.

تابعیت از جمله حقوق غیر مالی چنین زنی است که واجد جنبه‌ی سیاسی بوده و حائز اهمیت است. در این نوشتار تابعیت زن مطلقه از شوهر خارجی، نحوه‌ی بازگشت وی به تابعیت اصلی و آثار چنین بازگشتی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. حق بازگشت به تابعیت ایرانی

تابعیت از موضوعات مهم در هر نظام حقوقی است؛ زیرا این دولت‌ها هستند که اتباع خود را از اتباع بیگانه مشخص و شناسایی می‌نمایند. رابطه‌ی تابعیت، امری مربوط به سیاست هر دولت است که به جهت ارتباط با سیاست، یک امر حاکمیتی نیز محسوب می‌گردد. از رابطه‌ی سیاسی تابعیت، روابط حقوقی و معنوی نیز نشأت می‌گیرد، به این جهت در تعریف تابعیت گفته‌اند: «تأرا رابطه‌ی سیاسی، حقوقی و معنوی که شخص را به دولت معینی مرتبط می‌سازد» (ارفع نیا، ۱۳۸۰).

با عنایت به تعریف مذکور، تابعیت رابطه‌ای میان فرد و دولت است که دارای جنبه‌ی

سیاسی است و ناشی از قدرت و حاکمیت می‌باشد. رابطه‌ی تابعیت ممکن است از طریق سیستم خون، یعنی از طریق پدر و مادر و یا سیستم خاک، یعنی از طریق تولد در سرزمین یک دولت برقرار گردد و ممکن است فردی تابعیت دولت دیگری را کسب نماید که می‌تواند اختیاری مانند اکتساب تابعیت باشد و یا ناشی از ازدواج؛ تحمیلی باشد. در هر صورت، سه اصل بسیار مهم در تابعیت مطرح است:

۱- هر فردی می‌بایست دارای تابعیتی باشد؛
۲- هیچ فردی نمی‌تواند تابعیت بیش از یک دولت را داشته باشد؛
۳- تابعیت، یک امر همیشگی و زوال‌ناپذیر می‌باشد (نصیری، ۱۳۷۷: ۲۸).

با توجه به اصول فوق‌الذکر و با عنایت به این که زن ایرانی که در نتیجه‌ی ازدواج با شوهر خارجی به تابعیت دولت زوج در آمده، پس از انحلال نکاح ممکن است تقاضای بازگشت به تابعیت اصلی خود را داشته باشد، لذا در بازگشت او باید اصول مذکور مورد نظر قرار گیرد؛ اگر دولت ایران تابعیت خود را به چنین زنی اعطا نماید و با برقراری تابعیت خارجی او، وی دارای دو تابعیت خواهد شد و در حقیقت تابعیت مضاعف خواهد داشت. از سوی دیگر با عدم اعطای تابعیت ایرانی ضمن سلب تابعیت خارجی، زن ایرانی الاصل در وضعیت آپاترید یا بی‌تابعیتی قرار خواهد گرفت. برای پرهیز از این حالات باید با دقت عمل کرد و تمامی جوانب امر را سنجید. قانون‌گذار ایران در این مورد شرایطی را مورد نظر داشته که به آن خواهیم پرداخت.

۲. شرایط بازگشت زن مطلقه به تابعیت ایرانی

زن ایرانی الاصل مطلقه، پیش از ازدواج با

تبعه‌ی خارجی، تابعیت ایران را داشته و در نتیجه‌ی ازدواج و یا انتخاب، تابعیت خارجی را کسب نموده است. به تصریح ماده‌ی ۹۸۷ قانون مدنی: «زن ایرانی که با تبعه خارجی مزاجت می‌نماید به تابعیت ایرانی خود باقی خواهد ماند مگر این که مطابق قانون مملکت زوج تابعیت شوهر به واسطه عقد ازدواج به زوجه تحمیل شود...» اما دولت ایران زمانی اجازه‌ی بازگشت به تابعیت ایرانی را خواهد داد که ازدواج زن بر اساس قانون صالح و مطابق با مقررات انجام گرفته باشد. یعنی اگر شرایط قانونی اعم از شکلی و ماهوی ازدواج از جمله ماده‌ی ۱۰۶۰ قانون مدنی (ازدواج با اجازه‌ی دولت ایران) هنگام ازدواج رعایت نگردد و با توجه به چنین ازدواجی تحصیل تابعیت پیدا کرده باشد، دیگر جای بررسی شرایط بازگشت به تابعیت اصلی نیست.

در این مورد نظر مخالف هم مشاهده می‌شود. گروه نخست معتقدند که مواد ۱۰۶۰ و ۹۸۷ قانون مدنی از قواعد آمره بوده و عدم رعایت این مواد موجب عدم نفوذ ازدواج است. لذا ضمانت اجرای آن، عدم استماع دعوی مربوط به آن در دادگاه‌ها و ادارات ایران می‌باشد و هر گونه تغییر تابعیت بر اساس این نکاح غیر معتبر محسوب می‌شود (الماسی، ۱۳۷۷: ۱۷۴؛ کاتوزیان، ۱۳۶۸، ج ۲: ۱۰۶).

ماده‌ی ۹۸۹ قانون مدنی در این باره مقرر نموده است: «هر تبعه ایرانی که بدون رعایت مقررات قانونی بعد از تاریخ ۱۲۸۰ تابعیت خارجی تحصیل کرده باشد تابعیت خارجی او کان لم یکن بوده و تبعه ایرانی شناخته می‌شود...».

در مقابل نظر فوق، گروهی معتقدند که اگر زن ایرانی هنگام ازدواج مقررات را رعایت ننماید، چنین ازدواجی صحیح نبوده و مقررات مربوط



در حق زن ایرانی اعمال خواهد شد. چون قانون، نبودن اجازه را مانع به شمار نیاورده و ظاهراً آن را امری جدا از شرایط و موانع نکاح دانسته است (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۹: ۵۴۷). ماده‌ی ۹۸۷ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «زن ایرانی که با تبعه خارجی مزاجت می‌نماید... ولی در هر صورت بعد از وفات شوهر یا تفریق به صرف تقدیم درخواست به وزارت خارجه به انضمام ورقه تصدیق فوت شوهر و یا سند تفریق، تابعیت اصلیه زن با کلیه حقوق و امتیازات راجع به آن مجدداً به او تعلق خواهد گرفت». براساس این ماده، زن مطلقه‌ی ایرانی که در اثر مزاجت سابق با مرد خارجی تابعیت اصلی خود را از دست داده و تابعیت زوج به وی تحمیل شده، پس از طلاق از شوهر خارجی می‌تواند طی درخواست کتبی به وزارت خارجه به همراه گواهی طلاق، تقاضای بازگشت به تابعیت ایران و خروج از تابعیت خارجی را نماید. این امر در موردی هم که زن بین حفظ تابعیت اصلی و تابعیت خارجی مختار است و بنا بر دلایل معقول تابعیت خارجی را انتخاب می‌نماید، جاری خواهد بود؛ چون مطابق تبصره‌ی یک این ماده‌ی «هر گاه قانون مملکت زوج، زن را بین حفظ تابعیت اصلی و تابعیت زوج مخیر بگذارد، در این مورد زن ایرانی که بخواهد تابعیت مملکت زوج را دارا شود و علل موجهی هم برای تقاضای خود در دست داشته باشد به شرط تقدیم تقاضا نامه به وزارت خارجه ممکن است با تقاضای او موافقت گردد».

در هر حال برای بازگشت به تابعیت اصلی، موانع تحصیل یا تحمیل تابعیت زوج به زن مطلقه‌ی ایرانی باید بر طرف شود، یعنی اگر در نتیجه‌ی ازدواج، تابعیت خارجی بر زن تحمیل شود، این عامل با طلاق مرتفع می‌گردد و به صرف درخواست و با ارائه‌ی گواهی جدایی، بازگشت به تابعیت اصلی محقق خواهد شد. در واقع قانون‌گذار ایران در ماده‌ی ۹۸۷ بازگشت زن مطلقه‌ی ایرانی را هموار کرده و

در هر حال برای بازگشت به تابعیت اصلی، موانع تحصیل یا تحمیل تابعیت زوج به زن مطلقه‌ی ایرانی باید بر طرف شود، یعنی اگر در نتیجه‌ی ازدواج، تابعیت خارجی بر زن تحمیل شود، این عامل با طلاق مرتفع می‌گردد و به صرف درخواست و با ارائه‌ی گواهی جدایی چنین امری بازگشت به تابعیت اصلی، محقق خواهد شد.

تشریفات قانونی که برای کسب تابعیت ایران در مورد سایر افراد مقرر گردیده، در مورد زنان ایرانی الاصل که پس از طلاق قصد بازگشت به تابعیت اصلی را دارد، لازم الاجرا ندانسته است. البته در بازگشت زن مطلقه‌ی ایرانی به تابعیت اصلی، شرایط و مقررات قانونی دولت خارجی را هم باید مورد نظر قرار داد؛ زیرا زن ایرانی در نتیجه‌ی ازدواج، تابعیت خارجی را پذیرفته یا بر او تحمیل شده است. تابعیت خارجی یک امر سیاسی و مربوط به دولت خارجی است و مقررات آن می‌بایست رعایت گردد، در غیر این صورت ممکن است زن دچار تابعیت مضاعف گردد. این تصریح قانون‌گذار ایران که مقرر می‌دارد به صرف درخواست با ارایه‌ی طلاق نامه به تابعیت ایرانی بر می‌گردد، بامد نظر قرار دادن مقررات قانون دولت خارجی صورت خواهد گرفت تا برای زن مطلقه‌ی ایرانی تابعیت مضاعف ایجاد نشود.

۳. آثار بازگشت به تابعیت ایران

گفته شد که زن مطلقه‌ی ایرانی الاصل با رعایت شرایط قانونی می‌تواند به تابعیت اصلی خود رجوع نماید و پس از مراجعت نیز از حقوق و مزایایی که بر اثر ازدواج سابق و تحصیل تابعیت خارجی از آن‌ها محروم شده، یا مشمول محدودیت‌هایی شده، برخوردار می‌گردد. همان طور که در قسمت آخر ماده‌ی ۹۷۸ نیز مقرر شده: «... تابعیت اصلیه زن با جمع

حقوق و امتیازات راجعه به آن مجدداً به او تعلق خواهد گرفت.» مهم‌ترین امری که بازگشت به تابعیت اصلی در آن‌ها موثر است، تحت سه عنوان زیر قابل بررسی است.

۱-۳. در زمینه‌ی حقوق سیاسی

یکی از امور مهم در زندگی افراد، مشارکت در مسائل سیاسی است و چون حقوق سیاسی مخصوص اتباع هر دولت می‌باشد، بیگانگان از چنین حقی برخوردار نیستند. البته ماده‌ی ۹۸۲ قانون مدنی در مورد کسانی که تابعیت ایرانی به آن‌ها اعطا می‌گردد، مقرر می‌دارد: «اشخاصی که تحصیل تابعیت ایرانی نموده اند از کلیه حقوقی که برای ایرانیان مقرر است بهره‌مند می‌شوند، لیکن نمی‌توانند به مقامات ذیل نایل گردند: ۱- ریاست جمهوری ۲- عضویت در شورای نگهبان و قوه قضائیه...» این ماده در مورد کسانی است که اصالتاً تبعه‌ی خارجه بوده و با رعایت مقررات قانونی تابعیت ایران را کسب می‌کنند. در حالی که در مورد زنان ایرانی که در نتیجه‌ی ازدواج، تابعیت خارجی به آن‌ها تحمیل می‌شود و یا در صورت اختیاری بودن نیز به دلایل موجه از تابعیت ایران خارج شده‌اند، ماده‌ی ۹۸۲ اعمال نخواهد شد؛ ماده‌ی ۹۸۷ قانون مدنی نیز تصریح نموده است: «تابعیت زن با جمع حقوق و امتیازات راجعه به آن مجدداً به او تعلق خواهد گرفت».

۲-۳. حقوق خصوصی

مهم‌ترین حقوق خصوصی، مسایل مالی است که به اموال منقول و غیر منقول تقسیم می‌شود. بازگشت زن مطلقه‌ی ایرانی الاصل به تابعیت ایرانی، تنها در باب اموال غیر منقول او موثر است؛ زیرا زنان ایرانی که در نتیجه‌ی مزاجت سابق از تابعیت ایران خارج و تابعیت خارج را تحصیل نموده‌اند، یا تابعیت خارجی بر آن‌ها تحمیل شده است، در برخورداری از حق مالکیت نسبت به اموال غیر منقول محدود می‌شوند. در این زمینه، تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۹۸۷ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «زنان ایرانی که بر



اثر ازدواج تابعیت خارجی را تحمیل می کنند حق داشتن اموال غیر منقول را در صورتی که موجب سلطه اقتصادی خارجی گردد ندارند...» این محدودیت قانونی فقط در مورد اموال غیر منقول است و علت آن نیز رعایت ملاحظات سیاسی و حاکمیتی است. زن مطلقه‌ی ایرانی که به تابعیت اصلی خود باز می گردد، از استثنایی که در تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۹۸۷ مقرر شده، خارج می گردد و مانند سایر اتباع ایرانی، حق داشتن اموال غیر منقول را دارا خواهد بود. چنین محدودیتی در باب اموال منقول وجود ندارد.

هم چنین ماده‌ی ۹۶۱ قانون مدنی در زمینه‌ی حقوق خصوصی اتباع خارجی مقرر می دارد: «جز در موارد ذیل، اتباع خارجه نیز از حقوق

مدنی متمتع خواهند بود:

۱- در مورد حقوقی که قانون آن را صراحتاً منحصر به اتباع ایران نموده و یا آن را صراحتاً از اتباع خارج سلب کرده است؛

۲- در مورد حقوق مربوط به اموال شخصی که قانون دولت متبوع خارجی آن را قبول نکرده است؛

۳- در مورد حقوق مخصوصه که صرفاً از نقطه نظر جامعه ایرانی ایجاد شده باشد.»

زن مطلقه با بازگشت به تابعیت ایرانی، از محدودیت‌هایی که در زمینه‌ی حقوق خصوصی برای او به وجود آمده، خلاصی پیدا می کند.

۳-۳. حقوق عمومی

حقوق عمومی از جمله حقوق مسلم افراد است که افراد تابع و ساکن در یک کشور از آن برخوردار می شوند، مگر آن که منع قانونی وجود داشته باشد. زن مطلقه‌ی ایرانی که در نتیجه‌ی ازدواج سابق، تابعیت اصلی خود را از

دست می دهد، فقط از حقوق و مزایایی برخوردار می شود که قانون ایران برای اتباع بیگانه مقرر داشته است. بیگانگان نیز همانند اتباع داخلی از حقوق عمومی برخوردار محسوب می شوند. اما محدودیت‌هایی برای آن‌ها وجود دارد به عنوان مثال، از جمله حقوق عمومی، حق تدافع قضایی است که بیگانگان نیز از آن برخوردارند، مطابق ماده‌ی ۱۴۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، «اتباع دولت‌های خارج، چه خواهان اصلی باشند و یا به عنوان شخص ثالث وارد دعوا گردند، بنا به درخواست طرف دعوا، برای تأدیه خسارتی که ممکن است بابت هزینه دادرسی

خارجی خواهان یا تجدیدنظر خواه کشف شود و یا تابعیت ایرانی از او سلب و یا سبب معافیت از تأمین از او زایل گردد، خوانده یا تجدیدنظر خوانده ایرانی می تواند درخواست تأمین نماید.» مواد فوق و مواد قانونی دیگر مصرح در همین فصل و سایر فصول، حاکی از آن است که زن ایرانی که در نتیجه‌ی ازدواج تابعیت اصلی خود را از دست داده است، نمی تواند مانند سایر ایرانیان از حقوق اجتماعی و شهروندی کاملی برخوردار باشد، اما وقتی زن مطلقه پس از طلاق به تابعیت اصلی خود مراجعت می کند، تمامی حقوق شهروندی و اجتماعی را دارا خواهد شد.

برآمد

حقوق غیر مالی زن مطلقه‌ی ایرانی پس از طلاق از شوهر خارجی از دو بعد سیاسی و غیر سیاسی حائز اهمیت است. زن ایرانی در هنگام ازدواج ممکن است تابعیت ایرانی خود را از دست بدهد. یا تابعیت خارجی بر وی تحمیل شود و یا در صورت اختیار انتخاب تابعیت، به دلایل معقول تابعیت کشور شوهر را انتخاب نماید. چنین زنی پس از طلاق، با رعایت شرایطی می تواند به تابعیت ایرانی باز گردد و این بازگشت آثار مختلفی را در زمینه‌های حقوق سیاسی، حقوق خصوصی و حقوق عمومی در پی دارد.

با امعان نظر به این که اعمال این حقوق در عمل با مشکلاتی مواجه است، لذا قانون گذار باید در خصوص نحوه‌ی اعمال حقوق زنان مطلقه، مقررات جامعی به تصویب برساند. در غیر این صورت، در برخی موارد، اجرا یا امکان اجرای حقوق زنان بادشواری همراه خواهد بود.

زن مطلقه‌ی ایرانی الاصل با رعایت شرایط قانونی می تواند به تابعیت اصلی خود رجوع نماید و پس از مراجعت نیز از حقوق و مزایایی که بر اثر ازدواج سابق و تحصیل یا تحمیل تابعیت خارجی از آن‌ها محروم شده، یا مشمول محدودیت‌هایی شده، برخوردار می گردد

و حق الوکاله به آن محکوم گردند، باید تأمین مناسب بسپارند. درخواست اخذ تأمین فقط از خوانده تبعه ایران و تا پایان جلسه اول دادرسی پذیرفته می شود.»

هم چنین ماده‌ی ۱۴۶ همین قانون مقرر داشته است: «هر گاه در اثنای دادرسی تابعیت

۶. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، محشای قانون مدنی، تهران: گنج دانش، چاپ دهم، ۱۳۷۹.

۷. دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۹.

۸. صدر، حسن، حقوق زن در اسلام و اروپا، تهران: جاویدان، ۱۳۷۵.

۹. صفایی، سید حسین و امامی، اسدالله، حقوق خانواده، جلد نخست، تهران: دانشگاه تهران، چاپ نخست، ۱۳۷۱.

۱۰. کاتوزیان، ناصر، حقوق خانواده، جلد دوم، تهران: بهنشر، ۱۳۳۸.

۱۱. نصیری، محمد، حقوق بین الملل خصوصی، تهران: نیل، ۱۳۷۸.

فهرست منابع

۱. ارفع نیا، بهشید، حقوق بین الملل خصوصی، جلد نخست، تهران: بهتاب، ۱۳۸۰.

۲. ارفع نیا، بهشید، «ازدواج و تابعیت»، نشریه‌ی حقوق زنان، شماره‌ی ۲.

۳. الماسی، نجاد علی، تعارض قوانین، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ ششم، ۱۳۷۷.

۴. امامی، سید حسن، حقوق مدنی، جلد‌های اول تا چهارم، تهران: اسلامیه، ۱۳۶۳.

۵. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، حقوق خانواده، تهران: گنج دانش، ۱۳۳۸.

گفتمان جرم‌شناسی پیش‌گیری

(قسمت پنجم)

به کوشش: قاسم ولی پور - قاضی دادگاه نظامی و معاون مدیر کل پیش‌گیری از وقوع جرم و عفو و بخشودگی سازمان قضایی نیروهای مسلح

پیش‌گیری از وقوع جرم بنا بر تعریف مورد اجماع، که پیش‌تر به آن اشاره شده است، در مقام عمل و اجرا یک فرآیند است که فرآورده‌ی آن با حداقل انتظار، کاهش وقوع جرم و با حداکثر انتظار، عدم وقوع جرم است. از آنجایی که هر فرآیندی در ذات و طبع خود متکی بر اصول و ارکانی خواهد بود، فرآیند پیش‌گیری از وقوع جرم نیز حسب مولفه‌های بیرونی و درونی ناظر به تعریف یا تعاریف ارائه شده، بر اصول و ارکانی متکی است. از مهم‌ترین پیش‌فرض‌های امر پیش‌گیری که مبتنی بر منابع هنجار گذار اجتماعی است، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: الف) ارتکاب جرم از منظر اخلاقی قبیح است، از منظر دینی و مذهبی در تعارض با اوامر الهی است، از منظر عرف و آداب و رسوم ناپسند است، از منظر مصلحت‌شناسی مغایر با مصالح خرد و کلان جامعه است، از منظر زیبایی‌شناسی بر زشتی‌های محیط و جامعه می‌افزاید و بالاخره از منظر حقوقی ممنوع و مستوجب تعقیب و مجازات است.

ب) وظیفه و تکلیف شهر و نمدان، جامعه و حاکمیت این است که به روش‌های ممکن، معقول و اخلاقی از ارتکاب جرم جلوگیری کنند.

ج) اتخاذ تدابیر ممکن، معقول و اخلاقی برای جلوگیری از ارتکاب جرم اقتضای اصول و ارکانی را دارد تا با مراعات آن بتوان پای در میدان عمل نهاد و نتایج معینی را انتظار داشت. به‌رغم تنوع جوامع، ارزش‌ها و حاکمیت‌ها، در حدی که یک یا چند یا همه‌ی پیش‌فرض‌ها به تعریف پیش‌گیری و کار برد آن ناظر باشد به تناسب، اصول و ارکان مشترکی بنیان نهاده خواهند شد، بنا بر این به نظر می‌رسد، صرف‌نظر از جزء کوچکی از جرایم که ممکن است حسب اختلاف و گوناگونی جوامع، ارزش‌ها و حاکمیت‌ها، از یک جامعه به جامعه‌ای دیگر و یا از یک حاکمیت به حاکمیتی دیگر (در جرم‌شناختن آن) متفاوت باشد، اغلب آنچه که در نظام‌های اجتماعی و حکومتی به عنوان جرم یا آسیب شناخته شده است، در جوامع مختلف مشترک است. به همین دلیل اصول و ارکان حاکم بر فرآیند پیش‌گیری از وقوع جرم علی‌الاصول می‌تواند در جوامع مختلف واحد بوده یا دست‌کم بیشترین تشابه و اشتراک را با یکدیگر دارا باشد.

پیش‌گیری از وقوع جرم مطابق اصولی که در سند ملی پیش‌گیری از وقوع جرم در جمهوری اسلامی ایران منظور گردیده و بر شمرده شده است، بر کرامت ذاتی انسان و مراعات حداکثری حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی تأکید دارد. نظام جمهوری اسلامی ایران در این سند و دیگر اسناد ملی در جهت نیل به بالاترین سطح از امنیت، عدالت و رفاه، بر اساس آموزه‌های دینی و اخلاقی تکیه دارد از جمله آنکه پیش‌گیری از وقوع جرم با بهره‌گیری از نهاد امر به معروف و نهی از منکر، ضمن پیوند با باورهای جامعه از مقبولیت اجتماعی نیز برخوردار می‌گردد. از این رو به نظر می‌رسد مؤلفه‌های منبعث از تعریف پیش‌گیری، اصول و ارکان حاکم بر پیش‌گیری از وقوع جرم در جمهوری اسلامی ایران را به سمت بالاترین سطح از اهداف و آرمانهای منطقه‌ای و جهانی به پیش خواهد برد. اینک، اصول حاکم بر پیش‌گیری را به شرح مندرج در سند ملی راهبردی پیش‌گیری^(۱) از نظر می‌گذرانیم:

۱- اسلامیت

اسلامی بودن به معنای اعتقاد و پایبندی به مبانی اعتقادی، ارزش‌ها و احکام دین مبین اسلام در عرصه‌های رویکردی، کارکردی و عملکردی می‌باشد که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تجلی یافته است. به عبارت دیگر در حوزه‌ی پیش‌گیری از وقوع جرم و آسیب‌های اجتماعی باید تمام‌اندیشه‌ها، تصمیم‌گیری، اقدامات و فعالیت‌ها مبتنی بر تعالیم و دستورات مکتب اسلام باشد.

۲- حریت و کرامت انسان

به مصداق آیه شریفه «ولقد کرمانی آدم» همه‌ی انسانها از کرامت ذاتی برخوردارند و لازمه این کرامت، داشتن آزادی و حق انتخاب است. کرامت، مجموعه شایستگی‌های فکری، اخلاقی و رفتاری است که به انسان لیاقت جانشینی خداوند در زمین می‌بخشد. حریت و آزادی به مفهوم حق انتخاب و رهایی انسان از هر گونه قید و بند برای حرکت در مسیر انسان کامل شدن است. بنابر این در نظام فکری اسلام از یک سو، در قلمرو احکام، آزادی مطلق نبوده و بهره‌برداری از این موهبت الهی متضمن رعایت آزادی دیگران و توجه به هنجارهای جامعه‌ی اسلامی بوده و از سوی دیگر کرامت ذاتی انسان با انتخاب جهت

درست و حفظ این نوع آزادی محقق می‌شود. بر این اساس هر یک از آحاد جامعه موظف است به آزادی و کرامت دیگران احترام گذاشته و رعایت کند. هم‌چنان که حکومت و عوامل آن در همه سطوح باید حریت و کرامت افراد جامعه را گرامی بدارد. احترام به آزادی افراد و کرامت اشخاص توسط یکدیگر و رعایت آن از سوی عوامل حکومتی باعث ترویج بزرگ منشی در جامعه و بالتبع سبب کاهش انحراف‌ها و جرائم می‌گردد.

۳- امنیت، عدالت و رفاه

بر اساس تعالیم حیات بخش مکتب اسلام، مردم از حکومت سه خواسته‌ی اصلی و با هم دارند که به ترتیب اولویت عبارتند از امنیت، عدالت و رفاه. این سه امر در یکدیگر تأثیر و تأثر دارند، یعنی در سایه برقراری امنیت می‌توان عدالت را اجرا و رفاه را ایجاد نمود و از سوی دیگر عدالت و رفاه، در گسترش امنیت تأثیر بسزایی دارند. «امنیت، عدالت و رفاه» به شرط با هم بودن اساس پیش‌گیری از وقوع جرم و آسیب‌های اجتماعی است. به میزانی که به هر یک از اجزاء این اصل خللی وارد شود به همان میزان هم به رشد آسیب‌ها و جرائم افزوده می‌شود.

۴- امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یکی از احکام الزام‌آور اجتماعی دین اسلام، به معنای مطالبه‌ی انجام کار درست و خودداری از کار نادرست، اصلی کارآمد در جهت حفظ همیشگی روح حیات و بالندگی جامعه و نیز پیوستگی مردم و مسؤولان با یکدیگر، مسؤولیت‌پذیری اجتماعی و در نهایت زدودن آثار جرم و گناه و پلشتی‌های رفتاری در جامعه است. بی‌گمان نهادینه شدن عمل به این تکلیف و بهره‌برداری بهینه از این تدبیر از سوی آفرینان پیش‌گیری از جرم اهمیتی مضاعف دارد که بایستی با انگیزه «خیر خواهانه» صورت پذیرد. همچنان که در اصل ۸۰ ق.ا.ج.ا آمده است که «در جمهوری اسلامی ایران دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای است همگانی و متقابل بر عهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت...» اهمیت این اصل در پیش‌گیری از انحرافات، آسیب‌ها و جرائم آن چنان است که در معارف اسلامی تمام کارهای خیر و حتی جهاد در راه خدا نسبت به امر به معروف

و نهی از منکر همچون قطره نسبت به دریا است.

۵- مقبولیت اجتماعی

اتخاذ تصمیمات، سیاست‌ها، راهکارها و اقدامات حوزه پیش‌گیری باید چنان باشد که در جامعه از مقبولیت برخوردار باشد. داشتن مقبولیت اجتماعی، انگیزه، تمایل و مشارکت مردم، متخصصان و متولیان را افزایش داده و موجب هم‌افزایی می‌گردد و در نتیجه میزان آسیب‌ها و جرائم کاهش می‌یابد.

۶- صیانت و رعایت حقوق فرد و جامعه

حضرت علی (ع) در خطبه ۲۰۷ نهج البلاغه می‌فرماید: «هر جا که اجتماعی برقرار است، لزوماً رابطه‌ای هم برقرار است. هر جا که رابطه و ارتباطی هست، الزاماً حق و تکلیف هم وجود دارد. هر کس که حقی بر دیگری دارد آن دیگری هم به وی حقی خواهد داشت (حقوق متقابل) ... حق و تکلیف مسؤولیت آور است. در همه روابط؛ حقوق، متقابل و دو طرفه است ... بزرگترین حقی که خدا واجب گردانیده حق حاکم بر مردم و حق مردم بر حاکم است.» رعایت حقوق متقابل فرد و جامعه، یکی از اصولی است که در همه حوزه‌ها و مراحل پیش‌گیری باید مدنظر همگان باشد. در پیش‌گیری، تأمین حقوق فرد و جامعه در همه‌ی ابعاد باید به گونه‌ای متوازن مورد توجه قرار گیرد به طوری که نه تنها متولیان امر، خود را متعهد به رعایت و عدم تعرض به این حقوق بدانند بلکه فراتر از آن، رسالت صیانت و پاسداری از این حقوق و عدم تعرض به دیگران را و جهه‌ی همت خویش قرار دهند.

۷- اولویت پیش‌گیری

تدابیر و اقدامات پیش‌گیرانه از آن رو که از ابزارهای نرم انسانی و اخلاقی برای رویارویی با پدیده‌ی مجرمانه بهره می‌گیرد، واجد عمیق‌ترین، ماندگارترین، سودمندترین و کم‌هزینه‌ترین راه برای عدم وقوع جرم و مهار پیامدهای آن برای زندگی فردی و اجتماعی به شمار می‌رود. همان‌گونه که در عرصه‌ی سلامت جسمانی، «بهداشت بر درمان» اولویت و تقدم دارد، به طور قطع و یقین، در عرصه سلامت اجتماعی و مواجهه با آسیب‌ها و جرائم نیز «پیش‌گیری» بر مجازات و اقدامات درمانی و کیفری، اولویت و تقدم دارد. همچنان که در سطوح و مراحل سه‌گانه پیش‌گیری فرهنگی اجتماعی، پیش‌گیری اولیه، بر دیگر مراحل تقدم دارد.

۸- قانون مداری و شایسته‌سالاری

پیش‌گیری با همه آثار مثبت و گرانسنگی که دارد باید در چارچوب تعریف‌شده‌ی قوانین کشور ملاحظه، برنامه‌ریزی و اجرا شود و گر نه تنها به اهداف خود دست نخواهد یافت

بلکه بهانه و بستری خواهد بود برای هر جرم و تعرض به حریم‌های شناخته‌شده‌ی اخلاقی، قانونی و حقوقی.

رعایت اخلاق مداری و قانون‌مندی در فرایند پیش‌گیری از جرم منوط به بهره‌گیری از همکاران و متولیان شایسته‌ای است که سرآمد دیگران در حوزه‌ی دانش، مهارت و اخلاق فردی و حرفه‌ای به شماره می‌آیند.

۹- خودکنترلی

منشاء اصلی همه آسیب‌ها و جرائم، در درون انسان است که در تعامل با جامعه و محیط، ظهور و بروز پیدا می‌کند. مهم‌ترین و اساسی‌ترین راه پیش‌گیری از آسیب‌ها، انحرافات و جرائم، «خودسازی و خودکنترلی» است (که در معارف اسلامی به «جهاد اکبر» تعبیر شده است). البته این به معنای غفلت از سالم‌سازی جامعه و محیط نیست. سلامت و کنترل فرد و جامعه هر دو از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند اما خودکنترلی بر کنترل جامعه تقدم و اولویت دارد.

۱۰- جامعیت و هدفمندی

داشتن نگاه فراگیر، جامع‌الاطراف و هدفمند، ضرورت انکارناپذیر عرصه پیش‌گیری از آسیب‌های اجتماعی و وقوع جرم است. طرح‌ها، برنامه‌ها و اقدامات پیش‌گیری باید به صورت هدفمند، نظام‌مند و به صورت یک سامانه جامع و یکپارچه باشد و از بر خوردهای موضعی، جزیره‌ای و جدا از هم پرهیز شود.

۱۱- تشویق و تنبیه

برای پیش‌گیری و نیز جلوگیری از گسترش آسیب‌ها و جرائم باید از اصل تشویق و تنبیه، استفاده نمود. همان‌گونه که منحرفین و مجرمین تنبیه و مجازات می‌شوند، انسان‌های شایسته در هر قشر و سطح و موقعیتی، اعم از مردم، مدیران و متولیان امر پیش‌گیری به میزان اهتمام و توفیق آنان در حوزه سلامت فردی و اجتماعی و مراحل مختلف پیش‌گیری، باید مورد تشویق و تقدیر قرار گیرند. برقراری توازن در تشویق و تنبیه، کاهش آسیب‌ها و جرائم را به دنبال خواهد داشت.

۱۲- برائت

بر اساس اصل برائت، انسان‌ها، پاک، میرا از انحراف و جرم و منزه از آلودگی و دارای عزت و کرامت نگر بسته می‌شوند. کلیه دست‌اندرکاران و مجریان حوزه پیش‌گیری باید با رعایت اصل برائت با مخاطبان و افراد جامعه روبرو شوند حتی در بسیاری از مقاطع مرحله سوم پیش‌گیری یعنی پیش‌گیری کیفری، متهمین بی‌گناه تلقی می‌شوند مگر اینکه جرم آن‌ها ثابت شود. بر مبنای این اصل رفتار و برخورد

با همه‌ی افراد باید توأم با احترام و حفظ شخصیت آنان باشد.

۱۳- استمرار و قاطعیت

تدابیر، طرح‌ها، برنامه‌ریزی و اقدامات در همه سطوح و مراحل پیش‌گیری باید از ویژگی استمرار و قاطعیت برخوردار باشد. تصمیمات و اقدامات نباید پراکنده و مقطعی و پرنوسان باشد. بلکه باید مداوم، متصل و منظم بوده و در عین حال با عزم حدی و قاطعیت صورت پذیرد. نداشتن عزم جدی در مسؤولین و دست‌اندرکاران و نیز اقدامات مقطعی، خود از عوامل رشد آسیب‌ها و افزایش جرم محسوب می‌گردد که باید به شدت از آن اجتناب نمود.

۱۴- مشارکت هم‌افزا

از اصولی که به طور جدی باید مراعات شود تعاون و همکاری؛ حضور فعال و مؤثر، تقویت و پشتیبانی اشخاص، نهادها و همه‌ی نقش‌آفرینان نظام پیش‌گیری و نیز اشخاص مخاطب پیش‌گیری (افراد در معرض ارتکاب بزه، بزه‌دیدگان و بزهکاران پشیمان) است. ضمن مشارکت همگان (مسؤولین، دستگاه‌ها، مردم، نخبگان و گروه‌های اجتماعی)، فعالیت‌ها بایستی در امتداد یکدیگر، به صورت هم‌افزا و در جهت دستیابی کامل به اهداف پیش‌گیری باشد.

۱۵- فرهنگ‌سازی

لازمه‌ی نهادینه کردن و حاکمیت بخشیدن به اهمیت پیش‌گیری و تقدم آن نسبت به درمان و نیز جلب توجه مسؤولین و مردم، «فرهنگ‌سازی» می‌باشد. استمرار در آگاه‌سازی، آموزش، تبلیغات و بیان اولویت و اهمیت پیش‌گیری و نفوذ در عقاید، باورها و رفتارها به صورت تدریجی و در بستر زمان، از عوامل مهم فرهنگ‌سازی است که باید عمیقاً به آن توجه نمود. اگر پیش‌گیری، فرهنگ مسلط مردم و مسؤولین شود، به خودی خود، آسیب‌ها کمتر و جرائم کاهش محسوس پیدا می‌کنند.

۱۶- خلاقیت و نوآوری

بهره‌گیری از اندیشه و ایده‌ی اشخاص خلاق و نوآوری در تدابیر و ابزارهای پیش‌گیری و عدم تصلب و اکتفا به ابزارها و روش‌های تکراری، خسته‌کننده و کم‌ثمر در حوزه‌ی پیش‌گیری، اصل بسیار مهم و اساسی است. استفاده هوشمندانه از هر آورد حوزه علوم و فناوری در عرصه روش‌ها، تکنیک‌ها و ابزارها، موجب تحقق اهداف پیش‌گیری و سلامت اجتماعی خواهد شد. به کارگیری ابزار و روش‌های خلاقانه و بدیع، بر جذابیت و گرایش به پیش‌گیری در میان آحاد و اقشار مختلف جامعه خواهد افزود. ادامه دارد

پی‌نوشت:

۱- سند ملی راهبردی پیش‌گیری از وقوع جرم و آسیب‌های اجتماعی، قابل دسترسی در پایگاه اینترنتی معاونت اجتماعی و پیش‌گیری از وقوع جرم قوه قضائیه

آشنایی با اصطلاحات حقوقی با بازخوانی پرونده های واقعی

مترجم: میترا اسماعیلی

تدوین: حمید معظمی

قسمت بیست و نهم

Learning LAW vocabulary with reviewing of true cases

Voluntary or Coerced Confession?

PART A

Investigation:

Warren and Delores Harris and their two children were shot to death in their rural home on December 23, 1989. The unknown perpetrator (1) had fled after trying to set the home on fire.

As I would later learn, the police had a difficult time solving this crime, and as the weeks went by, the pressure for an arrest mounted exponentially. Not only were town folks shocked, outraged, and fearful, they were angry at the police for not immediately arresting the culprit.

After days of apparently fruitless investigation, the police began to get a few breaks (2). Credit cards had been taken from the Harris home and used at an automatic teller machine and in several stores in a nearby mall. Store clerks were questioned without much success, but a local man and his son came forward to say that they had seen an African American couple at an ATM the day after the Harrises were killed. They remembered the couple, they told police, because the man was having trouble with the ATM, which he said had taken his card and would not give it back. As it turned out, the card "eaten" by the machine belonged to the Harrises. The man and his son gave descriptions of the couple to a forensic artist (3) who created sketches of the duo.

The sketches were published in the local newspaper and several weeks later resulted in another break for the investigators. Nearly a month after the crime, a young woman told police that the female in one of the sketches resembled her coworker, Shirley King. The male in the sketch, she said, looked like Shirley's son, Michael King.

Police quickly learned that 35-year-old Michael King had a criminal record (4)—including robbery, fraud, and use of a firearm (5) with a silencer (6)—and had served time in state prison. His mother Shirley, they learned, was 55 years old, had no criminal record, and shared a duplex with her son just outside Ithaca.

Once the Kings were identified as suspects, police put them under round-the-clock surveillance (7), tracking their every move. Investigators obtained samples of Shirley's handwriting from her employer, and an expert reported that "in all probability" Shirley had signed the charge slips (8) when the Harris's credit cards were used the day after the killings. Police had a mug shot (9) of Michael as well as his fingerprints but no photograph or fingerprints of Shirley. To fill that gap in the investigation, David Harding, a state police officer went undercover (10), showed up as a guest

at the bed and breakfast where Shirley worked, and did his best to get Shirley's picture, prints and more examples of her handwriting.

Armed with these data, Harding compared Shirley's prints to those found on a gas can at the scene of the murders and pronounced them a match.

Store clerks had been shown his mug shot and positively identified him as having used the Harris's credit cards. The store identifications, coupled with Michael's record and the evidence against his mother, convinced police that he had killed the Harris family. Shirley, they believed, may have been involved in the killings but, at the very least, was implicated in the arson (11) that followed.

While the investigation and surveillance proceeded, Michael King became well aware that he was a suspect in the Harris killings.

On February 7, 1990, roughly seven weeks after the Harrises were killed, a team of seven New York State police officers stormed Michael King's apartment at dawn. According to the police accounts of the incident, Michael's back was turned to the officers; he had a shotgun and appeared poised to kill himself. "Don't do it, don't do it" one officer reportedly yelled. Another said he told Michael. "It's all over. Just give me the gun and things will be okay." As that officer reached for the gun, Michael allegedly turned and fired the weapon. Immediately, the officers unleashed a volley (12) of gunfire (13). Within seconds, nine shots were fired, and Michael King was dead. While all of this was happening, a second team of seven officers was forcing its way into Shirley's apartment on the other side of the duplex, where they knew they would find Shirley, her elderly mother, and Michael's infant son. Three police officers confronted Shirley, arrested her, and whisked (14) her off to a state police barracks (15) for questioning.

Within a few hours, Shirley admitted that on the day after the Harris murders, Michael had come to her apartment and convinced her to go Christmas shopping with him. She recounted the fateful stop at the ATM and how the machine retained his card and explained that she did not understand why Michael had been so upset. In response to her questions, she said that he told her, "It's got my prints on it and if they find it I'm in trouble."

As for the shopping trip to the mall, Shirley explained, "Michael said 'why don't you go and buy yourself something.' I told him that I didn't have any money. He reached into his pocket and he came out with this envelope and took a card out of the envelope and gave the card to me. He told me to use the card, saying that it was blank. He said that all I had to do was sign it and that I could use it. I asked him where he got it from and he said that he got it from a guy down by the Commons. He gave me the telephone number and address for me to use for identification.

At home, later that night, her mother told about the murders, which by then were all over the news. "I asked what their names were," Shirley told the investigators. "And she told me 'Harris' and that's when I made the connection. Continuing her statement, Shirley said that the next day she confronted Michael. She was angry, she said, not only because she thought he had committed the crimes but also because he had involved her in them by lying to her about the source of the credit card. She added that Michael told her that if the police came for him, he would commit suicide.

While many in the community believed that Michael King had been summarily (16) executed by the police, all the officers involved were exonerated (17) and never charged for their actions. Based on the fingerprint and handwriting evidence, identifications, and her own statement, Shirley was initially charged with murder, arson, and burglary (18). When it became evident that the state had no evidence that Shirley had been involved in the killings, the murder charge was dropped (19) and she was indicted for burglary, arson, hindering prosecution (20), criminal possession of stolen property, and forgery.

To be continued...

اعتراف داوطلبانه یا به زور؟

بخش اول

تحقیقات:

وارن و دلورس هریس و دو بچه شان بوسیله تیر اندازی در خانه روستایشان در ۲۳ دسامبر ۱۹۸۹ کشته شده بودند. جنایت کار نامشخص بعد از آن که سعی کرده خانه را به آتش بکشد فرار کرده بود. بعد ها متوجه شدم که پلیس زمان سختی را برای حل این جنایت سپری کرده بود و همین طور که هفته ها می گذشت فشار برای یک بازداشت بیشتر و بیشتر می شد. نه تنها مردم شهر شوک شده، عصبی و ترسیده بودند؛ بلکه آن ها از این که پلیس بی درنگ جنایت کار را دستگیر نکرده بود خشمگین بودند. بعد از روز ها تحقیقات بی ثمر، پلیس به چند گشایش رسید. کارت های اعتباری که از خانه خانواده هریس دزدیده شده بود در یک دستگاه خودپرداز و چندین مغازه در یک فروشگاه نزدیک استفاده شد. فروشندگان مغازه ها مورد پرس و جو قرار گرفتند که نتیجه ای در بر نداشت. اما یک مرد محلی و پسرش جلو آمدند که بگویند یک زوج آفریقایی-آمریکایی را روز بعد از کشته شدن خانواده هریس جلو خودپرداز دیده اند. آن ها به پلیس گفتند که آن زوج را به یاد دارند چرا که مرد ظاهرا با خودپرداز مشکل داشت، این که می گفت کارتش را گرفته و پس نمی دهد. مشخص شده که کارت خورده شده توسط دستگاه متعلق به خانواده هریس بود. مرد و پسرش شرح چهره زوج را به طراح فورنزیک (پلیس) دادند تا طرح هایی از آن دو ترسیم کند. طرح های ترسیم شده در روزنامه محلی منتشر شد و چندین هفته بعد، گشایش دیگر در تحقیقات ایجاد شد. خانم جوانی به پلیس گفت زنی که در یکی از طراحی ها است

او را به یاد همکارش، شرلی کینگ می اندازد. او گفت مردی که در طراحی بود شبیه پسر شرلی، مایکل کینگ بود.

پلیس سریع فهمید که مایکل کینگ ۳۵ ساله سابقه دار بوده که شامل سرقت، کلاه برداری و استفاده از اسلحه گرم با صدا خفه کن بوده و در زندان ایالتی حبس کشیده بود. مادرش شرلی یافتند که ۵۵ ساله بود و هیچ سابقه مجرمانه نداشت و یک خانه دو طبقه را با پسرش خارج ایتا کا شریک بود.

زمانی که کینگ ها به عنوان مظنون شناخته شدند پلیس هر حرکت آن ها را تحت نظر و تعقیب قرار داد. بازرس ها نمونه دست خط شرلی را از همکارش گرفتند و یک متخصص گزارش کرد در تمام احتمالات شرلی صورت حساب ها را زمانی که کارت اعتباری خانواده هریس روز پس از قتل استفاده می شد امضا کرده بود. پلیس عکس مظنونی مایکل را به همراه اثر انگشتش داشت اما عکس و اثر انگشتی از شرلی موجود نبود. برای پر کردن این خلل در تحقیقات، دیوید هاردلینگ یک افسر پلیس ایالتی به صورت نامحسوس و به عنوان یک مهمان به Bed and Breakfast که شرلی در آن کار می کرد رفت و تمام تلاشش را کرد تا عکس شرلی، اثر انگشتش، و نمونه هایی دیگر از دست خطش بدست آورد. با در دست داشتن این اطلاعات هاردلینگ اثر انگشت شرلی را با آن که روی قوطی بنزین که در صحنه قتل یافت شده مقایسه کرد و آن ها را یکسان اعلام کرد. به فروشندگان عکس مایکل نشان داده شد و به صورت مثبت او به عنوان کسی که از کارت های اعتباری خانواده هریس استفاده کرده شناسایی شد.

شناسایی های فروشندگان توام با سابقه مایکل و مدارک علیه مادرش پلیس را متقاعد کرد که او خانواده هریس را کشته بود. آن ها اعتقاد داشتند شرلی ممکن بود در قتل درگیر شده باشد اما دست کم با آتش افروزی بعد از آن درگیر بود.

مادامی که تحقیقات و تحت نظر گرفتن ها ادامه پیدا کرد، مایکل کینگ از این که در قتل خانواده هریس مظنون بود به خوبی آگاه شد. در ۷ فوریه ۱۹۹۰ یک تیم متشکل از ۷ افسر پلیس ایالتی نیویورک تقریباً هفت هفته بعد از کشته شدن هریس، قبل از طلوع آفتاب به آپارتمان مایکل کینگ یورش بردند. طبق گزارشات پلیس از واقعه، پشت مایکل به سمت افسران برگشت، او یک شاتگان داشت و در حالی که به نظر می رسید می خواست خودش را بکشد بی حرکت ایستاده بود. گزارش شد که یک مامور فریاد زد: "این کار را نکن! این کار را نکن!" پلیس دیگری می گفت: "همه چی تمام است، فقط اسلحه را به من بده و همه چیز درست می شود." وقتی آن مامور دستش را به سمت اسلحه دراز کرد، مایکل به واقع برگشت و شلیک کرد. بلافاصله مامورین رگبار شلیک اسلحه صورت دادند. حین چند ثانیه ۹ گلوله شلیک شد و مایکل کینگ مرده بود.

مادامی که این اتفاقات می افتاد، تیم دوم شامل هفت افسر پلیس به سمت آپارتمان شرلی که سمت دیگر خانه دو طبقه بود هجوم بردند، جایی که می دانستند شرلی، مادر پیرش و بچه نوزاد مایکل را پیدا می کنند. سه مامور پلیس با شرلی مواجه شدند، او را دستگیر کردند و به سرعت او را به مقر پلیس برای بازجویی بردند. حین چند ساعت شرلی اعتراف کرد که روز بعد از قتل های هریس، مایکل به آپارتمان او آمد

کارت اعتباری به میان کشیده بود. او افزود که مایکل به وی گفت که اگر پلیس به سراغش بیاید خودکشی می کند.

مادامی که خیلی ها در جامعه معتقد بودند که مایکل کینگ بدون تشریفات قضایی توسط پلیس اعدام شده بود، تمامی افسرانی که درگیر بودند تبرئه شده و برای اعمالشان متهم نشدند. بر اساس مدارک اثر انگشت و دست خط، شناسایی ها و اظهارات خودش، شرلی به صورت ابتدایی متهم به قتل، آتش افروزی و سرقت شد. وقتی آشکار شد که ایالت هیچ مدرکی نداشت که شرلی در قتل درگیر بوده، اتهام قتل منتفی شد و او برای سرقت، آتش افروزی، ممانعت از دادخواهی، مالکیت مجرمانه از اموال مسروقه و جعل مشخص شد. ادامه دارد...

امضایش کنم و آن وقت می توانم از آن استفاده کنم. من از او پرسیدم که آن راز کجا آورده و او گفت آن راز یک فرد در کامنز گرفته است. او تلفن و آدرسی که باید به عنوان مشخصات استفاده می کردم به من داد.

در خانه، سپس در آن شب، مادرش در مورد قتل ها که در آن زمان تمامی اخبار را فراگرفته بود گفت. شرلی به بازرسان گفت: "من پرسیدم که اسمشان چه بود." و او (مادر شرلی) به من گفت که "هریس" و آن وقت بود که ارتباط را تشخیص دادم.

در ادامه اظهاراتش، شرلی گفت که روز بعد با مایکل روبرو شد. گفت بسیار عصبی بود، نه تنها بخاطر این که فکر می کرد او (مایکل) آن جنایات را مرتکب شده بلکه بخاطر این که پای او را نیز با دروغ گفتن در مورد منبع

و وی را راضی کرد که به خرید کریسمس با او برود. او توقف مهم جلوی دستگاه خودپرداز را دوباره بیان کرد و این که چگونه دستگاه کارت او را نگه داشت و توضیح داد که متوجه نشد چرا مایکل آن قدر عصبانی بود. در جواب به سوالاتش، گفت که مایکل به او گفته: "اثر انگشتم روی آن است و اگر آن را پیدا کنند من در دردمر می افتم".

به عنوان گردش خریدی در فروشگاه، شرلی توضیح داد که مایکل گفت: "چرا نمی ری و برای خودت چیزی نمی خری." من به او گفتم که پول ندارم. او دست به جیبش برد و یک پاکت در آورد و یک کارت از آن پاکت بیرون آورد و به من داد. او به من گفت که از این کارت استفاده کنم و گفت که خالی است. او گفت تمام کاری که باید انجام دهم این است که

Insanity – MvOBS PART A Vocabulary

1)	Perpetrator:	مباشر در جرم، مرتکب
2)	Break:	گشایش، سرخ
3)	Forensic Artist:	طراح چهره پلیس
4)	Criminal Record:	سابقه کیفری
5)	Firearm:	اسلحه گرم
6)	Silencer:	صدا خفه کن
7)	Surveillance:	زیر نظر داشتن، کاوش کردن
8)	Charge slips:	صورت حساب، رسید
9)	Mug shot:	عکس متهم که پلیس می گیرد
10)	Undercover:	مامور نفوذی، نامحسوس
11)	Arson:	جنایت (آتش افروزی)
12)	Volley:	رگبار
13)	Gunfire:	شلیک اسلحه
14)	Whisk:	زیر نظر داشتن، کاوش کردن
15)	Barracks:	مقر، سربازخانه
16)	Summarily:	به طور مختصر، بدون تشریفات قضایی
17)	Exonerate:	تبرئه شدن، معاف کردن
18)	Burglary:	ورود به خانه ای در شب بقصد ارتکاب جرم، سرقت
19)	Charge is dropped:	رفع اتهام شدن
20)	Hindering prosecution:	ممانعت از پیگیری قضایی

آرای وحدت رویه دیوان عالی کشور

رأی وحدت رویه شماره ۷۲۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، در خصوص تعیین صلاحیت دادگاه صالح به رسیدگی در جرایم رایانه‌ای
۱۳۹۲/۲/۱۸ - ۱۱۰/۱۵۲/۷۸۲۷/۱

الف: مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده وحدت رویه ردیف ۲۱/۹۱ رأس ساعت ۹ روز سه‌شنبه مورخ ۱۳۹۱/۱۲/۱ به ریاست حضرت آیت‌الله احمد محسنی گرکانی رییس دیوان عالی کشور و حضور حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای محسنی اژه‌ای دادستان کل کشور و شرکت رؤساء، مستشاران و اعضای معاون کلیه شعب دیوان عالی کشور، در سالن هیأت عمومی تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت‌کننده در خصوص مورد و استماع نظریه دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می‌گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۲۹ - ۱۳۹۱/۱۲/۱ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

احتراماً به عرض می‌رساند: براساس گزارش رسیده، برای رسیدگی به بزه کلاهبرداری الکترونیکی در مواردی که مبدأ انتقال وجه و مقصد آن در حوزه‌های قضایی مختلف بوده بین دادرهای شهرستان‌های مربوطه اختلاف در صلاحیت حاصل شده و شعب دیوان عالی کشور در مقام حل اختلاف و تعیین دادرسی صالح با استنباط از ماده ۵۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری آراء متهاافت صادر کرده‌اند که خلاصه جریان آن ذیلاً بیان می‌گردد:

۱- شعبه یازدهم دیوان عالی کشور در موردی که بین دادرسی عمومی و انقلاب اصفهان «محل

اقامت شاکی /مبدأ انتقال وجه» و دادرسی عمومی کرج «مقصد انتقال وجه» اختلاف در صلاحیت ایجاد گردیده، به موجب دادنامه شماره ۰۰۹۹۰ - ۱۳۹۱/۱۰/۱۰ با این استدلال که «محل کار و اقامت شاکی، محل برقرار شدن تماس تلفنی و فریب خوردن شاکی و هم چنین محل انجام عملیات بانکی و انتقال وجه از حساب شاکی به حساب مورد نظر متهم، اصفهان بوده است...» صلاحیت دادرسی عمومی و انقلاب اصفهان را تأیید کرده است. شعبه سی و دوم دیوان عالی کشور نیز در این موارد عقیده به صلاحیت دادرسی مبدأ جرم داشته و با این استدلال که «جرم مورد ادعا به محض برداشت وجه از حساب شاکی در مبدأ تحقق یافته و حساب مقصد که وجه مذکور به آن واریز شده در صلاحیت تأثیری نخواهد گذاشت» صلاحیت آن دادرسی را مورد تأیید قرار داده است.

۲- شعبه هفدهم دیوان عالی کشور برعکس عقیده شعب یازدهم و سی و دوم اعتقاد به صلاحیت دادرسی مقصد انتقال وجه داشته و در مورد مشابه که بین دادرهای عمومی و انقلاب اسفراین «مبدأ انتقال وجه» و تهران «مقصد انتقال وجه» اختلاف در صلاحیت حاصل شده طبق دادنامه شماره ۰۰۶۴۳ - ۱۳۹۱/۱۱/۳ به این استدلال که «مقدمات ارتکاب بزه عنوان شده و از جمله طراحی نقشه و عملیات اجرایی در حوزه قضایی تهران تدارک شده و نتیجه اقدامات مزبور نیز که بردن مال غیر به نحو متقلبانه بوده است در همین حوزه بدست آمده و امکان برداشت و تحصیل وجه فراهم گردیده است...» با اعلام صلاحیت دادرسی عمومی و انقلاب تهران، حل اختلاف نموده است. هم چنین شعبه ششم دیوان عالی کشور در این موارد به همین نحو حل اختلاف کرده است.

با توجه به مراتب فوق در اجرای ماده ۲۷۰ قانون

آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی دیوان عالی کشور به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی دارد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - حسینعلی نبیری

ج: نظریه دادستان کل کشور
تأیید رأی شعبه هفدهم دیوان عالی کشور
د: رأی وحدت رویه شماره ۷۲۹ - ۱۳۹۱/۱۲/۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

نظر به اینکه در صلاحیت محلی، اصل صلاحیت دادگاه محل وقوع جرم است و این اصل در قانون جرایم رایانه‌ای نیز - مستفاد از ماده ۲۹ - مورد تأکید قانون گذار قرار گرفته، بنابراین در جرم کلاهبرداری مرتبط با رایانه هر گاه تمهید مقدمات و نتیجه حاصل از آن در حوزه‌های قضایی مختلف صورت گرفته باشد، دادگاهی که بانک افتتاح‌کننده حساب زیان دیده از بزه که پول به طور متقلبانه از آن برداشت شده در حوزه آن قرار دارد صالح به رسیدگی است. بنا به مراتب آراء شعب یازدهم و سی و دوم دیوان عالی کشور که براساس این نظر صادر شده به اکثریت آراء صحیح و قانونی تشخیص و تأیید می‌گردد. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها لازم‌الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

رأی وحدت رویه شماره ۷۳۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، با موضوع قانون حاکم در زمان وقوع تغییر کاربری اراضی زراعی و باغ‌ها

۱۳۹۲/۶/۳۰ - ۱۱۰/۱۵۲/۸۰۳۲



الف: مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده وحدت رویه ردیف ۸۹/۵۴ رأس ساعت ۹ روز سه شنبه مورخ ۱۳۹۲/۳/۲۸ به ریاست حضرت آیت الله احمد محسنی گرکانی رییس دیوان عالی کشور و حضور جناب آقای مرتضوی مقدم نماینده دادستان کل کشور و شرکت جنابان آقایان رؤساء، مستشاران و اعضاء معاون کلیه شعب دیوان عالی کشور، در سالن هیأت عمومی تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده در خصوص مورد و استماع نظریه دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۳۰-۱۳۹۲/۳/۲۸ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

احتراماً معروض می دارد: براساس گزارش رسیده به دیوان عالی کشور از شعب دادگاه تجدیدنظر استان همدان در استنباط از ماده ۳ اصلاحی قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغها مصوب ۱۳۸۵/۸/۱ در خصوص شمول این ماده نسبت به جرایمی که مقدم بر تاریخ تصویب آن واقع شده، آراء مختلفی صادر گردیده است. تفصیل امر به شرحی است که ذیلاً بیان می شود:

۱- حسب محتویات پرونده شماره ۰۰۸۳۰ شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان همدان، آقای یوسف ... به اتهام تغییر کاربری مقدار دوهزار متر از اراضی زراعی - در زمان قبل از اصلاح ماده ۳ قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغها - مورد تعقیب دادرسی همدان قرار گرفته است. پرونده با کیفرخواست به دادگاه عمومی همدان ارسال و به شعبه ۱۰۴ ارجاع گردیده و این شعبه به موجب دادنامه شماره ۰۰۸۶۶-۱۳۸۸/۹/۲۴ با احراز بزه کاری نامبرده به استناد مواد ۲ و ۳ قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغها مصوب سال ۱۳۷۴ (قانون حاکم در زمان وقوع جرم) و عطف به ماسبق کردن ماده ۳ اصلاحی قانون مزبور مصوب ۱۳۸۵/۸/۱ به این جهت که حذف عوارض از شمار مجازاتهای بزه مذکور مساعد به حال متهم می باشد او را به پرداخت مبلغ سی میلیون ریال جزای نقدی در حق دولت محکوم کرده است. اداره کشاورزی همدان از این رأی

تجدیدنظر خواهی کرده، پرونده در شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان همدان مورد رسیدگی قرار گرفته و این شعبه طبق دادنامه شماره ۰۰۷۱۶-۱۳۸۸/۱۱/۱۲ رأی دادگاه نخستین را تأیید کرده است.

۲- طبق محتویات پرونده شماره ۰۰۱۱۰ شعبه ششم دادگاه تجدیدنظر استان همدان، آقای قاسم ... به اتهام تغییر کاربری مقدار یکصد متر مربع زمین زراعی در سال ۱۳۸۴، تحت تعقیب دادرسی همدان واقع شده، درباره او کیفرخواست صادر، پرونده به دادگاه عمومی همدان ارسال و به شعبه ۱۰۵ ارجاع گردیده و این شعبه حسب دادنامه شماره ۰۰۳۳۹-۱۳۸۸/۴/۱۴ نامبرده را بزه کار دانسته و به استناد مواد ۱ و ۳ قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغها مصوب سال ۱۳۷۴ به پرداخت مبلغ دو میلیون و پانصد هزار ریال جزای نقدی در حق صندوق دولت محکوم کرده است. بر اثر تجدیدنظر خواهی اداره کشاورزی همدان پرونده در شعبه ششم دادگاه تجدیدنظر استان همدان مطرح رسیدگی قرار گرفته و این شعبه طی دادنامه شماره ۰۱۵۶۴-۱۳۸۸/۹/۳۰ چون دادگاه نخستین متهم را به پرداخت عوارض موضوع ماده ۲ قانون مذکور محکوم نکرده، رأی تجدیدنظر خواسته را با اضافه نمودن پرداخت عوارض مزبور به محکومیت متهم اصلاح و با این وصف تأیید کرده است.

با توجه به مراتب فوق ملاحظه می فرمایید شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان همدان ماده ۳ اصلاحی قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغها مصوب ۱۳۸۵/۸/۱ را به لحاظ حذف عوارض موضوع ماده ۲ قانون از شمار مجازاتهای قانونی بزه، مساعد به حال متهم تشخیص داده و شخصی را که در زمان قبل از اصلاح ماده مزبور مرتکب بزه گردیده صرفاً به پرداخت جزای نقدی محکوم کرده است ولی شعبه ششم همان دادگاه در مورد مشابه ماده مزبور را اعمال نکرده، بلکه ماده ۳ قانون مصوب ۱۳۷۴ را قابل اجرا دانسته و متهم را به مجازاتهای مقرر در آن ماده محکوم کرده است؛ بنا به مراتب در اجرای ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، تقاضا دارد موضوع به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی در هیأت عمومی دیوان عالی

کشور مطرح گردد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - حسینعلی نبیری

ج: نظریه نماینده دادستان کل کشور

اقدامات متهم در تغییر کاربری اراضی زراعی مربوط به زمان حاکمیت قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغها مصوب سال ۱۳۷۴ است. قانون گذار در ماده ۳ این قانون مقرر کرده: مرتکب علاوه بر الزام به پرداخت عوارض به پرداخت جزای نقدی محکوم گردد، اما در قانون اصلاحی مؤخر مصوب سال ۱۳۸۵ به جای جمله «الزام به پرداخت عوارض» از جمله قلع و قمع استفاده کرده است.

در دو پرونده مطروحه، اولاً: شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان همدان دادنامه بدوی را که فقط مجازات جزای نقدی را حکم داده است تأیید کرده ولی شعبه ششم دادگاه مزبور علاوه بر جزای نقدی عوارض متعلقه را نیز مورد حکم قرار داده است، لذا با توجه به این که الزام و اجبار از خصایص مرجع قضایی است در نتیجه حکم شعبه ششم دادگاه تجدیدنظر استان همدان را تأیید می نمایم.

د: رأی وحدت رویه شماره

۷۳۰-۱۳۹۲/۳/۲۸

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

ماده ۳ (اصلاحی ۱۳۸۵/۸/۱) قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغها مصوب ۱۳۷۴/۳/۳۱ که دادگاه را مکلف کرده ضمن صدور حکم مجازات برای مالکان یا متصرفان اراضی زراعی و باغهای موضوع این قانون که به صورت غیر مجاز و بدون اخذ مجوز از کمیسیون موضوع تبصره (۱) اصلاحی ۱۳۸۵/۸/۱ ماده (۱) قانون اقدام به تغییر کاربری نمایند، حکم بر قلع و قمع بنا نیز صادر نماید با توجه به اینکه قلع و قمع بنا جزء لاینفک حکم کیفری است، نسبت به جرایم واقع شده پیش از لازم الاجرا شدن آن ماده حاکمیت ندارد. بنابراین رأی شعبه ششم دادگاه تجدیدنظر استان همدان که با این نظر انطباق دارد به اکثریت آراء صحیح و قانونی تشخیص می شود. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

نظرات مشورتی اداره‌ی حقوقی قوه قضائیه

رسیدگی به دعاوی استرداد جهیزیه، مطالبه مهریه و نفقه در صلاحیت دادگاه خانواده است.

سؤال:

با توجه به ماده ۴ قانون حمایت خانواده که رسیدگی به امور و دعاوی خانواده از قبیل جهیزیه، نفقه و مهریه را در صلاحیت دادگاه خانواده قرار داده است آیا شورای حل اختلاف صلاحیتی برای رسیدگی به این امور دارد یا خیر؟

نظریه: ۱۳۹۲/۳/۲۸-۷/۹۲/۵۷۱
پاسخ:

رسیدگی به دعاوی مالی موضوع ماده ۴ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱/۱۲/۱ از جمله دعاوی استرداد جهیزیه، مطالبه نفقه و مهریه موضوع استعلام در صلاحیت اختصاصی دادگاه خانواده است و شورای حل اختلاف صلاحیت رسیدگی به دعاوی مذکور را ندارد ولو این که از حیث مالی داخل در نصاب صلاحیت شوراهای حل اختلاف باشد ولی شورای می‌تواند در دعاوی خانوادگی که از جمله دعاوی مدنی هستند در صورت تراضی طرفین برای صلح و سازش اقدام و نتیجه را جهت صدور گزارش اصلاحی به دادگاه خانواده ارسال نماید.

دعوی اعسار امر توافقی و مصداق دعوی حقوقی است.

سؤال:

به موجب ماده ۲۲ قانون حمایت خانواده مصوب اسفند ۱۳۹۱ چنانچه مهریه در زمان وقوع عقد تا یک صد و ده سکه یا معادل آن باشد وصول

آن مشمول مقررات ماده ۲ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی است حال سؤال اینست که بررسی ملائت زوج امتناع وی از تأدیه محکوم‌به، به استناد اصلاحیه ماده ۱۸ آیین‌نامه موضوع ماده ۶ قانون اخیرالذکر است یا خیر؟

نظریه: ۱۳۹۲/۴/۱۲-۷/۹۲/۶۵۶
پاسخ:

با توجه به منطوق مواد ۲ و ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی و قانون اعسار مصوب سال ۱۳۱۳ و رأی وحدت رویه شماره ۷۲۲ مورخ ۱۳۹۰/۱۰/۱۳ روشن است که اعسار امری توافقی و مصداق دعوی حقوقی است که در مورد اشخاص مجهول‌الحالی (از حیث دارایی) که ادعای خلاف اصل می‌نمایند باید با رعایت تشریفات قانونی رسیدگی و پس از بررسی ادله طرفین نسبت به آن حکم صادر شود و تصویب ماده ۲۲ قانون حمایت خانواده اصولاً تأثیری در اعمال مواد ۲ و ۳ قانون اجرای محکومیت‌های مالی و آیین‌نامه اجرایی آن از نظر ۱۱۰ سکه ندارد.

نصاب شهادت در جرایم تعزیری دو شاهد مرد است.

سؤال:

۱- آیا جرایم تعزیری و بازدارنده همچون (توهین، تهدید، تصرف عدوانی، سرقت تعزیری) صرفاً با گواهی یک نفر شاهد عادل (دارای کلیه شرایط) به اثبات می‌رسد؟

۲- در جرایمی همچون جرح با چاقو که قانون گذار صدور قرار بازداشت موقت را لازم

دانسته است چنانچه موارد مذکور در بند «د» ماده ۳۲ قانون آیین دادرسی مفقود باشد آیا همچنان صدور بازداشت متهم توسط مقام قضایی ضروری است و به تعبیر دیگر آیا رعایت بند «د» ماده ۳۲ قانون آیین دادرسی در جرایم خاصی که قانون گذار صدور بازداشت موقت را ضروری دانسته است لازم است؟

نظریه: ۱۳۹۲/۴/۱۵-۷/۹۲/۶۶۷
پاسخ:

ماده ۱۹۹ قانون مجازات اسلامی جدید نصاب شهادت شرعی را بیان کرده است، لذا جز در جنایات موجب دیه که با شهادت یک شاهد مرد و یا دو شاهد زن قابل اثبات است و یا جرایم مربوط به زنا، لواط، تفخیز و مساحقه که با شهادت چهار شاهد اثبات می‌شود، نصاب شهادت در جرایم دیگر، شهادت دو شاهد مرد است.

۲- چون در خصوص ایراد جرح با چاقو به موجب قانون خاص، قانون لغو مجازات شلاق مصوب سال ۱۳۴۴ صدور قرار بازداشت موقت الزامی است، موضوع مشمول بند «ه» ماده ۳۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری بوده و لذا از شمول بند «دال» ماده ۳۲ قانون مرقوم خارج است.

مفهوم تبصره ۳ ماده ۲۹۵ قانون مجازات اسلامی سابق در موادی از جمله مواد ۲۹۱ و ۲۹۵ قانون جدید بیان شده است.

سؤال:

آیا در قانون مجازات اسلامی مصوب سال



۱۳۹۲ جایگاهی برای تبصره ۳ ماده ۲۹۵ قانون مجازات اسلامی وجود دارد یا خیر؟ در صورت مثبت بودن پاسخ موضوع با کدام ماده قانونی از قانون جدید قابل مقایسه است و در صورت منفی بودن پاسخ در خصوص این نوع شکایت نحوه تصمیم گیری چگونه است؟

نظریه: ۷/۹۲/۷۸۱-۴/۲۹-۱۳۹۲
پاسخ:

مفهوم تبصره ۳ ذیل ماده ۲۹۵ قانون مجازات اسلامی سابق، به طور متفرقه در موادی از جمله ۲۹۱ و ۲۹۵ و ۴۷۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۲۲ تبصره‌های آن و ۶۵۰ از قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ ذکر شده است.

مجازات جرایم مواد مخدر صرفاً برابر ماده ۳۸ قانون مبارزه با مواد مخدر قابل تخفیف می‌باشد.

سؤال:

نظریه تصویب قانون مجازات اسلامی و لازم‌الاجرا بودن آن از ۱۳۹۲/۳/۲۲ در خصوص موارد ذیل ارشاد فرمایید:

۱- با عنایت به اینکه ماده ۳۱ قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر میزان حبس بدل از جزای نقدی را در جرایم مربوطه به ازای هر روز حداکثر ۵۰ هزار ریال اعلام کرده است و ماده ۲۷ قانون مجازات اسلامی ۳۰۰ هزار ریال در خصوص جرایم مواد مخدر کدام ماده ملاک عمل است؟
۲- نظریه اینکه تبصره ۲ ماده ۳۱ قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر مقرر داشته است طول مدت حبس بدل از جزای نقدی به هر حال بیشتر از ۱۰ سال نخواهد بود و ماده ۲۹ قانون مجازات اسلامی مقرر داشته است.... در هر حال مدت بازداشت بدل از جزای نقدی نباید از سه سال تجاوز کند در مورد جرایم مواد مخدر ده سال ملاک عمل است یا سه سال؟

در خصوص اعمال تخفیف در جرایم مواد مخدر همچنان ماده ۳۸ قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر ملاک عمل است یا این ماده با توجه به تصویب ماده ۳۷ قانون مجازات اسلامی از

درجه اعتبار ساقط شده است؟

نظریه: ۷/۹۲/۸۰۰-۴/۳۱-۱۳۹۲
پاسخ:

۱- ماده ۳۱ قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر در خصوص چگونگی احتساب حبس بدل از جزای نقدی محکومین موضوع این قانون حکم خاص و مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام است و مطابق نظریه شورای محترم نگهبان با قوانین عادی نسخ نمی‌شود بنابراین مقررات قسمت اخیر ماده ۲۷ قانون مجازات اسلامی اخیرالتصویب راجع به احتساب مدت حبس بدل از جزای نقدی... «به ازای هر روز حبس معادل سیصد هزار ریال» در مورد محکومین جرایم قانون صدرالذکر تسری ندارد و در جرایم مذکور این قانون مقررات ماده ۳۱ این قانون حاکم بر قضیه است.

۲- با استدلال فوق در جرایم موضوع قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر با اصلاحات و الحاقات بعدی باید وفق تبصره ۲ ماده ۳۱ همین قانون عمل شود و طول مدت حبس بدل از جزای نقدی در هر حال بیشتر از ۱۰ سال نخواهد بود. و در تعیین میزان تخفیف مجازات در این گونه جرایم در صورت وجود جهات مخففه باید مقررات ماده ۳۸ قانون مرقوم مورد استناد و ملاک قرار گیرد.

در صورت ایراد جراحت توسط فرد یا افراد ناشناس در ممر عمومی، پرداخت دیه به عهده بیت‌المال است.

سؤال:

شخصی سه سال قبل در اثر پرتاب جسم سخت (سنگ) از سوی فرد یا افراد ناشناس از ناحیه سر مصدوم که در بیمارستان تحت مراقبت و عمل جراحی قرار گرفته و مداوا می‌شود نحوه احقاق حق ایشان چگونه است؟

الف- باید شکایت مطرح یا دادخواست تقدیم دادگاه عمومی حقوقی نماید؟
ب- متهم یا متهمان و یا حسب مورد خواننده دعوی کیست؟

ج- آیا امکان محکوم کردن بیت‌المال به پرداخت دیه وجود دارد؟ (با وحدت ملاک از مواردی که جسدی در شارع عام پیدا و یا در قتل عمد قاتل شناسایی نمی‌شود).

د- آیا شکای می‌تواند دادخواست به طرفیت شورای تأمین شهرستان محل وقوع جرم تقدیم دادگاه عمومی حقوقی نماید؟

نظریه: ۷/۹۲/۸۰۲-۴/۳۱-۱۳۹۲
پاسخ:

در صورت ایراد جراحت توسط فرد یا افراد ناشناس در ممر عمومی، در صورتی که تحقیقات جامع و وسیعی که از طرف مأمورین کشف جرم انجام یافته مفید واقع نشده و به نتیجه نرسیده و شناسایی مرتکب به هیچ وجه ممکن نگردد، با توجه به فتاوی معتبر از جمله فتاوی مرحوم آیه الله خویی (ره) در کتاب تکملة المنهاج در مواردی که دیه قتل اعم از قتل عمد یا غیر عمد بر بیت‌المال است، در فرض سؤال با اتخاذ ملاک از ماده ۳۸۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، پرونده بدون صدور قرار مجرمیت و کیفرخواست و در صورت مطالبه دیه، جهت صدور حکم به پرداخت دیه از بیت‌المال با اعلام مراتب به دادگاه عمومی جزایی ارسال و دادگاه، حکم به صدور دیه از بیت‌المال صادر خواهد نمود.

ماده ۷ قانون مجازات اسلامی ناظر بر جرایم تعزیری است.

سؤال:

آیا با توجه به ماده ۷ قانون مجازات اسلامی امکان محاکمه مجدد محکوم علیه ایرانی که در محاکم خارجی به اتهام زنا به عنف محکوم شده و مجازات را تحمل نموده است با در نظر داشتن اینکه مجنی علیه غیر مسلمه و غیر ایرانی است وجود دارد یا خیر؟

نظریه: ۷/۹۲/۸۰۶-۴/۳۱-۱۳۹۲
پاسخ:

ماده ۷ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۹۲ ناظر بر جرایم تعزیری است و به غیر آن تسری ندارد.

نظرات مشورتی سازمان قضایی نیروهای مسلح

ضرر و زیان مازاد بر دیه و ارش

سؤال: آیا خسارت مازاد بر دیه قابل مطالبه می‌باشد؟

نظریه:

۱۳۹۲/۳/۱۲ - ۷/۳۴/۹۲/۷۳۸۴۸

مستفاد از مواد ۱، ۲ و ۳ قانون مسؤولیت مدنی و ماده (۱۲) قانون اصلاح قوانین و مقررات تحقیقات صنعتی ایران مصوب ۱۳۷۵/۱۱/۲۵ و با عنایت به قواعد لاضرر و تسبیب و رأی اصراری حقوقی شماره ۶ - ۱۳۷۵/۴/۵ هیأت عمومی اصراری دیوان عالی کشور، مطالبه ضرر و زیان مازاد بر دیه و ارش از قبیل هزینه‌های درمانی منع قانونی ندارد. نظریه‌های مشورتی شماره ۷۵۰۱ - ۱۳۷۷/۱۰/۱۳ و ۷/۱۹۵۹ - ۱۳۸۳/۳/۳۰ اداره حقوقی قوه قضاییه موید مراتب مزبور است.

چنانچه فعل مجرمانه واجد وصف تخلف انضباطی نیز باشد صدور قرار تعلیق مانع طرح موضوع در کمیسیون رسیدگی به تخلفات نمی‌باشد.

سؤال: چنانچه جهت کارکنان نظامی، مجازات تعلیقی یا قرار تعلیق تعقیب از سوی مرجع قضایی مربوط صادر شود، پرونده مشارالیه قابل ارجاع و طرح در کمیسیون موضوع ماده ۱۰۴ ق.آ.جا جهت تعیین تکلیف خدمتی می‌باشد یا خیر؟

نظریه:

۱۳۹۲/۴/۲۳ - ۷/۳۴/۸۰۶۰۱

در فرض سؤال، چنانچه فعل ارتكابی علاوه بر جنبه کیفری واجد وصف تخلف انضباطی نیز باشد، صدور قرار تعلیق تعقیب یا تعلیق اجرای مجازات که حسب مورد به منزله احراز مجرمیت است، مانع طرح موضوع در کمیسیون رسیدگی به تخلفات برابر وظایف و اختیارات قانونی فرماندهان و مسؤولان مربوط نخواهد بود.

فرزندان حاصل از ازدواج زنان ایرانی با

مردان خارجی پس از تحصیل تابعیت ایرانی مکلف به انجام خدمت وظیفه عمومی می‌باشند.

سؤال:

در پرونده‌ای متهم متعاقب تعقیب وی به اتهام فرار از خدمت، پس از مراجعت با ارائه یک فقره گذرنامه صادر شده از کشور افغانستان، مدعی شده دارای مادری ایرانی الاصل و پدری افغانی می‌باشد و چون قبلاً توسط پدرش برای وی و سایر خواهران و برادرانش شناسنامه جعلی ایرانی تهیه شده بوده وی از این طریق به خدمت سربازی اعزام شده، لیکن در اثنای خدمتش از طریق اداره امور مهاجرین و اتباع خارجه به وی اعلام می‌شود که نامبرده تبعه افغانستان محسوب می‌شود و حق خدمت در نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران را نداشته و از خدمت منصرف شده، مرتکب فرار از خدمت گردیده است. لذا در این خصوص موضوع از معاونت وظیفه عمومی فرماندهی انتظامی استان استعلام شده و این معاونت اظهار داشته: «بر اساس بندهای ۳، ۴ و ۵ آیین نامه اجرایی قانون خدمت وظیفه عمومی، مشارالیه تبعه ایران شناخته شده و باید خدمت وظیفه عمومی را انجام دهد.» و از طرفی اداره مهاجرت و گذرنامه فرماندهی انتظامی اصفهان کتباً اعلام نموده: «نامبرده از مقیمین تحت پوشش این پلیس و دارای پروانه اقامت معتبر تا تاریخ ۱۳۹۲/۲/۲۵ می‌باشد.» علی‌هذا با توجه مراتب فوق نظریه مشورتی مبنی بر چگونگی وضعیت تابعیت متهم و نیز شمول یا عدم شمول مقررات وظیفه عمومی جمهوری اسلامی ایران نسبت به وی را اعلام فرمایید؟

نظریه: ۱۳۹۲/۴/۲۳ - ۷/۳۴/۸۰۶۰۳

برابر ماده واحده قانون تعیین تکلیف تابعیت فرزندان حاصل از ازدواج زنان ایرانی با مردان

خارجی مصوب ۱۳۸۵/۷/۲، فرزندان حاصل از ازدواج زنان ایرانی با مردان خارجی که در ایران متولد می‌شوند، می‌توانند بعد از رسیدن به سن هجده سال تمام تقاضای تابعیت ایرانی نمایند. این افراد در صورت نداشتن سوء پیشینه کیفری یا امنیتی و اعلام رد تابعیت غیر ایرانی به تابعیت ایران پذیرفته می‌شوند. بنابراین در فرض سؤال، صرف تولد در ایران از مادر ایرانی و پدر خارجی موجب تابعیت ایرانی فرزند نخواهد شد و تحصیل تابعیت ایرانی و به تبع آن تکلیف به انجام خدمت وظیفه عمومی منوط به طی مراحل قانونی مزبور می‌باشد.

ضمناً نظریه مشورتی شماره ۷/۲۳۷ - ۱۳۹۲/۲/۲۴ اداره حقوقی قوه قضاییه مؤید مراتب مزبور است.

رعایت مقررات تیراندازی در مناطق مرزی الزامی است.

سؤال: در مناطق جنوبی کرمان اغلب تیراندازی مأموران در جاده‌ها به سوی خودروهایی است که حامل تعدادی افغانی غیرمجاز هستند که در نهایت منجر به کشته و مجروح شدن افغانه می‌شود. با توجه به اینکه تیراندازی به سمت خودروی حامل افغانه از موارد مجاز تیراندازی مأموران موضوع ماده ۶ قانون به کارگیری سلاح نیست و به نظر می‌رسد این نوع تیراندازی غیرمجاز است. بعضاً قضات محترم با استناد به مفاد استفتاء مورخ ۱۳۷۱/۱۲/۱ مقام معظم رهبری در مورد متجاوزان مرزی و کاروان‌های قاچاق مواد مخدر و کالا به صورت پیاده - شتر - وسیله نقلیه که به فرمان ایست مأموران محافظ مرزی توجه نمی‌کنند و در نتیجه مأمور پس از اجرای مقررات به سمت چرخ‌های خودرو تیراندازی می‌کند و موجبات قتل و جرح سرنشینان می‌گردد، فرمودند: «راننده ظاهراً

ضامن است و مأمور در صورت عدم تعدی و تفریط معلوم نیست ضامن باشد.» موضوع را به سایر مناطق غیرمرزی نیز تسری داده و راننده خودرو را از باب تسبیب ضامن می‌دانند، در حالی که چنانچه سبب و مباشر هر دو در طول یکدیگر در وقوع جرم دخالت داشته باشند به لحاظ اینکه سبب در واقع شرایط تأثیر فعل مباشر را فراهم می‌کند و مباشر ایجاد علت تلف است، علت در بروز جنایت نمی‌تواند خفیف‌تر از تأثیر سبب باشد و چون همان مباشر است، ضامن است.

لذا خواهشمند است در خصوص موارد ذیل اعلام نظر فرمایید:

الف- آیا با فرض سؤال، و استفتاء از مقام معظم رهبری این موضوع قابل تسری به تیراندازی‌های منجر به قتل و جرح مأموران سایر مناطق غیرمرزی (کلیه جاده‌های کشور) می‌شود؟

ب- در فرض غیرعدوانی بودن سبب و ضعیف بودن تأثیر فعل وی نسبت به مباشر، آیا می‌توان از مسوولیت مباشر چشم‌پوشی کرد و صرفاً مسبب را ضامن دانست؟

نظریه: ۱۳۹۲/۴/۲۳-۷/۳۴/۸۰۶۰۹
فتوای مقام معظم رهبری به شرح اشاره شده در سؤال به منزله عدم رعایت مقررات به کارگیری سلاح در مناطق غیرمرزی نمی‌باشد. بنابراین، در فرض سؤال چنانچه جهات تیراندازی برای مقررات بند «الف» و «ب» ماده ۶ قانون به کارگیری سلاح فراهم باشد و مأموران براساس مقررات مزبور و سایر مقررات قانون به کارگیری سلاح اقدام به تیراندازی نموده و هیچ نوع تخلفی از مقررات ننموده باشند و در نتیجه آن، اشخاص بی‌گناهی مقتول یا مجروح و یا خسارت مالی بر آنان وارد گردیده باشد، برابر مواد ۱۲ و ۱۳ قانون مزبور مسوولیت جزایی و مدنی نخواهند داشت و پرداخت دیه و جبران خسارت بر عهده سازمان مربوط خواهد بود.

تخفیف مجازات جرایم مندرج در قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح

براساس مقررات تخفیف همان قانون خواهد بود.

سؤال: با تصویب قانون مجازات اسلامی آیا تخفیف مجازات موضوع جرایم قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح بر مبنای قانون مجازات اسلامی خواهد بود و یا این که مقررات تخفیف مورد اشاره همچنان نسبت به جرایم موضوع قانون مزبور لازم‌الاجراست؟

نظریه: ۱۳۹۲/۷/۸-۷/۳۴/۹۴۸۷۳
با عنایت به اینکه قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح نسبت به قانون مجازات اسلامی قانون خاص مقدم می‌باشد و قانون عام موخر به جز در مواردی که تصریح شده باشد قانون خاص مقدم را نسخ نمی‌کند و در مقررات قانون جدید مجازات اسلامی نیز هیچ گونه دلالتی مبنی بر نسخ مقررات تخفیف مجازات قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح وجود ندارد، بنابراین مقررات تخفیف مجازات موضوع قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح نسبت به جرایم قانون مزبور به لحاظ قانون خاص بودن آن لازم‌الاجراست و تخفیف مجازات جرایم مندرج در قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح (مواد ۳، ۴، ۵ و ۷) بر اساس مقررات تخفیف همان قانون خواهد بود. ضمناً، نظریه شماره ۱۰۰۳/۷/۹۲/۱۰۰۳-۱۳۹۲/۹/۲ اداره حقوقی قوه قضاییه نیز موید این نظر می‌باشد.

مقررات تخفیف مجازات در موارد تعدد و تکرار جرم، قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در مراجع قضایی نظامی نیز لازم‌الرعایه می‌باشد.

سؤال: با عنایت به این که در تبصره (۳) ماده (۱۳۴) و ماده (۱۳۹) قانون جدید مجازات اسلامی مقررات و ضوابط خاص درخصوص چگونگی اعمال تخفیف مجازات نسبت به موارد تعدد یا تکرار جرم پیش‌بینی شده است، آیا ضوابط و مقررات قانونی مزبور نسبت به موارد تعدد یا تکرار جرم موضوع جرایم قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح در مراجع قضایی نظامی نیز

لازم‌الاجراست؟

نظریه: ۱۳۹۲/۷/۱۰-۷/۳۴/۹۵۱۸۳

هر چند که قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح نسبت به قانون مجازات اسلامی قانون خاص مقدم می‌باشد، لکن با عنایت به اینکه در قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح نسبت به چگونگی تخفیف مجازات در موارد تعدد یا تکرار جرم مقررات و ضوابط خاصی پیش‌بینی نشده است، بنابراین، مقررات تخفیف مجازات موضوع تبصره «۳» ماده (۱۳۴) و ماده (۱۳۹) قانون مجازات اسلامی درخصوص چگونگی تخفیف مجازات در موارد تعدد و تکرار جرم نسبت به جرایم موضوع قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح در مراجع قضایی نظامی نیز لازم‌الرعایه می‌باشد.

دادگاه در تعیین مجازات انفصال در مورد نظامیان مکلف به رعایت ماده (۱۶) قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح می‌باشد

سؤال: برابر بند «پ» ماده (۳۷) قانون مجازات اسلامی، در صورت وجود جهات تخفیف، دادگاه می‌تواند مجازات انفصال دائم را به انفصال موقت به میزان پنج تا پانزده سال تبدیل نماید. حال با توجه به ماده (۱۶) قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح، آیا تعیین مجازات انفصال بیش از یک سال برابر مقررات قانونی مزبور درخصوص جرایم عمومی کارکنان نیروهای مسلح ممکن است یا خیر؟

نظریه: ۱۳۹۲/۷/۱۰-۷/۳۴/۹۵۱۸۳

با عنایت به اینکه قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح قانون خاص است و برابر مقررات ماده (۱۶) آن حداکثر مدت محکومیت انفصال موقت در مورد کارکنان پایور نیروهای مسلح به صورت مطلق اعم از این که در، مورد جرایم عمومی باشد یا نظامی، یک سال تعیین شده است، بنابراین در، فرض سوال، در صورت تبدیل مجازات انفصال دائم، دادگاه مکلف به رعایت مقررات ماده (۱۶) قانون مزبور است و نمی‌تواند انفصال موقت بیش از یک سال برای کارکنان نیروهای مسلح تعیین نماید.

از تجربیات دیگران استفاده کنیم، قبل از این که تجربه‌ی دیگران شویم.

قسمت دوازدهم

سرهنگ قضایی حمید جوکار - کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی - مدرس دانشگاه

قتل در اجرای قانون

در اجرای دستور دادستان شهرستان لنگرود مأمورین نیروی انتظامی قصد دستگیری محکوم علیه فراری را داشته که به دلیل مسلح بودن وی و قصد درگیری مسلحانه با مأمورین نهایتاً منجر به مرگ او می‌گردد. در ابتدا رأی دادگاه (با تغییراتی در متن) و سپس نکات آموزشی آن بشرح زیر خواهد آمد:

((رأی دادگاه))

در خصوص اتهام ستوان انتظامی کامبیز «ن» فرزند: احمد متولد: ۱۳۵۷ نظامی متأهل فاقد سابقه کیفری اهل ل آزاد تحت قرار قبولی وثیقه دائر بر شلیک تیر جنگی بدون رعایت مقررات بکارگیری سلاح و مهمات منتهی به قتل در حکم شبه عمدی مرحوم علی «ت» با این توضیح که مأمورین نیروی انتظامی پاسگاه ... برابر دستور کتبی مورخه‌ی ۹۲/۰۱/۲۱ شماره ۲۱۹/۹۲ از دادستان محترم شهرستان لنگرود جهت جلب محکوم علیه آقای علی «ت» فرزند: محمد با اذن ورود به منزل و مخفیگاه و سپس مأموریت در راستای

این دستور دادستانی مورخه‌ی ۹۲/۰۲/۲۸ اقدام می‌نمایند. مأمورین که جهت دستگیری محکوم علیه به محل اعزام می‌شوند وفق صورتجلسه (برگ ۲ پرونده) اعلام می‌نمایند که متهم به پشت بام منزل رفته و یک اسلحه دولول نیز در دست وی مشاهده گردید و به طرف مأمورین اعلام کرد که اگر نزدیک شوید با اسلحه شما را می‌کشم و با توجه به موقعیت محل و وجود شالیزار و جنگل از بالای پشت بام به پایین پریده و در پشت منزل اقدام به فشنگ گذاری نموده و بعد از مسافتی حدود صد متر به زانو نشسته و بطرف ستوانیکم کامبیز «ن» مسؤول پاسگاه... هدف گرفته و مأمور انتظامی بالحاظ قانون بکارگیری سلاح فرمان ایست داده و با اسلحه سازمانی یک تیر هوایی شلیک که محکوم توجهی نکرده و دستگیری وی مقدور نشده و به داخل جنگل متواری گردید.

که یک دستگاه موتورسیکلت متهم نیز توقیف گردید. مجدداً دادستانی شهرستان وفق برگ پنج پرونده دستور جلب محکوم علیه فراری را

صادر می‌نمایند. این بار وفق گزارش برگ ۶ پرونده مأمورین البته با هماهنگی پلیس اطلاعات و مأمورین بسیج بعنوان نیروی پشتیبانی جهت دستگیری متهم به همان آدرس سابق مراجعه می‌نمایند. مأمورین با تحقیق براین که محکوم علیه در منزل مذکور حضور دارد و منزل متعلق به مرحوم عباس «ق» بوده که همسرش خانم «ک ه» با دو فرزند پسر خود در آن زندگی می‌کند و اینکه محکوم علیه آن جا مخفی شده است وارد می‌شوند و سپس با دق الباب کسی درب را باز نمی‌کند. سربازی از دیوار بالا رفته و درب ورودی حیاط را باز می‌نماید که محکوم علیه به محض رؤیت مأمورین اقدام به تیراندازی با سلاح شکاری به سمت مأمورین می‌نماید لذا مأمورین نیز با اخذ مجوزی که از دادستان داشتند و با رعایت بکارگیری قانون سلاح پس از اخطارهای مکرر مبنی بر تسلیم نمودن خود و عدم توجه به هشدارهای پلیس، باز هم به مأمورین تیراندازی می‌کند که مأمورین نیز تعداد پنج تیر فشنگ جنگی از سلاح



کلاشینکف توسط کامبیز «ن» و شش تیر فشنگ جنگی از سلاح کلاش که تحویل سرباز وظیفه ایمان «ش» بوده به صورت هوایی شلیک گردیده است که به دلیل اصابت یک تیر به محکوم علیه، جهت مداوای او را به بیمارستان امینی شهرستان لنگرود منتقل می نمایند و ضمن اینکه از محکوم علیه یک قبضه سلاح شکاری تک لول از نوع ته پر فاقد شماره و قطار مخصوص سلاح و تعداد هفت تیر فشنگ پر و یک عدد پو که ی فشنگ به رنگ زرد در صحنه کشف می گردد. مأمورین از بیمارستان امینی خبر فوت محکوم علیه را گزارش می نمایند و صورتجلسه بازدید از جسد متوفی نیز بپیوست می باشد. و همچنین معاینه از جسد توسط پزشکی قانونی و دادستان انجام و سپس پرونده جهت رسیدگی به اتهام مأمورینی که در تیر اندازی شرکت داشتند از جهت اینکه رعایت قانون بکارگیری سلاح شده است یا خیر تشکیل و به شعبه دوم بازپرسی شهرستان لنگرود ارجاع می شود. با اخذ سوابق محکوم علیه متوفی مشخص می شود که ایشان در تاریخ ۹۱/۰۳/۳۰ به اتهام حمل مواد مخدر توسط مأمورین پلیس مبارزه با مواد مخدر لنگرود دستگیر و روانه زندان شده اند. همچنین سابقه سرقت در تاریخ ۹۱/۰۲/۲۱ در پلیس آگاهی لنگرود نیز داشته اند. یک فقره رابطه نامشروع مورخه ی ۸۹/۰۱/۱۶ در پاسگاه چمخاله و یک فقره سابقه عمل منافی عفت در مورخه ی ۸۹/۰۲/۲۸ بخش دیلمان سیاهکل و دارای یک فقره سابقه اخفاء مجرمین در شهر لنگرود در مورخه ی ۹۰/۰۸/۲۹ بوده اند که سابقه مواد مخدر می باشد ایشان وفق برگه ۲۸ پرونده عبارت است: سه گرم و چهل سانت تریاک و ده گرم هروئین و دو گرم و پنجاه سانت شیشه و سه عدد پایپ و یک عدد ترازوی تست و نوزین مواد مخدر و اما طبق گواهی پزشکی قانونی، علت تامه مرگ خونریزی داخلی متعاقب اصابت گلوله به قفسه سینه اعلام گردیده است. (پدر متوفی) شکایت خود

را علیه آقای کامبیز «ن» و مأمورین همراه را اعلام کرده اند. و متهم کامبیز «ن» در دفاع از خود بیان داشته اند در تاریخ ۹۲/۰۱/۲۸ به اتفاق سایر مأمورین در اجرای حکم دستگیری متهم آقای علی «ت» اقدام کردیم و چون درب را زدیم و درب را باز نکردند سرباز از بالای درب به داخل حیاط رفته و درب را باز کرده است. در این حین متوجه شدیم آقای علی «ت» بالای پشت بام حضور دارد، اول به وی نصیحت کردم گفت تو را می کشم سرباز اردشیر «م» را به بالای پشت بام فرستادم تا ایشان را به پایین بیاورد که سرباز گفت او اسلحه دارد، سپس از پشت بام به سمت شالیزار با اسلحه و فشنگ گذاری فرار کرد و در بین راه به زانو نشست و آماده تیراندازی شد و من برای ترساندن وی تیر هوایی شلیک کردم ولی او توانست فرار کند. روز بعد با دستور دادستان و پلیس اطلاعات و بسیج به محل اعزام شدیم که متهم در منزل بود با درب زدن درب را باز نکردند سرباز رفت درب را باز کرد در همین حین صدای شلیک گلوله آمد و با اسلحه کلاش سازمانی در بیرون حیاط بصورت هوایی پنج تیر شلیک کردم یک خانم داخل خانه بود داخل خانه صدای یک تیر دیگر شنیدیم به او تذکر دادیم که خودش را تسلیم نماید ولی توجهی نکرد. از مأمور بسیج آقای «ع-ن» کمک خواستم که به سرباز وظیفه کمک کند و به پشت بام برود و متهم را دستگیر کند و سرباز گفت که اسلحه دارد ما را می زند سپس سرباز نیز سه تیر شلیک کرد باز تسلیم نشد. در همین لحظه صدای تیری از پشت بام آمد و آقای «ن» نیز چند تیر هوایی خالی کرد و معلوم شد که او تیر خورده است. سپس محل مورد نظر در تاریخ دوم اردیبهشت ماه سال ۱۳۹۲ توسط بازپرس محترم مورد معاینه محل قرار گرفته است و اولیاء متوفی آقای محمد از طرف خود و از فرزند متوفی که پسر نه ساله می باشد به ولایت قهری و همچنین سایر اولیاء دم طرح شکایت کرده و با ارجاع بازپرس و هیئت

کارشناسی جهت مشخص نمودن این امر که آیا مأمورین جهت استفاده از سلاح، قوانین مربوط بکارگیری سلاح را رعایت نمودند یا خیر؟ که سپس هیئت کارشناسی نیروی انتظامی، نظریه خود را ارائه نمودند مبنی بر اینکه (هیئت کارشناسی متشکل از نمایندگان مورد نظر به منظور بررسی موضوع در تاریخ ۹۲/۰۲/۱۴ پس از بررسی و تحقیقات همه جانبه کارشناسی خود را به شرح زیر اعلام می داریم: به استناد ماده ی ۳ و بند ۱ و ۷ قانون بکارگیری سلاح توسط نیروهای مسلح در موارد ضروری، عمل مأمورین فوق الذکر با قانون بکارگیری سلاح مطابقت می نماید.) و اما پاسخ کالبد گشایی نیز از طرف پزشک قانونی کل استان گیلان واصل شده مبنی بر اینکه (طی آزمایشات سم شناسی و الکل بعمل آمده در خون پنج میلی گرم برد سی لیتر اتانول و در ادرار متامفتامین (ماده روانگردان) یافت گردید. جوابیه گروه خونی نامبرده گروه B و RH آن مثبت می باشد و علت فوت طبق اعلام قبلی خونریزی داخلی و خارجی ناشی از پارگی ریه ها و قلب در اثر اصابت گلوله می باشد. و اما افرادی از مأمورین نیروی انتظامی که در معاینه محل با بازپرس محترم محل مورد نظر را مورد معاینه قرار داده اند نیز برابر گزارش ارسالی در قسمت نتیجه گیری، نحوه بکارگیری سلاح توسط مأمورین را در صحنه درگیری وفق قانون اعلام نموده اند. جلسه دادرسی مورخه ی ۹۲/۰۷/۲۳ در دادگاه با حضور کلیه طرفین پرونده تشکیل شده و شکات مجدداً شکایت خود را بیان داشتند و خواستار رسیدگی دادگاه وفق قانون شدند. و متهمین نیز در دفاع از خود اعلام نموده اند که طبق قانون بکارگیری سلاح و با دستور و اجازه دادستانی تیراندازی کرده اند و از متوفی اسلحه توقیف کردیم و تیری که شلیک کرده بود پو که ی آن را برداشتیم و تحویل دادرسی عمومی و انقلاب لنگرود دادیم. نماینده حقوقی نیروی انتظامی نیز از متهم نظامی بشرح برگ

۱۷۶ الی ۱۷۷ دفاع نموده‌اند که موکل در اجرای دستور دادستانی مبنی بر جلب متهم اقدام کرده و ابتدا متوفی با اسلحه مأمورین را تهدید کرده و سپس در روز بعد مأمورین مجدداً با هماهنگی دادستانی مبنی بر جلب متهم اقدام نموده‌اند و رعایت قانون بکارگیری سلاح را نیز نموده و تیره‌وایی شلیک کرده و به دلیل عدم دید کافی و حضور محکوم فراری در پشت بام نهایتاً یک تیر به پهلو وی اصابت نموده است و متوفی سابقه مواد مخدر و محکومیت حبس به مدت سه سال و نیم داشته است، لذا تقاضای براءت مأمورین پاسگاه را نموده است. متوفی مجازات حبس خود در اردوگاه حرفه آموزی سپری، لیکن قصد اصلاح شدن را نداشته است چرا که: اولاً در آزمایش خون شناسی از وی در کالبد گشایی هنوز مصرف شیشه توسط ایشان ادامه داشته است. ثانیاً اگر قبلاً در مواد مخدر اشتها به فروش یا مصرف داشته است متأسفانه سپس متجری شده و اسلحه‌ی غیرمجاز و فشنگ و مهمات نگهداری کرده که حتی تا جایی که از این اسلحه و فشنگ علیه مأمورین نیز استفاده می‌نمایند. ثالثاً بعد از مرخصی که به وی اعطاء می‌شود خود را معرفی نمی‌نماید و فراری از زندان محسوب می‌شود، مشخص است که چنین فردی متأسفانه قصد درمان مریضی یا درمان اعتیاد خود را نداشته است بلکه قصد انجام افعال مجرمانه بیشتری را دارد. در برابر این فرد مأمورینی که اسلحه را با استفاده از قانون بکارگیری سلاح استفاده نموده‌اند، بعد از شروع تیراندازی وی، تیراندازی نموده‌اند که مأمورین مطمئناً قصد تیراندازی به سوی شخص متوفی را نداشته‌اند بلکه برای ترس وی تسلیم کردن خود به مأمورین اقدام نماید. نکته مهم دیگر اینکه دادستان محترم خود در کیفرخواست صادره استناد به تبصره بند ۵ ماده‌ی ۳ قانون نحوه بکارگیری سلاح توسط مأمورین نیروهای مسلح را در موارد ضروری اشاره نموده اند که ماده‌ی ۳ قانون فوق‌الذکر چنین بیان

می‌نماید که مأمورین انتظامی در موارد زیر حق بکارگیری سلاح را دارند و در بند ۵ آن قید شده است که «در موردی که شخص بازداشت شده یا زندانی از بازداشتگاه یا زندان و یا در حال انتقال فرار نماید از اقدامات دیگر برای دستگیری و یا توقیف وی استفاده کرده و...» یعنی اینکه دادستان «م» که کیفرخواست را صادر کرده است خودشان عقیده بر این دارند که چون فرد متوفی محکوم علیه فراری از زندان حویق بوده است و مأمورین نیز برای بار اول برای دستگیری وی اقدام کرده و نتیجه‌ای حاصل نشده، برای بار دوم دستور دستگیری وی با رعایت قانون بکارگیری سلاح را به مأمورین اعطاء کرده است و مأمورین نیز در راستای این قانون اقدام کرده‌اند و دادستانی نیز عقیده بر این مورد دارند که با تطبیق مواد استنادی در کیفرخواست، قتل واقع شده در حکم شبه عمدی نیست و مأمورین که رعایت مقررات قانون بکارگیری سلاح را نموده‌اند مسؤولیت جزایی یا مدنی نخواهند داشت. علی‌ای حال دادگاه نیز با وجود تعریف قانون گذار نسبت به جنایت در حکم شبه عمد در ماده‌ی ۲۹۱ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۹۲ در بندهای سه‌گانه آن مشخص می‌گردد مأمور متهم هرگز قصد بد رفتاری را نسبت به متوفی نداشته است که رفتار جنایتی حاصل شود زیرا ایشان فقط قانونی که آن هم امر قانون (بند پنج ماده ۳ قانون نحوه بکارگیری سلاح جهت بازداشت و جلب محکوم علیه فراری) بوده اقدام کرده‌اند و قصد ورود به جنایت را نداشته‌اند و اینکه مأمور متهم حتی مرتکب تقصیری نیز در عمل حادث شده نداشته است زیرا که طبق نظریه هیئت کارشناسی مشخص شده است که عمل ایشان از روی تقصیر نبوده است بلکه موافق با قانون نحوه بکارگیری سلاح بوده است فلذا دادگاه با توجه به مراتب فوق‌الذکر و استدلال بیان شده عمل انتسابی به متهم کامیاب «ن» را قتل شبه عمدی ندانسته و به جهت عدم احراز وقوع بزه از سوی ایشان مستنداً به بند (الف) ماده‌ی ۱۷۷ قانون آیین

دادرسی کیفری و اصل ۳۷ قانون اساسی و ماده‌ی ۱۲ قانون نحوه بکارگیری سلاح توسط مأمورین نیروهای مسلح حکم براءت متهم صادر و اعلام می‌نماید و اما دادگاه به جهت اینکه خون مسلمان به هدر نرود از باب قاعده لایبطل دم امر مسلم مستنداً به ماده‌ی ۱۳ قانون نحوه بکارگیری سلاح توسط مأمورین نیروهای مسلح در موارد ضروری حکم به پرداخت دیه مرحوم علی تقی پور از بیت‌المال (یک فقره دیه کامل مرد مسلمان) صادر می‌نماید که پرداخت دیه بر عهده نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران و از بودجه‌ای که سالانه دولت به این منظور اختصاص داده و در اختیار نیروی انتظامی قرار گرفته است می‌باشد.

در خصوص پرونده مذکور توجه به نکاتی حائز اهمیت است:

- ۱- توجه به سوابق کیفری، اجتماعی، روحی و روانی اشخاص و نوع اتهامات و محکومیت‌های قبلی در اجرای صحیح قانون مؤثر خواهد بود.
- ۲- جمع‌آوری اطلاعات و اخبار لازم از موقعیت زمانی و مکانی اجرای مأموریت و اشرافیت اطلاعاتی در انجام مأموریت‌های پلیسی کمک خواهد کرد.
- ۳- هماهنگی و تعامل لازم با مقامات قضایی و اخذ مجوزهای قضایی در اجرای قانون باعث حصول نتیجه مطلوب شده و از عواقب منفی اقدامات خواهد کاست.
- ۴- رعایت قانون و حفظ حقوق افراد از اولویت‌های هر اقدام پلیسی و قضایی است.
- ۵- حمایت قانونی از مأمورین وظیفه‌شناس و قانون‌مند باعث ارتقاء سطح امنیت و اجرای صحیح قانون می‌شود.
- ۶- اجرای مأموریت‌ها با استفاده از قابلیت‌های محلی، نیروی مردمی و بسیج، کم‌هزینه و نتیجه‌بخش خواهد بود.
- ۷- یادمان باشد: قوانین مثل تور ماهی نیستند که در پی صید به دریا انداخته شوند، آن‌ها حکم چراغ‌های دریایی هستند که وظیفه راهنمایی دارند»

آشنایی با حقوق شهروندی



سؤال: اقدامات اداره‌ی سرپرستی چیست؟

جواب: اداره‌ی سرپرستی پس از دریافت تقاضانامه، طی شرحی به مرجع انتظامی محل سکونت و اقامت فرزندان، به منظور حفظ حقوق ایشان، دستوراتی صادر می‌کند، از مهم‌ترین آن، صورت برداری از اموال منقول و غیر منقول متوفی است. این امر به منظور پیش‌گیری از حیف و میل اموال، صورت می‌گیرد که به صورت دقیق در بروشور جداگانه، توضیح داده خواهد شد. علاوه بر آن مدارکی از جمله گواهی فوت متوفی و فتوکپی شناسنامه صغیر، هم‌چنین معرفی فرد صالح و شایسته‌ای که آمادگی قیمومت اعلام آمادگی می‌کند و مرجع انتظامی پس از تحقیق از اهالی محلی، در مورد صلاحیت و شایستگی وی، نتیجه را به انضمام فتوکپی شناسنامه مادر و سایر مدارک به اداره‌ی سرپرستی تقدیم می‌نماید.

سؤال: در صورت عدم حضور مادر و یا چنانچه مادر به دلایلی، آمادگی قیمومت فرزندان را نداشته باشد تکلیف چیست؟

جواب: در این صورت فرد صالحی از بستگان، جهت قیمومت معرفی می‌شود و چنانچه هیچ‌یک از اقوام و بستگان حاضر به قبول قیمومت نباشد و یا صلاحیت آن‌ها احراز نشود، اداره‌ی سرپرستی راساً کسی را که شایستگی دارد، انتخاب می‌نماید؛ و بعضاً از کارمندان مورد وثوق نیز استفاده می‌شود.

پس از مشخص شدن فرد صالح برای قیمومت، اداره‌ی سرپرستی پرونده را برای صدور حکم به دادگاه ارسال نموده و چنانچه دادگاه نیز صلاحیت فرد معرفی شده را احراز و او را قادر به اداره‌ی امور صغیر دانست پس از صدور حکم پرونده را به اداره‌ی سرپرستی عودت می‌دهد و در این زمان است که قیم‌نامه‌ی صادر و به قیم تحویل می‌گردد تا مطابق وظایفی که در قانون مقرر شده به اداره‌ی امور بپردازد.

نمونه‌ی تقاضای قیمومت

ریاست محترم اداره‌ی سرپرستی شهرستان ... با احترام همسر این جانب به نام مرحوم ... در تاریخ ... در گذشته است و از وی فرزندان صغیری به اسامی ... و ... باقی مانده است؛ که به ترتیب ۵ ساله و ۲ ساله می‌باشند، لذا تقاضای قیمومت ایشان را دارم تا بتوانم به مسؤولیت خود عمل نمایم.

نشانی صغار: تهران یا شهرستان خیابان ... می‌باشد. با تشکر، نام متقاضی ذکر شود.

کسانی که از قیم ممنوع هستند: قیم باید بتواند منافع و مصالح محجور فاقد سرپرست را تشخیص دهد و حفظ کند. پس هر کسی نمی‌تواند قیم باشد. چون با مسؤولیت و تعهد همراه است. بنابراین قانون‌گذار اشخاص زیر را از قیم شدن منع نموده است.

۱- کسانی که خود تحت ولایت یا قیمومت دیگری باشند.

۲- کسانی که به علت ارتکاب سرقت، خیانت در امانت، کلاهبرداری، اختلاس، هتک ناموس

یا برخی اعمال خلاف عفت یا ورشکستگی به تقصیر محکومیت قطعی دارند.

۳- کسانی که حکم ورشکستگی آن‌ها صادر و هنوز عملیات تصفیه ورشکستگی پایان نیافته است.

۴- کسانی که مه‌معروف به فساد اخلاقی باشند.

۵- کسانی که خود یا اقربا، بستگان طبقه‌ی اول آن‌ها دعوی بر علیه محجور داشته باشند.

۶- زن شوهردار بدون اجازه‌ی شوهر وی. کسانی که در قیم شدن اولویت دارند:

در قانون، بستگان محجور نسبت به دیگران در قیم شدن ترجیح دارند. مانند پدر در صورت عدم اتصال حجر محجور به دوران و سن کودکی یا مادر محجور البته اگر مادر محجور با شخصی غیر از پدر وی ازدواج نموده باشد اجازه‌ی شوهر شرط قیم شدن او است ولی مادر تازمانی که شوهر ندارد بر دیگران اولویت دارد. البته یک نفر می‌تواند قیم چند محجور شود یا دادگاه چند نفر را قیم یک محجور قرار دهد.

نصب قیم موقت

در برخی موارد ممکن است نصب قیم دائمی در دادگاه به دلایلی طولانی شود مثلاً محجور در خارج از ایران اقامت داشته باشد که طبق ماده‌ی ۱۲۲۸ قانون مدنی مأمور کنسولی ایران در کشور مربوطه، برای محجور موقتا قیم انتخاب می‌نماید.



آیا می‌دانید که:

– برای اداره‌ی امور محجورانی که ولی خاص ندارند باید قیم تعیین شود.
– امنیت، نتیجه رعایت قانون است.

حق حضانت مادر نسبت به فرزند

اشاره: برابرقانون نگه‌داری و تربیت اطفال بر عهده زن و شوهر است اما گاهی اوقات به واسطه‌ی وجود اختلاف حضانت فرزند به پدر و یا مادر واگذار می‌شود ما در این متن به شرایط و آثار آن می‌پردازیم.

* سرپرستی و نگه‌داری طفلی که پدر و مادر او جدا از یکدیگر زندگی می‌کنند تا سن هفت سالگی با مادر است و فرقی نمی‌کند که این طفل پسر باشد یا دختر و پس از هفت سالگی حضانت او با پدر خواهد بود و چنانچه بعد از هفت سالگی در این خصوص بین پدر و مادر اختلاف به وجود آید دادگاه با رعایت مصلحت فرزند حضانت را به پدر یا مادر اعطاء می‌کند.
* اگر مادر در حالتی که حضانت طفل با اوست دیوانه شود یا شوهر کند حضانت با پدر خواهد بود.

* در صورت فوت یکی از والدین حضانت طفل با شخصی است که زنده است هر چند که متوفی پدر باشد و برای فرزند از قبل قیم تعیین کرده باشد.

* هرگاه در صورت عدم مواظبت یا انحطاط اخلاقی پدر یا مادر که طفل تحت نظارت اوست سلامت روانی یا جسمی طفل دستخوش خطر قرار گیرد دادگاه برای حضانت طفل تصمیم لازم را اتخاذ خواهد کرد. مواردی چون اعتیاد به مواد مخدر، فساد اخلاقی، بیماری روانی، سوء استفاده از طفل، ضرب جرح خارج از حد متعارف و غیره... از علائم انحطاط اخلاقی است. در صورتی که در اثر طلاق یا هر علت دیگری در یک منزل نباشد هر یک از والدین که طفل تحت حضانت او نیست حق ملاقات با فرزند مشترک را دارد تعیین زمان و مکان ملاقات و سایر مسائل مربوط به آن بر مبنای توافق پدر و مادر است اما در صورت اختلاف

دادگاه تعیین تکلیف خواهد کرد.

پرسش: چنانچه هنگام طلاق حضانت فرزند مشترک با توافق زوجین به زن سپرده شود و زن پس از طلاق از دواج نماید آیا حضانت از او سلب می‌شود؟

پاسخ: اگر زوجین هنگام طلاق با توافق حضانت خود را به زن واگذار کنند با ازدواج مجدد مادر این حق سلب نمی‌شود اما اگر زوجین به هر دلیلی از یکدیگر جدا شوند بنا بر قانون حضانت تا هفت سالگی با مادر است و اگر مادر از دواج کند حق حضانت از او سلب می‌شود.
پرسش: اگر در مدتی که حضانت طفل با مادر است تا سن هفت سالگی مادر با مرد دیگری ازدواج کند بنا بر قانون حضانت از او سلب می‌شود، آیا در صورت طلاق از شوهر دوم حق حضانت قبلی به او بر می‌گردد؟

پاسخ: در این جا اگر چه بین حقوق دانان اختلاف نظر وجود دارد عقیده غالب آن است که در صورت متار که‌ی مادر از ازدواج دوم حق حضانت او بر خواهد گشت.

پرسش: اطفال تا چند سالگی در حضانت پدر و مادر خود هستند؟

پاسخ: حضانت برای دختر تا سن نه سالگی و برای پسر پانزده سالگی است.

پرسش: آیا مادر با داشتن حق حضانت می‌تواند فرزند را از کشور خارج کند؟

پاسخ: پدر یا مادر که حضانت طفل به آن‌ها واگذار شده نمی‌توانند طفل را به شهرستانی غیر از محل اقامت طرفین و یا به خارج از کشور بفرستند مگر در صورت ضرورت و کسب اجازه از دادگاه اما مادر می‌تواند درخواست صدور گذرنامه را برای طفل تحت حضانت بنماید.

پرسش: در صورت فوت پدر حضانت طفل با مادر است حال اگر مادر پس از فوت پدر از دواج کند آیا جد پدری پدر بزرگ طفل می‌تواند حضانت را از مادر بگیرد.

پاسخ: برابر قانون حضانت به مادر تعلق گرفته

و ازدواج مادر در این حالت حق حضانت را از او سلب نخواهد کرد.

پرسش: چنانچه پدر یا مادر که حضانت طفل به او سپرده شده است به یک بیماری لاعلاج و واگیر دار مانند سل، حبسه، گریب و... دچار شود که بیم سرایت آن به طفل باشد، آیا حق حضانت از او ساقط می‌شود؟

پاسخ: حق حضانت در مورد این وضعیت باطل می‌شود مگر این که شخص بتواند به وسیله‌ی پرستار تکالیف حضانت را انجام دهد.
پرسش: آیا مادر می‌تواند در قبال قبول حضانت و نگه‌داری از طفل درخواست اجرت کند؟

پاسخ: آن چه که از قانون برداشت می‌شود نگه‌داری اطفال هم حق و هم تکلیف اباوین است و پدر و یا مادر در صورت قبول و انجام این امر حق مطالبه هیچ گونه اجرتی را ندارند.

پرسش: آیا هیچ گونه ضمانتی از طرف قانون گذار برای تخطی از امر حضانت پیش بینی شده است؟

پاسخ: طبق قانون هیچ یک از والدین حق ندارد در مدتی که حضانت طفلی بر عهده آن‌ها است از نگه‌داری او امتناع کند و در صورت امتناع هر یک از حاکم باید به تقاضای دیگری یا به تقاضای قیم یا یکی از اقربا یا به تقاضای مدعی العموم، نگه‌داری طفل را به یکی از اباوین یا غیره که حضانت به عهده اوست الزام کند و در صورتی که الزام ممکن یا مؤثر نباشد حضانت را به خرج پدر و هرگاه پدر فوت شده باشد به خرج مادر تأمین کند و دادگاه فقط می‌تواند پدر یا مادر را که قانوناً حضانت به او سپرده شده به انجام وظیفه الزام کند.

قانون گذار در جایی دیگر این گونه ذکر می‌کند اگر کسی از دادن طفلی که به او سپرده شده است، در موقع مطالبه‌ی اشخاصی که قانوناً حق مطالبه دارند امتناع کند به مجازات از سه ماه تا شش ماه حبس یا به جزای نقدی از یک میلیون و پانصد هزار ریال تا سه میلیون ریال محکوم خواهد شد.

«کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیتہ» توجه به این نکته نیز مهم است که آن چه در عمل، کارایی بیشتری دارد، امر به معروف و نهی از منکر در قالب عمل، آن هم به صورت گروهی است.

۳- وظیفه و مسؤولیت مجرم و بزه دیده

سومین رکن در برنامه‌های پیشگیری از جرم «فردی» است که یا در معرض بزه دیدگی قرار گرفته یا خطر فعلیت یافتن اندیشه مجرمانه در او شدت یافته است و هر لحظه ممکن است مرتکب خطا و جرم شود. امام علی (ع) به هر دو گروه از این افراد توجه کرده و در سخنان و سفارش‌های خود، وظایف آنان را مشخص فرموده است. در آموزه‌های برجای مانده از آن حضرت می‌توان این نکته را به روشنی دریافت که برای پیشگیری از بزه کاری و نیز در مقام هدایت و صلاح، خود فرد، نقش اساسی را ایفا می‌کند. از نظر اسلام، انسان عنصری صرفاً تاثیرپذیر و مجبور نیست، بلکه می‌تواند با اراده و عقل و تدبیر خدادادی خویش، بر نفسانیات و زمینه‌های وسوسه انگیز و تحریک کننده شهوت، چیره شود و خود را از معرض حوادث، فتنه‌ها و جرایم دور سازد و به لحاظ همین وضعیت و شخصیت است که ثواب و عقاب الهی (دنیایی یا آخرتی) معنا می‌یابد.

امروزه دورانی نیست که برای فرد در ارتکاب جرم نقش چندانی در نظر گرفته نشود و همه امور به طبیعت یا اجتماع و حکومت و سایر عوامل بیرونی نسبت داده شود. اکنون فقط به مؤلفه‌های سرشتی تغییر ناپذیر و غیرقابل نظارتی چون سن، نژاد، جنس و ترکیب ژنتیکی بسنده نمی‌شود، بلکه به اراده و مبادی فردی بیشتر توجه می‌کنند. این فرد است که اگر کار ناصواب خویش را صواب ببیند یا بزرگی جرم در نظرش

خرد و ناچیز آید، به سوی جرم می‌گراید. پس باید کوشید تا مبادی رفتار او از طریق آموزش‌های درست، شکل صحیحی بیابد. در سفارش امام علی (ع) هم به افرادی که ممکن است در صدد ارتکاب جرم برآیند توصیه‌هایی وجود دارد و هم به افرادی که احتمال دارد در معرض بزه دیدگی قرار گیرند، سفارش می‌شود.

سفارش‌های اخلاقی امام، بیشتر خطاب به گروه نخست است. اینکه افراد اغلب حب دنیا را از دل بیرون کنند، خدا را بر کار خویش حاضر و ناظر بدانند، در محاسبه‌های خود آخرت را هم در نظر بگیرند و از لذت‌های زودگذری که از رهگذر ارتکاب جرم به دست می‌آید چشم‌پوشند، همگی از این قبیل است. در مورد گروه دوم، سفارش‌هایی چون چشم‌پوشی از ارزش‌های کمتر برای حفظ ارزش‌های بالاتر، مانند چشم‌پوشی از مال و حتی بذل و بخشش آن برای حفظ آبرو و ناموس، دوری جستن از پذیرا شدن دین و ضمانت‌های مالی که از عهده آن نمی‌توان برآمد، دیده می‌شود.

گفتار هفتم: لزوم توجه به تدابیر گوناگون

اصل دیگری که در نگاه کلان به گفته‌های امام علی (ع) استنباط می‌شود اتخاذ تدابیر همه جانبه و گوناگون برای پیشگیری از جرم است.

آن چه در روند شکل‌گیری مباحث و نظریه‌های پیشگیری از جرم دیده می‌شود، جزئی‌نگری است که در مقام پژوهش به سبب آن که زوایای بسیاری از موضوعات خاص و جزئی را با عمق و دقت بیشتری می‌کاود، امری مطلوب است. اما به دلیل جزئی بودن نمی‌تواند کارگشایی فراوانی داشته باشد. در مقام عمل و مواجهه با پدیده شومی چون بزه کاری که علل و عوامل گوناگونی در شکل

گیری و رشد آن دخالت دارد، نمی‌توان از یک دیدگاه و به صورت جزئی اقدام کرد. شاید ریشه شکست و عدم کارایی نظریه‌ها و الگوهای پیش‌گیری از جرم، همین باشد. به هر حال، اگر جرم و انحراف، پدیده‌ای است که ریشه در علل و عوامل گوناگونی چون فقر، جهل (کمبود یا نبود آگاهی‌های لازم) محیط اجتماعی، وضعیت سیاسی و فرهنگی دارد، نمی‌توان با نظر به یک یا چند عامل و نه همه عوامل با آن مبارزه کرد.

تتبع در سخنان امام علی (ع) آموزه‌های گوناگونی را در زمینه پیشگیری از جرم فرا روی انسان قرار می‌دهد. با نگرشی کلان به این آموزه‌ها می‌توان دریافت که امام مبارزه و به تعبیر بهتر، واکنشی همه‌جانبه را در این راه، ضروری می‌بیند. البته می‌توان با تحلیل دقیق این آموزه‌ها، اولویت‌های اساسی پیشگیری از جرم را استخراج کرد. به طور مثال، امام علی (ع) نادانی را پایه هر گونه شر و بدی و دانش را سرمنشأ هر گونه خیر و صلاح می‌داند. از دیدگاه او تقوای الهی و کوشش در جهت متقی کردن یکایک افراد جامعه، کلید و منشارستگاری جامعه و رهایی آن از هر بدبختی است.

این گونه آموزه‌ها که امام در آن از اساس و سبب هر بدبختی و انحراف سخن می‌گوید، در مقایسه با دیگر آموزه‌هایی که از معاشرت کردن با فاسقان و فاجران و نیز حضور در مکان‌های خاصی پرهیز می‌دهد، می‌تواند این معنا را برساند که از نظر وی کدام یک اولویت دارد. تکرار یک آموزه در سخنان حضرت امیر نیز به سبب در دسترس نبودن همه سخنانش نمی‌تواند دلیل کافی برای اهمیت و اولویت آن آموزه باشد، ولی با نظر به آن چه فعلاً موجود است، می‌تواند نوعی اولویت برای آن آموزه را بیان کند.

اگر شما قاضی این پرونده بودید، چگونه رأی می‌دادید؟

پرسش شماره ۱۰۳:

قتل غیر عمد در اثر تصادف دو وسیله نقلیه

پرسش:

در یک حادثه رانندگی بین دو وسیله نقلیه در جاده همدان - تهران که در یک جهت در حال حرکت بودند، خودروی پیکان به رانندگی (الف)، به سرعت به قسمت عقب خودروی ژیان به رانندگی (ب) که در همان مسیر در حال حرکت بوده است، برخورد می‌کند. در نتیجه این تصادف، یکی از سرنشینان خودروی ژیان در دم فوت می‌کند و قضیه از طرف پلیس راه تحت تعقیب قرار می‌گیرد. در نظریه کارشناس تصادفات که از صحنه تصادف دو وسیله نقلیه بازدید به عمل آورده است، آمده که ترمزهای خودروی پیکان قبل از تصادف دارای معایب و نواقصی بوده که منجر به وقوع تصادف شده است و به همین دلیل، (الف) را مقصر اصلی صحنه تصادف معرفی کرده. راننده پیکان به عذر این که کارشناس مورد نظر فاقد پروانه کارشناسی رسمی است، نظریه او را مردود دانسته و پرونده به هیأت کارشناسان ارجاع می‌شود. این هیأت نیز پس از بررسی پرونده و کروکی صحنه تصادف و معاینه خودروها، نظریه کارشناس اولی را تأیید می‌نماید. با توجه به نکات فوق، اگر شما رئیس دادگاه رسیدگی کننده به این پرونده، باشید:

اتهام انتسابی به (الف) را از مصادیق چه جرمی تشخیص می‌دهید و آن را با کدام یک از مواد قانون مجازات اسلامی قابل انطباق دانسته و مستحق چه مجازاتی می‌شناسید؟

پاسخ شماره ۱۰۲:

پاسخ:

اولاً: نظر به ماده (۳۸) قانون مدنی، مالکیت زمین مستلزم مالکیت فضای محاذی آن است تا هر کجا بالا رود و هم چنین است نسبت به زیرزمین، حق همه گونه تصرف در هوا و زمین را دارد... در فرض مسأله چنانچه مالک زمین دارای پروانه ساختمانی بوده و بر مبنای نقشه و پروانه مصوب مبادرت به احداث بنا نموده باشد، دعوی قلع و قمع همسایگان قابل استماع نخواهد بود. چنانچه مستحذات بدون پروانه ساختمانی یا مغایر با آن احداث گردیده و در احداث بنا تخلفاتی از ناحیه مالک صورت گرفته باشد، شهرداری مکلف بوده مراتب را در کمیسیون‌های ماده صد قانون شهرداری مطرح نموده و مطابق رأی قطعی کمیسیون‌های مزبور اقدام قانونی نماید. ثانیاً: در صورتی که مستحذات مذکور به قدر متعارف و برای رفع حاجت یا رفع ضرر از خود صورت گرفته و حفر چاه عمیق نیز دارای پروانه باشد و لیکن احداث سد و حفر چاه موجب تضرر همسایگان گردد، همسایگان باید به ترتیب مقتضی از خود رفع ضرر نمایند.



با داد و طلبان

آزمون های حقوقی - قضایی



۱- کدام یک از علمای حقوق کیفری
مبنای حق مجازات را فقط نفع
اجتماعی می داند؟

الف) امانوئل کانت

ب) آدولف پرینس

ج) مارک آنسل

د) ژرمی بنتام

۲- تفسیر به وسیله ی قیاس توسط
کدام یک از مکاتب زیر عنوان شد؟

الف) مکتب اصالت عمل کیفری

ب) مکتب تحقیقی

ج) مکتب دفاع اجتماعی جدید

د) مکتب نفو کلاسیک

۳- کدام یک از دانشمندان زیر در
کتاب خود به نام «رساله ای در مورد
مجازات ها و پاداش ها» به مفید بودن
کیفر به شرط ضروری بودن آن اشاره
می کند؟

الف) بنتام

ب) بکاریا

ج) ژان ژاک روسو

د) مویار دوو گلان

۴- کدام یک از مکتب های حقوقی
کیفری هیچ غایتی برای مجازات ها

قائل نشده اند؟

الف) عدالت مطلق

ب) اصالت نفع

ج) اصالت عمل

د) دفاع اجتماعی جدید

۵- کدام یک از علمای حقوق کیفری
حق مجازات جامعه را انکار کرده و
برای بزه کاران حق اجتماعی شدن
در برابر آن شناخته است؟

الف) مارک آنسل

ب) آدولف پرینس

ج) فیلیپو گراماتیکا



(د) سزار بکاریا

۶- کدام یک از این دانشمندان به «کیفر طبیعی» افعال انسان معتقد بوده است؟

(الف) ژرمی بنتام

(ب) امانوئل کانت

(ج) ژان ژاک روسو

(د) سزار بکاریا

۷- کدام یک از متفکران علوم جنایی، مبانی حق کیفر جامعه را با عنوان «قانون سازگاری اجتماعی» تحلیل و بررسی کرده است؟

(الف) ژرمی بنتام

(ب) رافائل گاروفالو

(ج) گابریل تارد

(د) فیلیپو گراماتیکا

۸- کدام یک از مکاتب زیر به نفع آزادی اراده و مسوولیت بزه کار عقیده داشتند؟

(الف) اصالت نفع

(ب) دفاع اجتماعی جدید

(ج) اصالت عمل

(د) اصالت تحصیل

۹- کدام یک از دانشمندان عقیده داشته است ارتکاب جرم پدیدآورندهی حق مجازات برای جامعه نیست، بلکه منشا تکالیفی برای دولت است که به موجب آن هر فرد حق دارد سازگاری خود را با دیگران از دولت بخواهد؟

(الف) آدولف پرنس

(ب) فیلیپو گراماتیکا

(ج) مارک آنسل

(د) سزار بکاریا

۱۰- کدام یک از این فیلسوفان بر تایید حکم قصاص نظر داده اند؟

(الف) امانوئل کانت

(ب) ژرمی بنتام

(ج) ژان ژاک روسو

(د) ژوزف دومستر

۱۱- تعریف جرم به «فعلی که حالات قوی و مشخص وجدان جمعی را مورد تعرض قرار دهد» از کیست؟

(الف) بکاریا

(ب) گراماتیکا

(ج) دور کیم

(د) آنسل

۱۲- کدام دانشمند عقیده داشت که در تعیین مجازات، نفع عمومی باید ملاک قرار گیرد؟

(الف) کانت

(ب) روسی

(ج) بنتام

(د) روستر

۱۳- کدام یک از مکاتب زیر را می توان بنیان گذار اقدامات تامینی دانست؟

(الف) دفاع اجتماعی جدید

(ب) اثباتی

(ج) نفی حقوق کیفری

(د) نئو کلاسیک

۱۴- کدام دانشمند عقیده داشت که ارتکاب جرم پدیدآورندهی حق کیفر برای جامعه نیست، بلکه منشا تکلیف برای دولت است؟

(الف) مارک آنسل

(ب) فیلیپو گراماتیکا

(ج) انریکو فری

(د) آدولف پرنس

۱۵- کدام دانشمند عقیده داشت گناه نخستین آدم دلالت بر استعداد آدمی به ارتکاب جرم می کند؟

(الف) دومستر

(ب) افلاطون

(ج) کانت

(د) بنتام

۱۶- کدام یک از مکاتب ذیل قائل به تلفیق بین عدالت و فایدهی اجتماعی

بود؟

(الف) کلاسیک

(ب) عدالت آرمانی

(ج) تحقیقی

(د) دفاع اجتماعی ترکیبی

۱۷- کدام دانشمند بر یقینی بودن و قاطعیت مجازات تاکید داشته است؟

(الف) کانت

(ب) بکاریا

(ج) مونتسکیو

(د) مویار دووگلان

۱۸- کدام دانشمند معتقد بود که نیازی به حقوق جزا نیست و لازم است تا دفاع اجتماعی جانشین حقوق جزا شود؟

(الف) مارک آنسل

(ب) لومبروزو

(ج) گراماتیکا

(د) آدولف پرنس

۱۹- جملهی معروف «هر جامعه مستحق همان مجرمانی است که خود پرورانده است» از کیست؟

(الف) لاکاسانی

(ب) بکاریا

(ج) مانوریه

(د) مونتسکیو

۲۰- کدام مکتب به تجربی کردن بنیادهای مکتب تحقیقی و علمی کردن حقوق جزا اعتقاد دارد؟

(الف) اثباتی انتقادی

(ب) اصالت عمل کیفری

(ج) دفاع اجتماعی جدید

(د) دفاع اجتماعی ترکیبی

۲۱- درباره مجازاتها عبارت «نه بیش از آن چه مفید است و نه بیش از آن چه عدالت اقتضاء می کند» شعار کدام یک از مکتبهای حقوق کیفری است؟

(الف) اثباتیون

(ب) کلاسیک

(ج) تحقیقی

(د) دفاع اجتماعی ترکیبی

(ب) عدالت مطلقه

(ج) دفاع اجتماعی افراطی

(د) نئو کلاسیک

۲۲- این عقیده که: «محاکمات

باید با سرعت انجام گیرد و رفتار

با مجرمان باید توأم با عطف و

مهربانی باشد و مجازات اعدام در

جرایم عمومی باید منسوخ گردد»

توسط چه کسی عنوان شده است؟

(الف) کانت

(ب) بکاریا

(ج) بنتام

(د) مونتسکیو

۲۳- کتاب «افق‌های جدید در

دادرسی جزایی» توسط کدام یک از

حقوق دانان زیر نوشته شده است؟

(الف) آدولف پریس

(ب) رافائل گاروفالو

(ج) انریکو فری

(د) سزار بکاریا

۲۴- کدام یک از مکاتب زیر در عین

قبول عدم مسوولیت اخلاقی بزه‌کار

و این که مجرم در ارتکاب جرم

دستخوش عوامل گوناگون و هم

چنین فاقد اراده‌ی لازم است، او را

مستحق مجازات می‌داند؟

(الف) نئو کلاسیک

(ب) تحقیقی

(ج) واکنش اجتماعی

(د) دفاع اجتماعی

۲۵- کدام فعل یا ترک فعل‌ها جرم

محسوب می‌شود؟

(الف) هر فعل یا ترک فعلی که قاضی آن را

جرم بداند.

(ب) هر فعل یا ترک فعلی که فقه جزایی آن

را جرم بداند.

(ج) هر فعل یا ترک فعلی که در قانون برای

آن مجازات تعیین شده باشد.

(د) هر فعل یا ترک فعلی که مغایر با شرع باشد.

۲۶- ماهیت جرم اعتیاد چیست؟

(الف) فعل

(ب) ترک فعل

(ج) حالت

(د) فعل ناشی از ترک فعل

۲۷- تکدی جرمی است:

(الف) مستمر

(ب) به عادت

(ج) آنی

(د) استمرار یافته

۲۸- جرم مطلق جرمی است که:

(الف) وصف مجرمانه به صورت فعل تعلق

می‌گیرد.

(ب) نتیجه مجرمانه در توصیف مجرمانه فعل

ملحوظ می‌گردد.

(ج) تحقق آن منوط به احراز سوءنیت نیست.

(د) تحقق آن مقید به حصول نتیجه‌ی

مجرمانه نیست.

۲۹- ماهیت جرم ولگردی چیست؟

(الف) فعل

(ب) حالت

(ج) ترک فعل

(د) فعل ناشی از ترک فعل

۳۰- کدام یک از این جرایم، مطلق

شناخته شده است؟

(الف) حرق

(ب) محاربه

(ج) صدور تصدیق نامه خلاف واقع

(د) اتلاف اسناد دولتی

پاسخ‌نامه

۱- گزینه‌ی «د» صحیح است.

۲- گزینه‌ی «ب» صحیح است.

۳- گزینه‌ی «الف» صحیح است.

۴- گزینه‌ی «ج» صحیح است.

۵- گزینه‌ی «ج» صحیح است.

۶- گزینه‌ی «ب» صحیح است.

۷- گزینه‌ی «ب» صحیح است.

۸- گزینه‌ی «د» صحیح است.

۹- گزینه‌ی «ب» صحیح است.

۱۰- گزینه‌ی «ب» صحیح است.

۱۱- گزینه‌ی «ج» صحیح است.

۱۲- گزینه‌ی «ج» صحیح است.

۱۳- گزینه‌ی «ب» صحیح است.

۱۴- گزینه‌ی «ب» صحیح است.

۱۵- گزینه‌ی «الف» صحیح است.

۱۶- گزینه‌ی «الف» صحیح است.

۱۷- گزینه‌ی «ب» صحیح است.

۱۸- گزینه‌ی «ج» صحیح است.

۱۹- گزینه‌ی «الف» صحیح است.

۲۰- گزینه‌ی «ب» صحیح است.

۲۱- گزینه‌ی «د» صحیح است.

۲۲- گزینه‌ی «ب» صحیح است.

۲۳- گزینه‌ی «ج» صحیح است.

۲۴- گزینه‌ی «ب» صحیح است.

۲۵- گزینه‌ی «ج» صحیح است.

۲۶- گزینه‌ی «ج» صحیح است.

۲۷- گزینه‌ی «ب» صحیح است.

۲۸- گزینه‌ی «د» صحیح است.

۲۹- گزینه‌ی «ب» صحیح است.

۳۰- گزینه‌ی «ج» صحیح است.



جدول

افقی

- ۱) یکی از مکانیسم‌های نظارتی در مقاله‌ی فساد اداری شماره ۱۰۲
- ۲) از دادگاه‌های قدیم در سیستم قضایی کشورمان - همان خواهان است
- ۳) این زمان بازرسی و تفتیش مطابق نص ماده‌ی ۱۰۰ قانون آیین دادرسی کیفری فقط به ضرورت است - تکنیک - دراز کشیدن - آزاده‌ی کربلا
- ۴) تند و تیز - نامه شکواییه - خروس مازنی
- ۵) سوگند پذیرفته در محاکم - صفت پرونده‌ای برای تصمیم‌گیری - از انواع عقد که مشخص گردیده است
- ۶) زیر - شهری در استان فارس
- ۷) یکی از نویسندگان کتاب «جرم - بزه‌دیدگان و عدالت» که از منابع مقاله‌ی «بزه‌دیده...» شماره‌ی ۱۰۲ دادرسی بوده است.
- ۸) یک ترکی و نیز واحد پول اتیوپی - زادگاه ابراهیم خلیل (ع)
- ۹) کابین و مهریه زنان - نوعی مرغابی - رسم کننده
- ۱۰) قومی در کلام الله مجید - دلیل و سند در دعاوی - نوعی کونگ فو
- ۱۱) از طبقات ارث - از قواعد مشهور فقهی - یکی دیگر از طبقات ارث - یارمرد
- ۱۲) یکی از قواعد فقهی مورد استفاده در مقاله «بزه‌دیده...» شماره‌ی ۱۰۲ - عدم انجام تعهد در قانون مدنی
- ۱۳) یکی از واژگان کلیدی مقاله‌ی «بررسی وصف کیفری...» شماره‌ی ۱۰۲

عمودی

- ۱) در فقه، لفظی که دارای معنای کلی می‌باشد است - یکی از اصول حقوقی
 - ۲) مناسب - شماره ماده‌ی تعریف جرم در قانون مجازات اسلامی ۹۲
 - ۳) پایه - در فقه مترادف اجتهاد است - از نت‌های موسیقی
 - ۴) در فقه، درهمی است که با مس همراه باشد - از جرایم عمدی علیه اموال - رنج
 - ۵) در فقه متضاد مقتضی است - ماه پرتابی - از اوراق بهادار و البته تجاری
 - ۶) واحد سطح - حافظه‌ای در کامپیوتر - از ادله‌ی اثبات جرم در ایران قبل از اسلام - بخیل
 - ۷) از واژگان کلیدی مقاله‌ی «بررسی مبانی فقهی...» در شماره ۱۰۲
 - ۸) شهر ارگ - مخالف - ویتامین جدولی - تنها
 - ۹) دلایل در محاکم - خبرگزاری رسمی اتریش - بحث دیه‌ی آن در ماده‌ی ۶۴۵ قانون مجازات ۹۲ است.
 - ۱۰) گمان - تصور - این وسیله هم در قانون به عنوان وسیله نقلیه پذیرفته شده است - مردم
 - ۱۱) شهرداری - بحثی مهم در قانون مجازات اسلامی سابق - اجاق گاز
 - ۱۲) از علما و فقه‌های معروف کشورمان - امر به سوختن (سوختن)
 - ۱۳) هدفمندی آن به شکل قانونی تدوین شده است - از انواع ید
- نکته: بسیاری از مطالب این جدول با بهره‌گیری از شماره‌ی ۱۰۲ دادرسی انجام شده است.

جدول شماره‌ی ۵۴

13	12	11	10	9	8	7	6	5	4	3	2	1	
													1
													2
													3
													4
													5
													6
													7
													8
													9
													10
													11
													12
													13

تنظیم کننده: اصغر فراهانی، وکیل دادگستری و کارشناس ارشد حقوق خصوصی

13	12	11	10	9	8	7	6	5	4	3	2	1	
ک	ا	ر	د	ا	ر	م	ت	ش	ا	ب	ه		1
ا	د	ر	م	و	ی	ق	ه	ب					2
ر	ق	ک	ا	ر	س	ا	ز	ی	ر	ه			3
ک	ر	م	ب	ا	ش	ر	ک	ا	خ				4
ر	ا	ن	د	ا	ی	ل	ا	ل	ی	ف			5
ی	ا	ی	ن	ل	و	ص	ی	ی					6
ا	س	ت	ص	ح	ا	ب	ع	د	م	ی			7
ن	خ	و	ب	ل	د	ا	ش	ا					8
و	ز	ا	ن	ج	ش	ن	ر	ا	س	خ			9
ر	و	ک	ن	س	ی	ا	ن	ع	ل	ت			10
ب	ج	ا	س	ت	ع	س	ا	ل	م	ب			11
ه	ا	م	ی	ه	ق	و	ل	ا					12
ا	ک	ر	ا	ه	ی	ا	ظ	ط	ر	ا			13

پاسخ جدول شماره‌ی ۵۴

جملات قصار

از وصیت های رسول گرامی اسلام حضرت محمد (ص) بدترین مردم

می خواهید به شما از بدانتان خبر دهم؟ بدترین شما کسی است که به خیرش امید نیست و از شرش کسی امان ندارد.

منفورترین مردم پیش خدا کسی است که ایمان آورد و سپس کافر شود.

منفورترین مرد پیش خدا مرد لجوج و جنگجوست (ستیزه خو جنگ افروز)

چهار کس را خداوند به بهشت نیاورد و از نعیم آن نچشانند.

۱- شرباخوان

۲- رباخوار

۳- آن کس که مال یتیم بناحق ببرد.

۴- آن کس که پدر و مادر از او ناخشنود است.

چهار کس را خداوند دشمن می دارد:

۱- فروشنده قسم خور

۲- بینوای متکبر

۳- پیر زناکار

۴- پیشوای ستمگر

عذاب آن کس بسیار دشوار است که مردم در حق او گمان نیک دارند و گمان می کنند خیری در اوست، ولی در واقع خیری در او نیست

بدبخت ترین مردم آن است که فقر در دنیا دارد و عذاب آخرت را نیز فراهم می آورد.

بزرگترین گناهان و بدترین کارها شرک به خدا

و قتل نفس، بد رفتاری با پدر و مادر و شهادت دروغ است.

می خواهید شما را به بدترین خلق خدا خبر دهم؟ کسی که تنها غذا می خورد و به کسی

چیزی نمی دهد، خدمتکارش را می زند و تنها سفر می کند.

و آیا می خواهید به کسی بدتر از او هم شما را مطلع کنم؟ کسی که مردم از شر او بترسند و

کسی به خیر او امید نداشته باشد. و آیا می خواهید به بدتر از این هم شما را خبر دهم؟ کسی که

آخرت خود را به دنیای دیگری می فروشد. و آیا می خواهید به کسی بدتر از این هم خبرتان

دهم؟ کسی که دین را وسیله کسب مال و روزی گرداند.

برای امتم بیش از هر چیز از شرک می ترسم. من نمی گویم خورشید یا ماه یا بت ها را پرستش

می کنند! نه! ولیکن اعمالی برای غیر خدا انجام می دهند که دستخوش شرک نهانی می شوند.

بدترین خلق در روز ستاخیز، پیش خدا بنده ایست که مردم از بیم شر او احترامش

کنند.

در میان مردم کسانی هستند که قفل خیرند و کلید شر، بدا به حال آن کس که خداوند کلید را

به دست او قرار داده است.

بنده محترک چه بد موجودی است!

اگر خداوند با فراوانی نعمت ها قیمت ها را ارزان کند. او غمگین می شود!

و اگر گران کند خوشحال می گردد!

چه بدند مردمی که مومن در میان آنان با تقیه

و کتمان راه می رود سه گروه اند که آبرویشان محترم نیست:

۱- آن که تجاهر به فسق می کند.

۲- پیشوای ستمگر

۳- بدعت گذار

سه صفت است که اگر کسی یکی از آن ها را نداشته باشد، سگ بر او شرف دارد.

۱- تقوایی که وی را از حرام خدا باز دارد.

۲- شکیبایی که بوسیله آن خود را از نادانی جاهلی نجات دهد.

۳- اخلاق نیکی که بوسیله آن در میان مردم زندگی کند.

سه کس را خداوند هم دشمن می دارد.

۱- پیر مرد شهوتران

۲- گدای متکبر

۳- ثروتمند ستمگر

فتنه ها

فرصت را برای اعمال نیک پیش از آن که شش چیز رخ دهد غنیمت شمارید:

۱- پیشوایی سفیهان

۲- تعدد شرط های کثیر در عقد بیع (خرید و فروشی که دارای شرایط فراوان است به علت

آشناسدن مردم به راه های تقلب و گریز از دادن مال و گرفتن قیمت یا پرداخت قیمت ملکی یا

مالی که خریده شده و بی اعتنایی مردم زمان به اجرای تعهدات و اصول اخلاقی

۳- فروش و خرید منصب ها و مقامات از طرف

دولت‌ها (چیزی که در بین مردم معروف به اجازه پست و مقام است که مدتهاست متاسفانه رخ داده)

۴- ناچیز شمردن خون انسان‌ها

۵- سست شدن و بریدن روابط خویشاوندی

۶- تازه بدوران رسیدن کسانی که قرآن را تبدیل به سرود و آواز می‌کنند و هر دم کسی از آنان را مقامی می‌دهند تا قرآن را با آواز بخوانند. فرصت‌ها را برای اعمال نیک مغتنم بشمارید پیش از آن که فتنه‌های نظیر پاره‌ای شب سیاه پدید آید.

آنگاه که شخص مومن می‌خواهد، سحرگاه کافر برمی‌خیزد، یا شب کافر می‌خواهد سحرگاه مومن بیدار می‌شود.

آنگاه که شخص دین خود را به اندکی از دنیا می‌فروشد.

روزگاری خواهد رسید که بر شما کسانی پیشوا شوند که بر ارزاق شما دست گذارند با شما سخن به دروغ گویند و به سوء رفتار عمل کنند. از شما راضی نشوند تا زشت ایشان را زیبا بخوانید و دروغ آنان را تصدیق کنید.

اگر ارشاد به حق را رضا دادند با ایشان رفتار کنید. اگر از حق تجاوز کردند هر که را در آن راه کشته شود شهید است.

روزگاری بر شما خواهد رسید که بین بی‌عرضگی و نادرستی مخیر می‌شوید در آن هنگام بهتر است بی‌عرضه شناخته شوید.

بر امت من زمانی خواهد رسید که فقیران

فراوان شوند و فقیهان اندک و علم از میان

برگرفته شود. از پس آن زمانی خواهد آمد که مردانی از امت من قرآن خوانند که از گلویشان بالاتر نرود (از نبودن امنیت دینی - یابی توجهی به مبانی کلام و عمل نکردن به قرآن)

سپس زمانی خواهد آمد که مشرک به خدا با مومن مجادله می‌کند در حالی که سخنانش بمانند سخنان همان مومن است.

قرقگاه خداوند

آگاه باشید که هر پادشاهی قرقگاهی دارد. قرق خداوند در زمین حرام‌های اوست و آنچه را او دانسته.

حرام آنست که در قرآن حرام خوانده شده و حلال آنست که در قرآن حلال خوانده شده، پس هر چه را که خداوند در قرآن مسکوت گذاشته بخشیده است.

در میان حلال و حرام چیزهاییست شبهه انگیز (که معلوم نیست حلال است یا حرام) پس شما با آنچه که در آن دچار شبهه می‌شوید نزدیک نگردید که در حرام خواهید افتاد. چوپانی که در اطراف قرق پادشاه گوسفندان خود را بچرانند، بسیار بیم آن هست که گوسفندانش به قرق تجاوز کنند.

چشم زخم

وقتی کسی از شما در چیزی از مال افراد خانواده‌ی خود یا برادرش (برادر ابوینی یا دینی) چیز جالبی دید که توجهش را گرفت برای آن چیز به دعا برکت بخواهد. زیرا که چشم زخم حق است.

از چشم بد بخدا پناه ببرید زیرا که چشم زخم حق است.

چشم زخم مرد را به قبر می‌رساند و شتر را به دیگ

نیمی از قبرها که برای امت من حفر می‌شود قربانیان ضربه‌ی چشمند.

هر مسلمانی بانگاهی به زنی بنگرد، اما چشم خود را از او باز دارد خدای تعالی او را به عبادتی انس دهد که لذت آن را در قلب خود احساس کند.

غمی چون غم قرض و دردی چون درد چشم نیست.

اگر چیزی از تقدیر می‌توانست سبقت بگیرد چشم بد از آن سبقت گرفته بود.

چشم بد حق است، این ضربه را شیطان و حسد بنی آدم بوجود آورده‌اند.

آتش را خداوند بر سه چشم حرام کرده است. ۱- چشمی که در راه خدا بیدار مانده تا مؤمنین در امنیت بخوابند.

۲- چشمی که به عبادت گریسته

۳- چشمی که در راه خدا از کاسه بدر آورده شده است.

صدقه

صدقه را از خویشان آغاز کنید (به خانواده‌ات و خودت سخت مگیرید و خرج متناسب و معتدل کنید) اگر چیزی افزون تر آمد به کسان و بستگان نزدیک، اگر از آن هم افزون آمد به خویشاوندان دورتر بدهید و اگر از آن هم زیاده‌تر آمد به دیگران و بیگانگان محتاج بدهید.

همیشه صدقه را از همسر خود شروع کنید و افراد خانها.

وقتی از سفری باز می‌گردید، هدیه و ره‌آوردی با خود بیاورید اگر چه سنگی در توبره باشد!!

به گدا که از تو چیزی می‌خواهد بده اگر چه سوار بر اسب به تو رجوع کند. (حتی اگر ظاهر گدا مثل ثروتمندان بوده باشد)

بهترین راه خرج کردن پول، خرج برای خانواده است.

هر کس زراعتی بکند که پرندگان از آن بخورند برای او صدقه است.

از بهترین صدقه‌ها آن است که مسلمان دانشی بیاموزد و به برادر مسلمان خود تعلیم دهد.

بهترین صدقه‌ها، صدقه مرد بی‌نیاز است که دست دهنده بهتر از دست گیرنده است.

صدقه زبان و بهترین آن صدقات شفاعتی است که از اسیری بکنی تا آزاد گردد و از ریختن خونی جلوگیری کنی یا نیکی و احسان را به سوی برادر مسلمان جلب کنی یا شر و بدی را از او دور نمایی.

یکی دیگر از انواع صدقات صدقه زبان و یا صدقه حفظ زبان

صدقه‌ات تا آنگاه نیکوست که در حیاتی و سلامتی امید به زندگی داری، ببخشی و بدهی به هر که باید، نه آن که بگذاری تا چون جانت به گلو رسید بگویی این مال فلانی و آن مال فلانی که تا چند لحظه دیگر آن مال به آن‌ها

رسیده است.

یکی از بهترین صدقات اصلاح کردن میان دو کس صلح برقرار کنی.

یکی از بهترین صدقات آنست که خویشاوندی را که دشمن توست ببخشی.

صدقه خشم خدا را فرو می‌نشاند و از مرگ بد جلوگیری می‌کند.

صدقه گرمای قبر را تخفیف می‌دهد و مومن در روز رستاخیز در سایه صدقه خود قرار می‌گیرد.

صدقه‌ای که به خویشاوندان داده شود پاداش آن دوبرابر است.

کسی که یک پاره نان صدقه می‌دهد این پاره نان پیش خدا آنقدر بزرگ می‌شود تا به قدر کوه احد شود.

صدقه مال را فراوان می‌کند.

خداوند بوسیله یک لقمه نان و یک مشت خرما و یا امثال آن که مسکین را کفایت کند. سه نفر را به بهشت می‌برند.

۱- صاحب خانه‌ای که از آن صدقه بیرون آمده آنکه دستور دادن صدقه را به مسکین داده.

۲- همسر صاحب خانه که صدقه را آماده دادن کرده.

۳- خادمی (یا کسی که) آن صدقه را به دست مسکین سائل رساند.

خداوند بوسیله صدقه هفتاد نوع مرگ (حادثه یا بیماری منجر به مرگ) را از انسان دفع می‌کند.

خداوند شجاعت و بخشش را دوست می‌دارد اگر چه آن بخشش یک خرما باشد.

صدقه پنهان، خشم خدا را فرو می‌نشاند. نیکی

با خویشاوندان عمر را افزون می‌کند، و کارهای نیک از مرگ‌های بد جلوگیری می‌کنند.

خداوند را گروه‌هاست که خاص نعمت‌های خویش گردانیده تا ایشان بندگان خدا را از آن منتفع گردانند. چون ببخشند نعمت جاریست از وقتی امساک کنند جریان نعمت از دست ایشان قطع شود و به دیگران دهد.

خداوند را بندگان نیست که ایشان را برای رفع حاجات مردم خلق کرده است.

آگاه باشید که سه دست در جهان است.

۱- دست خدا که فوق دست‌هاست.

۲- دست دهنده و بخشنده که زیر دست خداست.

۳- دست گیرنده سائل که پست‌ترین دست است.

پس تو دست دهنده باش نه دست بسته.

صبح خود را با صدقه آغاز کنی که بلا از صدقه نمی‌گذرد. (چون سپری محافظ از اصابت بلاها جلوگیری می‌کند.)

لبخندت بر روی برادرت صدقه است.

امر به معروف و نهی از منکر صدقه است.

رهنمایی کسی که راه گم کرده است صدقه است.

دور کردن سنگ و خار از راه مردم صدقه است.

با صدقه از رنج‌ها و غم‌های خود جلوگیری کنی.

که خدا رنج شما را برطرف می‌کند و بوسیله صدقه شما را بر دشمنان پیروزی می‌بخشد.

از کتاب: نهج الفصاحه نگارش جواد فاضل

(بدبینی)

به قلم: قهرمان مرادی
بازپرس ویژه قتل دادسرای نظامی تهران



و تشک‌ها و کف اتاق وهال و پذیرایی پر از خون بود. صدای شیون و ناله‌های پیرزنی گوش فلک را کر می‌کرد و صحنه دلخراشی را به تصویر می‌کشاند. پس از معاینه اجساد و معاینه محل و آثاربرداری جنایی و تهیه فیلم و عکس توسط تیم بررسی صحنه جرم اداره تشخیص هویت، جنازه‌ها جهت معاینه و تعیین علت قطعی مرگ به پزشکی قانونی مرکز منتقل و اردلان به بازپرسی فرستاده می‌شود. اردلان در تحقیقات بازپرسی اقرار می‌کند که همسرش منیژه، دخترش مهشید و برادرش ارسلان را شخصاً، عمداً و آگاهانه به قتل رسانده و هر سه نفر نیز سزاوار مرگ بودند و مدعی می‌شود: دو روز پیش خسته از کار روزانه موقع غروب آفتاب به خانه اومدم، بچه‌ها در حال بازی و

آن مرد می‌گوید: نامم اردلان و ساکن بلوار... کوچه... پلاک... هستم. من قاتلم و اومدم تا مرا دستگیر کنید، یک ساعت پیش با همین قمه‌ای که از من گرفتید سه نفر رو کشته‌ام و...! در پی اعتراف اردلان به قتل سه نفر از اعضای خانواده‌اش، وقوع جنایت به بازپرس ویژه قتل اطلاع داده می‌شود. بلافاصله با مأموران کشف جرایم در محل وقوع جنایت حاضر شدیم. جمعیت بسیار زیادی در کوچه و دور و اطراف خانه گرد آمده و با دیدن ما و مأموران، ابراز احساسات کرده و علیه قاتل شعار می‌دادن. خانه محل وقوع جنایت، خانه‌ای بود جنوبی و در دو طبقه، در طبقه دوم، مادر و فرزندی در اتاق خواب و پسر جوانی حدوداً بیست ساله درهال پذیرایی به طرز وحشتناکی سلاخی و قصابی شده بودند و هر یک از جنازه‌ها شاید بیشتر از ده ضربه کاری خورده بودند. تمامی در و دیوار و لحاف

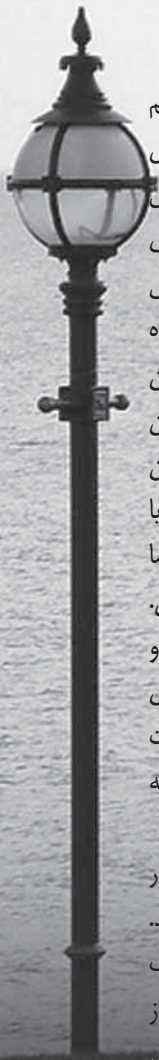
ساعت اتاق افسر نگهبانی کلانتری محل، ۴ صبح را نشان می‌داد. افسر نگهبان، خسته از کار شبانه به صندلی چرخدارش تکیه زده و در فکر گزارش پرونده‌های مانده بود. سکوت بامداد همه جا را فرا گرفته بود تا اینکه صدای بوق آیفون اتاق افسر نگهبانی، رشته افکار افسر نگهبان را پاره کرد. پشت خط، سر باز قراول درب جبهه بود که گفت: ببخشید جناب سروان، یک نفر قداره به دست با سر و صورت خونی و لباس خون آلود، مراجعه کرده و اصرار به دیدن شما داره. افسر نگهبان به نظرش آمد که باید اتفاق مهمی رخ داده باشد، بلافاصله از جایش بلند شده و جلو در حاضر شده و آن مرد را خلع سلاح می‌کند و با زدن دستبند او را به اتاق افسر نگهبانی می‌آورد، افسر نگهبان وقت سروان احمدی از مرد قداره به دست می‌پرسد: موضوع چیه؟ چرا سرتا پا خونی هستی؟ اصلاً تو کی هستی؟



منیژه مشغول درست کردن شام بود تا شام حاضر بشه، چون هوا خیلی گرم بود یک دوش آب سرد گرفتم و بعد از خوردن یک لیوان چای با فرشید و مهشید هم بازی شدم تا اینکه شام حاضر شد. شام رو به اتفاق خانواده و دورهم خوردیم بعد از اینکه سفره شام جمع شد منیژه به آشپزخونه رفت و شروع به شستن ظرف و ظروف شام کرد، مهشید هم عروسکش رو برد بخواباند من و فرشید هم پای تلویزیون نشستیم تلویزیون برنامه ورزشی ژیمناستیک داشت تا چشم فرشید به حرکت بارفیکس افتاد به من گفت باباجون هر موقع که شما نیستید و عموارسلان به خونه مامیاد، مثل تلویزیون منو از میله چهار چوب درب اتاق آویزان می کنه و میگه حق نداری بیفتی و اگر افتادی حق نداری به داخل اتاق بیایی و هر چه داد می زوم خسته شدم و گریه می کنم منو پایین نمی یاره و.... آقای باز پرس من ابتدا به حرف های فرشید اهمیت ندادم اما متوجه شدم که این حرف ها روی مادرش منیژه اثر گذاشت و آثار اضطراب و نگرانی رو در چهره او دیدم چون قبلاً هم مواردی رو از او دیده بودم، احساسم گفت که باید مسئله ای بین منیژه و ارسلان باشد. از این رو به بهونه قدم زدن فرشید رو با خودم بیرون بردم و با او بیشتر صحبت کردم و معلوم شد در غیاب من هر موقعی که ارسلان به خونه می آمده، ظاهراً به شوخی اما با یک نقشه پلیدانه فرشید رو از میله بارفیکس آویزون می کرده و تا پایین بیفته با منیژه خلوت می کرده است و بعضی موقع هم فرشید را به بهونه خرید بستنی به دنبال نخود سیاه می فرستاده است. این جا بود که خوش بینی رو کنار گذاشتم و گذشته رو در ذهنم مرور کردم و تازه معنی و مفهوم آن همه علاقه و محبت منیژه به ارسلان رو فهمیدم. اون شب بدون اینکه چیزی به منیژه بفهمانم تا صبح نخوابیدم و این موضوع که جگر گوشه خودم خائن باشد نون و نمکمو بخوره و نمکدونو بشکونه، مثل خوره به جونم افتاده بود. صبح که شد به هر زحمتی که بود

سر کار رفتم نزدیکی های ظهر بود که به منیژه تلفن کردم و گفتم برای شام مهمون داریم. بعد از تعطیلی کار خونه در مسیر برگشت به خونه مادرم رفتم. ارسلان و مادرم رو برای شام دعوت کردم مادرم و ارسلان هنوز در خونه پدری مون زندگی می کنند و برای گذران زندگی و امرار معاش نیز مادرم هر از چندگاهی در خانه های مردم کار می کنه و من هم علی رغم اینکه وضع مالی خوبی نداشتم به آن ها کمک می کردم. دیشب هر طور که بود مادرم و ارسلان همراه من اومدند وقتی به خونه رسیدیم مورد استقبال منیژه قرار گرفتیم شام رو کنار هم خوردیم و کلی گفتیم و خندیدیم و پای تلویزیون نشستیم با خون دل خوردن، ظاهر رو حفظ کرده بودم تا اینکه متوجه شدیم ساعت از ۱۲ شب گذشته است. منیژه جای خواب من، فرشید و ارسلان را در حال پذیرایی و جای خواب مادرم، مهشید و خودش رو در اتاق خواب انداخت و همه خوابیدند اما من خوابم نبرد و تا ساعت ۳ صبح با خودم کلنجار رفتم تا اینکه تصمیم گرفتم این ناپاکان رو از بین ببرم به همین منظور وارد آشپزخونه شدم کارد بزرگ سلاخی رو از کشوی میز برداشتم و وارد اتاق خواب شدم، اول مهشید رو سر بردم که مادرم بیدار شد و گفت که چه می کنی بعد از اون منیژه بیدار شد و تا به خودش بیاد پیش از ده ضربه کاری به سر و صورتش زدم و خون همه جا رو گرفت. ارسلان که به صدای ما از خواب پریده بود تا گفت داداش چی شده کارد سلاخی رو تا دسته در قلبش فرو کردم و چند ضربه هم به سر و صورتش زدم و بعد خودم رو معرفی کردم بله جناب آقای باز پرس این ننگ به جز خون با چیز دیگری پاک نمی شد و الان هم از کاری که کرده ام پشیمان نیستم. باز پرس: موارد دیگه چه بوده است؟ اردلان: یک روز به اتفاق خانواده قصد داشتیم بیرون بریم، منیژه زودتر از ما حاضر شده بود. او گفت: تا شما حاضر می شوید من شیشه های خالی نوشابه رو ببرم به سوپر مارکت محل

تحویل بدهم و برگردم ناخودآگاه به دلم برات شد که باید مطالبی باشد، پشت سرش اومدم، دیدم با صاحب سوپر، گل می گن و گل می شنون و خیلی خودمانی هستند و به جای اینکه شیشه نوشابه ها رو منیژه بکجا تحویل بده، اونا رو یکی یکی از داخل نایلون در آورده و تحویل می دهد حس کردم علت این کار آن است که بیشتر در سوپر مارکت بماند با دیدن این صحنه با خودم گفتم ای دل غافل حتماً این دو نفر سال ها باهم بوده اند و من خبر نداشتم و یا اینکه واتنی های میوه فروش وقتی به کوچه ما می آن جلوی درب خونه ما بیشتر و امی ستاندن. ده ها نفر از همسایه ها و بستگان اردلان و آن هایی که منیژه را می شناختند به کالنتری و باز پرسى مراجعه کرده و به نجابت او شهادت می دهند و می گویند این نامرد نابکار همیشه به منیژه بد بین بود و او را متهم می کرد. مادر اردلان که در صحنه وقوع جنایت حضور داشته به پاکی ارسلان و منیژه شهادت می دهد. مادر منیژه که از سنگینی این جنایت هولناک کمرش خم گردیده با مراجعه به باز پرسى، از شکنجه و آزار و اذیت جسمی، روحی و روانی اردلان نسبت به دخترش می گوید و قصاص می خواهد. نتیجه تحقیقات و بررسی های به عمل آمده و نظریه های تخصصی پزشکی قانونی، حکایت از آن داشت وثابت نمود که منیژه و ارسلان پاک بوده اند و آنچه که آتش بردل و جان اردلان انداخته، چیزی جز وهم و خیال و سوءظن نبوده است و.... باز هم بدبینی، گمان بد و سوءظن که از زشت ترین و ناپسندترین صفات آدمی است، موجب جنایاتی عظیم و هولناک شد و متأسفانه مادری عقیف و پاکدامن و برادر و فرزندى را به کام مرگ فرستاد. بار خدایا از سوءظن و گمان بد فقط به تو پناه می بریم که یگانه پناهگاه و ملجاء عالمیان هستی. هر گونه تشابه اسمی با اشخاص حقیقی و حقوقی صرفاً تصادفی و اتفاقی است.



راهنمای اشتراک ماهنامه دادرسی

- ۱- لطفاً در صورت تمایل نسبت به اشتراک ماهنامه ی دادرسی، نکات ذیل را در نظر داشته باشید:
 - ۱- فرم اشتراک را کامل و خوانا پر کرده و کد پستی را حتماً قید نمایید.
 - ۲- وجه اشتراک را به حساب سیبایه شماره ی ۲۱۷۱۲۶۹۰۰۳۰۰۳ نزد بانک ملی، شعبه ی سازمان قضایی، کد ۵۱۸ به نام مجله ی دادرسی واریز نموده و اصل رسید بانکی را همراه با فرم تکمیل شده، به نشانی: تهران، خیابان دکتر شریعتی، نرسیده به چهارراه شهید قدوسی (قصر)، سازمان قضایی نیروهای مسلح، دفتر ماهنامه ی دادرسی ارسال دارید.
 - سندوق پستی: ۱۳۱۵ - ۱۶۷۶۵
 - تلفن: ۸۸۴۷۲۳۸۰ - ۸۲۹۰۲۵۷۷ تلفکس: ۸۲۹۰۲۵۷۸
 - ۳- تصویر رسید بانکی را تا زمان دریافت نخستین شماره، نزد خود نگه دارید.
 - ۴- از فرستادن وجه نقد بابت اشتراک مجله خودداری فرمایید.
 - ۵- حق اشتراک برای شش شماره ی مجله ی دادرسی، جهت تهران، با پست عادی ۱۲۰۰۰۰ ریال، با پست سفارشی ۲۳۰۰۰۰ ریال و برای شهرستان ها با پست عادی ۱۳۰۰۰۰ ریال و با پست سفارشی ۲۵۰۰۰۰ ریال می باشد.
- ۶- حق اشتراک با احتساب تخفیف پانزده درصد برای شش شماره ی مجله ی دادرسی برای تهران، با پست عادی ۱۱۰۰۰۰ ریال، با پست سفارشی ۲۱۵۰۰۰ ریال و برای شهرستان ها، با پست عادی ۱۲۰۰۰۰ ریال و با پست سفارشی ۲۳۵۰۰۰ ریال می باشد.
- ۷- متقاضیان در صورت تمایل با واریز مبلغ ۱۳۰۰۰۰ ریال به حساب نشریه می توانند آرشیو الکترونیکی ماهنامه ی دادرسی شماره های ۱ الی ۸۲ را که قابلیت هایی هم چون جست و جوی موضوعی و تهیه ی پرینت مطالب و امکانات ویژه ی دیگر دارد، از دفتر این ماهنامه تهیه نمایند.
- ۸- مجلات صحافی شده ی دادرسی با جلد گالینگور موجود می باشد.
- ۹- تخفیف ویژه: دانشجویان رشته ی حقوق، کارکنان نیروهای مسلح، کادر قوه ی قضاییه و وکلا می توانند با ارسال تصویر کارت شناسایی خود، از پانزده درصد تخفیف ویژه بهره مند شوند.
- ۱۰- لطفاً در صورت تغییر نشانی، مراتب را به امور مشترکین مجله اعلام نمایید.

سپاس گزاریم.

فرم اشتراک

ماهنامه ی دادرسی (حقوقی، فرهنگی و اجتماعی)

نام و نام خانوادگی: _____

تاریخ تولد: _____

میزان تحصیلات: _____

شغل: _____

مبلغ واریزی: _____

شش نسخه _____ از شماره _____

نوع درخواست: اشتراک مجله آرشیو مجله

نشانی کامل جهت ارسال نشریه: _____

کد پستی: _____

پست الکترونیکی: _____

تلفن: _____

سندوق پستی: _____